

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

نویسنده: دانا مرنوس



مکتبہ اقصیٰ
www.iqra.ahmontada.com

ستیزیاز

کرد و اسلام

بررسی چگونگی مواجهه کرد با مسلمانان از ورو

مسلمین به مناطق کرد و نشین تایلان دوره امویان

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

براي دائلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا الثقافى)

بۆدابهزاندهنى جوړهبا كتيب:سهردهنى: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للكتب (كوردی , عربي , فارسي)

کردها و اسلام، ستیز یا سازش؟؟!!

بررسی تاریخ سیاسی و مذهبی کردها
قبل و بعد از اسلام

نویسنده:

دانا مهربانوس

متن اصلی کتاب، پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد مؤلف، در رشته‌ی
تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی تهران می‌باشد.

سرشناسه	: مهرنوس دانا، ۱۳۶۳
عنوان نام پدیدآور	: کردها و اسلام، ستیز یا سازش؟؟؟! بررسی تاریخ سیاسی و مذهبی کردها قبل و بعد از اسلام / نویسنده دانا مهرنوس
مشخصات نشر	: کردستان: آراس ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۳۳۴ ص
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۵۶-۹
فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه ص ۳۱۷-۳۳۴ هم چنین به صورت زیرنویس
موضوع	: کردان -- ایران -- تاریخ
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۰ م ۸۷/۵۴ DSR۷۲
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۹۸۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۳۹۴۲۹۷

شناسنامه کتاب

نام کتاب	: کردها و اسلام، ستیز یا سازش؟؟؟!
نویسنده	: دانا مهرنوس
تایپ	: امید مقدس
ناشر	: آراس
تیراژ	: ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: اول پاییز ۱۳۹۰
قیمت	: ۵۵۰۰ تومان
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۵۶-۵۶-۹
مرکز پخش:	

سنندج، پاساژ عزتی، انتشارات آراس تلفن: ۰۸۷۱-۲۲۲۸۳۴۱

فهرست

صفحه	عنوان
۱۳.....	مقدمه
۱۴.....	بیان مسأله
۱۴.....	پیشینه تحقیق
۱۸.....	بررسی منابع
۳۹.....	بخش اول: خاستگاه کرد و وجه تسمیهی آن
۳۹.....	مقدمه
۴۱.....	فصل اول: کردها و روایات مربوط به آنان
۴۱.....	۱- روایت مربوط به جن و دیو بودن کردها
۴۲.....	۲- روایت مربوط به ضحاک و کردها
۴۴.....	۳- روایات مربوط به سامی، حامی و یافثی بودن کردها
۵۱.....	فصل دوم: اقوام باستانی مناطق گردنشین امروزی
۵۱.....	الف) اقوام منطقهی زاگرس
۵۱.....	۱- گوتی
۵۲.....	۲- لولوبی
۵۳.....	۳- کاسی
۵۵.....	۴- میتانی
۵۶.....	۵- سوباری
۵۷.....	۶- ناپیری
۵۹.....	ب) دولت‌های کوچک بومی: الیپی، خارخار (=کرکر)، نمری و مانای
۶۱.....	ج) واژه‌های باستانی

- ۱- کاردا (= کارداکا) ۶۱
- ۲- کورتی ۶۲
- ۳- کاردوخوی ۶۲
- ۴- کرتی ۶۴
- تشابه و تغییر الفاظ ۶۴
- (د) آریایی‌ها و کردها ۶۶
- فصل سوّم: نژاد کُرد و تفاوت آن با واژه‌ی تاریخی اکراد ۷۳
- (الف) اکراد : بادیه‌نشینان، رمه‌داران، شبانکاران ۷۳
- (ب) قوم کُرد متمایز از اقوام دیلم، قُفص، بلوچ و لُر ۷۷
- ۱- قوم دیلم: ۷۷
- ۲- قوم قفص (= قفس، کوفج، کوچ) و بلوچ ۷۸
- ۳- قوم لُر (= لور) ۸۲
- بخش دوم: جغرافیای تاریخی مناطق کُردنشین** ۸۹
- مقدمه ۸۹
- فصل اول: اقلیم جبال** ۹۱
- مناطق کُردنشین جبال ۹۴
- ۱- حَلوان (= حَلوان) ۹۵
- ۲- خانقین ۹۷
- ۳- قصر شیرین ۹۸
- ۴- کرمانشاهان (= قَرماسین - قَرمیسین) ۹۸
- ۵- ماذروستان (ماذرواستان) ۱۰۱
- ۶- ماه شهریاران ۱۰۲
- ۷- دینور (ماه کوفه) ۱۰۳
- ۸- کنگاور (کَنکُور - کَنکُور) ۱۰۴
- ۹- ماسَبَدان ۱۰۵

۱۰۷.....	۱۰- مهر جان قَدَق
۱۰۹.....	فصل دوم: اقلیم آذربایجان
۱۱۱.....	مناطق گردنشین آذربایجان
۱۱۱.....	۱- اَرَمِیَه
۱۱۲.....	۲- مراغه
۱۱۳.....	۳- تبریز (توریز)
۱۱۴.....	۴- دَوین (دَوین)
۱۱۵.....	۵- بلاشجان، سبلان، ساترودان (= میان رودان)
۱۱۶.....	ع- اَشْنَه
۱۱۷.....	۷- سلماس
۱۱۹.....	فصل سوم: اقلیم جزیره (اَقور) (اَثور)
۱۲۱.....	مناطق گردنشین جزیره
۱۲۱.....	۱- دیار ربیعَه
۱۲۱.....	مَوْصِل
۱۲۲.....	اعمال موصل
۱۲۲.....	۱- شهرزور و نواحی آن
۱۲۴.....	۲و۳- دراباذ و صامغان
۱۲۵.....	۴- اِرِبِل و نواحی آن
۱۲۷.....	۵- المَرَج و قراه (= روستاهای آن)
۱۲۸.....	ع- حِیْتون
۱۲۹.....	۷- داسن
۱۲۹.....	۸- باعذرا
۱۲۹.....	۹- بانهدرا: (باهدری)، (باهدری)
۱۳۰.....	۱۰- العقر
۱۳۰.....	۱۱- الحیانَه (الحنانه) (الحنابه)

۱۲-	العمادیه (آشب)	۱۳۰
۱۳-	حزّه	۱۳۱
۱۴-	الحسنیه	۱۳۲
۱۵-	الشوش	۱۳۲
۱۶-	الهکّاریّه	۱۳۳
۱۷-	باجرمی (باجرمق)	۱۳۳
۱۸-	سنجار	۱۳۴
۱۹-	نصیبین	۱۳۵
۲۰-	دارا	۱۳۷
۲۱-	دَنیصر (دنيسر)	۱۳۷
۲۲-	مارِ دین	۱۳۸
۲۳-	ثمانین	۱۳۹
۲۴-	جزیره ابن عمر <small>رضی الله عنه</small>	۱۳۹
۲۵-	زوزان	۱۴۰
۲-	دیاربکر	۱۴۱
	آمد	۱۴۱
	میافارقین	۱۴۲
	حصن کیفا	۱۴۳
	حصن طالب	۱۴۴
	قلعه شاتان	۱۴۴
بخش سوم: اوضاع دینی و سیاسی مناطق گردنشین پیش از ورود مسلمین		
	مقدمه	۱۴۵
	فصل اول: اوضاع دینی مناطق گردنشین	۱۴۷
	پیش از ورود مسلمین	۱۴۷

الف) آیین صابئی	۱۴۷
ب) آیین زردشتی	۱۵۳
۱- ظهور زردشت و آیین وی	۱۵۳
۲- آیین زردشت در مناطق گردنشین	۱۵۷
ج) آیین مزدک	۱۶۰
۱- ظهور مزدک	۱۶۰
۲- عقیده مزدکی	۱۶۲
۳- سرانجام مزدک	۱۶۴
۴- مزدکیه در مناطق گردنشین	۱۶۴
د) آیین یهود	۱۶۶
۱- اسماء مختلف در نامگذاری قوم یهود	۱۶۶
۲- دین یهود در مناطق گردنشین	۱۷۰
۱- فرق مسیحی	۱۷۵
۲- کردها و مسیحیت	۱۷۶
نتیجه	۱۷۹
فصل دوم: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین	۱۸۱
قبل از ورود مسلمین	۱۸۱
الف) قبل از خسرو پرویز	۱۸۱
ب) از خسرو پرویز تا ورود مسلمین	۱۸۷
۱- جنگ در آتروپاتکان (= آذربایجان)	۱۸۸
۲- قیام بسطام	۱۸۹
۳- شورش نصیبین	۱۹۱
۴- جنگ با روم	۱۹۱
۵- جنگ در مناطق گردنشین	۱۹۴
نتیجه	۱۹۷

بخش چهارم: مناطق گردنشین در مواجهه با مسلمین	۱۹۹
فصل اول: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین از ورود مسلمین تا پایان دوره خلفای راشدین	۱۹۹
الف) فتح مناطق گردنشین جبال	۱۹۹
۱- فتح خانقین و قصرشیرین	۲۰۰
۲- فتح حلوان	۲۰۲
۳- فتح قرماسین (= کرمانشاهان)	۲۰۹
۴- فتح ماسبذان	۲۱۱
الف) فتح ماسبذان قبل از نهاوند (۱۶هـ)	۲۱۱
ب) فتح ماسبذان بعد از نهاوند	۲۱۱
۵- فتح دینور	۲۱۵
الف) فتح دینور قبل از نهاوند	۲۱۵
ب) فتح دینور بعد از نهاوند	۲۱۶
۶- فتح مهرجان قذق	۲۱۹
الف) فتح مهرجان قذق قبل از نهاوند	۲۱۹
ب) فتح مهرجان قذق بعد از نهاوند	۲۲۰
۷- هرمزان	۲۲۲
نتیجه	۲۲۸
ب) فتح مناطق گردنشین آذربایجان	۲۳۰
فتح آرمیه (= ارومیه)	۲۴۱
نتیجه	۲۴۳
ج) فتح مناطق گردنشین جزیره	۲۴۴
فتح موصل	۲۴۴
فتح باجرمی (= باجرمق)	۲۵۰
فتح شهرزور، صامغان و دراباذ (= دزآباد)	۲۵۰

- فتح نصیبین ۲۵۴
- الف) ابوموسی اشعری ۲۵۵
- ب) عبدالله بن عبدالله بن عتبان ۲۵۶
- ج) خالد بن ولید ۲۵۷
- د) عیاض بن غنم ۲۵۸
- فتح آمد (= دیاربکر) ۲۶۸
- فتح میافارقین ۲۷۶
- فتح سنجار ۲۷۷
- فتح ماردین ۲۷۹
- فتح دارا ۲۸۰
- فتح زوزان ۲۸۰
- نتیجه ۲۸۱
- فصل دوم: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین ۲۸۳**
- در دوره امویان ۲۸۳
- الف) جنبش خوارج ۲۸۳
- ۱- هلال بن علفه (= علقمه) ۲۸۳
- ۲- ابو مریم سعدی ۲۸۳
- ۳- فروه بن نوفل اشجعی و عبدالله بن ابی الحوساء ۲۸۴
- ۴- صالح بن مَسْرَح ۲۸۵
- ۵- شَبِیب بن یزید ۲۸۶
- ۶- سعید بن بهدل و ضحاک بن قیس ۲۸۷
- ۷- شیبان بن عبدالعزیز یشکری ۲۸۹
- ب) قیام‌های ضدّ خلافت ۲۸۹
- ۱- عبدالله بن زبیر و مختار بن ابی عبیده ثقفی ۲۸۹
- ۲- مَطْرَف بن مغیره بن شعبه ۲۹۱

۲۹۲.....	۳- عبدالله بن معاویه
۲۹۳.....	ج) مناطق گردنشین در هنگامه تغییر حکومت از امویان به عباسیان
۲۹۵.....	نتیجه
۲۹۷.....	فصل سوم: اسلام و گردها
۲۹۷.....	۱- علل پیروزی و گسترش اسلام
۳۰۳.....	۲- جزیه
۳۰۴.....	۳- گردها و اسلام آنان
۳۱۲.....	نتیجه
۳۱۳.....	خاتمه
۳۱۷.....	کتابنامه

تقدیم به:

خالق یکتا و پیامبر فاطمه محمد مصطفی ﷺ و
تمامی مجاهدان و اصحاب پاکش ی که با
جان فشانی‌ها، تحمل مشقات و دوری از اوطان
فویش دین الهی را به مردمان جهان رسانیدند.

و

پدر و مادر فداکارم و فواهر و برادرانم مخصوصاً
بهاره و زانا که در این راه یار و یاورم بودند.

و

استاد گرانمایه و با عزت مسن محمود محمد
کریم که با راهنمایی‌هایشان مشوق بنده در نگارش
(رساله‌ی حاضر بودند

مقدمه

مقطعی از تاریخ کردها که مورد بررسی قرار خواهد گرفت قطعاً حساس‌ترین دوره تاریخ آنان است، و این حساسیت نیز به خاطر پذیرش دین اسلام به مرور زمان توسط کردها و ترک ادیان پیشین می‌باشد. چرا که هم اکنون کسانی به علت ناآگاهی به ضدیت با اسلام برخاسته و تمامی مشکلات کردها را همان حمله اعراب مسلمان به ایران می‌دانند چرا که در فکر و خیال خویش وضعیت کردها را پیش از ورود اسلام مدینه ای فاصله می‌دانند، غافل از آنکه کردها پیش از آمدن سپاهیان اسلام از دست سپاهیان رومی و ساسانی چه سختی‌ها و مصیبت‌ها چشیده‌اند. به همین خاطر نگارنده رساله‌ی حاضر را از خسرو پرویز شروع کرده است تا توانسته باشد خلاصه‌ای از وضعیت مناطق گردنشین قبل از ورود اسلام را باز نماید تا کسان با آشنایی بدان پرده‌های تاریک تعصب را از دیدگان خود برداشته و با چشم بصیرت به مسئله بنگرند و دیگر در کنفرانس‌ها و سمینارهای جاهلانه خود با سخنرانی‌های غیر علمی سردار مجاهد اسلام خالد بن ولید را به صدام حسین مجید تشبیه نگردانند و نیز کشتار حلبچه و انفال را به چهارده قرن پیش تعمیم ندهند. نگارنده نیز با آگاهی از این تعصبات کورکورانه وظیفه خود دانست تا این مقطع از تاریخ کردها را با تکیه بر منابع

معتبر تاریخ روشن گرداند تا مردمان به دام تبلیغ مبلغان بی‌دین و بوج‌گرا که اهدافی جز جدایی کردها و اسلام را ندارند، نیفتند.

بیان مسأله

کردها با توجه به موقعیت خاص جغرافیایی که در آن ساکن بودند همواره حتی قبل از اسلام و در دوره ساسانی نقش حساسی در مرزهای غربی ایران داشتند که بخشی از ایشان در قلمرو ایران‌ساسانی و بخش دیگر اتباع روم حساب می‌شدند. بنابراین اوضاع سیاسی - اجتماعی کردها قبل از اسلام در میان ساسانیان و رومیان نقش بزرگی در چگونگی رویارویی آنان با اعراب مسلمان داشت.

کردها یکی از اقوام ایرانی بودند که در معرض حملات اعراب مسلمان واقع شدند. علاوه بر این تعدادی از قبایل عرب به مناطق گردنشین جزیره مهاجرت کردند بر این اساس کردها از نزدیک در معرض برخورد با اعراب مسلمان قرار گرفتند. بنابراین اوضاع سیاسی کردها در اواخر عهد ساسانیان، چگونگی رویارویی کردها با مسلمانان و نحوه فتح مناطق گردنشین و نیز میزان، چگونگی و چرایی رواج دین اسلام در این مناطق مسأله اصلی کتاب حاضر است.

پیشینه تحقیق

کتابی در این دوره حساس از تاریخ کرد به نام کردستان در برابر فتوحات اسلامی توسط محقق شهیر عراقی حسن محمود

محمدکریم به زبان کُردی نوشته شده است، مبنای کتاب وی بر این است که کُردها با مسلمانان صلح کرده‌اند. از سویی دیگر کتابی به نام کردستان و آیین اسلام به زبان کُردی توسط رثوف سلیم حویزی نوشته شده که در سال ۱۹۷۰م در عراق چاپ گردیده است مبنای کتاب او جنگ‌های خونینی است که در میان کُردها و اعراب مسلمان صورت گرفته است اما از فرماندهانی نام می‌برد که هیچ‌گاه به مناطق کُردنشین پا نگذاشته‌اند.

او سال مرگ عبدالله بن عمر بن خطاب را بیست و پنج هجری و به دست کُردها می‌داند در حالی که وی سال‌ها بعد از آن زیسته است. در واقع حسن محمود محمدکریم کتابش را در رد کتاب حویزی نگاشته است و بعد از تحقیقات فراوان روشن می‌کند که کتاب حویزی همان کتاب فتوح سواد العراق منسوب به واقدی است که این کتاب نیز با توجه به اسامی شهرها و فرماندهان و اصحابی که از آنها نام برده شده از آن واقدی نیست بلکه دردوره های بعد نوشته شده و سپس برای اشتهار آن به واقدی منسوب شده است.

در ایران، آقایان ستار آینه پور و اسماعیل اسعدی نیز در پایان نامه دوره کارشناسی ارشد خود به بررسی دوران فتوحات پرداخته اند اما آقای اسعدی با دیدی متعصبانه و ضد عرب به بررسی و تحقیق پرداخته است. و پایان نامه آقای ستارآینه پور نیز از تعصبات ملی گرایانه خالی نبوده و فرضیه آنان بر آن بوده است که میان

کردها و اعراب مسلمان جنگ‌های خونینی اتفاق افتاده و فتح مناطق گردنشین به سختی واقع شده است در حالی که به قول طبری^۱ و ابن اثیر^۲ منطقه جزیره - که اکثر کردها در آن ساکن بوده‌اند - آسانترین جایی بوده است که در جهان اسلام فتح شد.

به نظر من اشتباه بزرگ آنها در آن بوده که مناطقی از فارس و خوزستان را کُرد به شمار آورده‌اند، و در مناطق دیگر نیز از ذکر سایر اقوام خودداری کرده‌اند اگر چه در منابع تاریخی از کردهای آن منطقه بحث شده است اما هر لفظ کُردی دلیل بر نژاد کُرد نیست، بلکه بسیاری از صاحب نظران بر این باورند که کُرد یعنی غیر شهرنشین و کوچنده و حتی بعضی اوقات حالت تحقیرآمیز داشته است چرا که اردوان پنجم هنگام رویارویی با اردشیر بابکان برای تحقیر وی او را کُرد و پرورش یافته زیر چادر کُردان خواند، در صفحات بعد در مورد واژه کُرد بیشتر توضیح داده خواهد شد. می‌توانیم بگوییم لفظ کُرد بودن آنها در منابع تاریخی به معنای چادر نشینی آنهاست.

بیشترین دلایل آنان نیز برای جنگ و خونریزی میان کردها و اعراب مسلمان همان مقاومت‌های مردم فارس و خوزستان است که طوایفی از آنها به کرد منسوب است اما آنها این خونریزی را به

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت: دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م) ص ۵۵.

۲- عزالدین ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲ (بیروت: دارصادر- دار بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م) ص ۵۳۲.

تمام مناطق گردنشین تعمیم می‌دهند. می‌توانم بگویم حس باستان گرایی آقای اسعدی باعث شده با دیدی ضدّ عرب به اعراب مسلمان نگاه کند. وی حتی کمک کردها به شورشگران ضدّ بنی‌امیه همچون خوارج و عباسیان را ضدیت کردها با عرب می‌داند در حالی که هم خوارج و هم عباسیان خود عرب بودند.

در عراق نیز فائزه محمد عزت و احمد میرزا میرزا، در پایان نامه های کارشناسی ارشد خود به بررسی فتوحات پرداخته اند اما آنها نیز نتوانسته اند آنچنان که باید و شاید تعصب را کنار نهند چرا که در لابلای خطوط پایان نامه هایشان نتیجه گیری ها و اشتباهاتی وجود دارد که در جای خود مایه گمراهی خوانندگان است چرا که مخصوصا احمد میرزا میرزا همچون آقایان آینه پور و اسعدی اکراد را دقیقا همان گرد دانسته است بنابراین اونیز در جای جایی از رساله خود به خطا رفته است.

فائزه محمد عزت نیز در جمع روایات به علت رجوع نکردن به تمامی منابع دچار اشتباهاتی شده که فاحشترین آنها در فتح «آمد» می باشد که حتی در نتیجه گیری رساله خود نیز دوباره بدان اشاره واستناد کرده است او با استناد به تاریخ ابن خلدون: «در سال سوم از خلافت عثمان، ابوموسی از بصره برای جنگ با اهل آمد و اکراد که کافر شده بودند روانه گشت» نتیجه می گیرد که کردها مرتد شده اند، اشتباه او در اینست که به منابع دیگر رجوع نکرده است چراکه منابع قبل از ابن خلدون نوشته اند: «اهل ایذج واکراد کافر

شده بودند» واکراد ایدج نیز به معنای نژاد کرد امروزی نیست بنابراین یا خود ابن خلدون دچار اشتباه شده یا اینکه هنگام چاپ آن اشتباه شده است.

آقای شوان عثمان مصطفی نیز پایان نامه کارشناسی ارشد خود را در همین مبحث نگاشته است اما او نیز همچون آقای اسماعیل اسعدی با تفکر ضدیت با عرب به تحقیق پرداخته و نتوانسته است به تحقیقی واقعی بپردازد و در عراق کسانی چون هیوا سلام و فاضل قرداغی به با ردیه هایی که بر آن نوشته اند آن را از اعتبار علمی ساقط کرده اند.

بنابراین وظیفه خود دانستم این امر بزرگ و خطیر را با شیوه ای بدون تعصب و میانه روانه انجام دهم تا توانسته باشم گوشه ای از تاریخ یکی از اقوام بزرگ - کردها - را روشن بسازم.



بررسی منابع

در این تحقیق از منابع بسیاری در مورد تاریخ کردها در دوره مورد نظر استفاده شده است که هر یک اطلاعاتی در مورد دین، مذهب، جغرافیا، قومیت و تحرکات کردها در اختیار خواننده قرار می دهد. ولی برای پرهیز از اطاله بحث تنها به بررسی و نقد منابع مهم پرداخته خواهد شد و در این راه بیشتر تکیه بر ثقه بودن مورخ از نظر مورخان دیگر و نیز ارزش کتاب وی خواهد بود.

الف) تواریخ عمومی

۱- تاریخ «خلیفه بن خیاط» که توسط ابو عمرو خلیفه بن خیاط بن ابی هبیره اللیثی العصفری ملقب به شباب (م ۲۴۰ هـ. ق) نوشته شده است؛ ذهبی وی را امام، حافظ، علامه و اخباری توصیف می‌کند.^۱

ابن خیاط در مورد فتح هر یک از مناطق گردنشین روایات متعددی ذکر کرده است ولی به شرح و توضیح روایات نمی‌پردازد و تنها به ذکر سال فتح، نام فاتح و کیفیت فتح مناطق که به صلح بوده یا به جنگ بسنده می‌کند. و چون روایت ارجح خود را مشخص نکرده، رجوع به سایر منابع از جمله بلاذری و طبری را ایجاب می‌کند.

۲- «فتوح البلدان» اثر ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری (م ۲۷۹ هـ. ق)؛ ذهبی از او با صفاتی چون علامه، حافظ، اخباری، ادیب، نویسنده و کاتب یاد می‌کند.^۲ مسعودی، فتوح البلدان وی را بهترین کتاب در باب فتوح می‌داند.^۳

بلاذری با استفاده از آثار مورخان، راویان، سفرنامه‌های شخصی^۴

۱- شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، تحقیق شعیب الارنؤوط و حسین الاسد (بیروت: موسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ ق/ ۱۹۹۳ م) ص ۴۷۲.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۶۲-۱۶۳ و ج ۱۶، ص ۳۶.

۳- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، تحقیق اسعد داغر (قم: دارالهجره، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق) ص ۲۲.

۴- علی بن حسین ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶، تحقیق محب الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری (بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵ م) ص ۷۴.

و معمولاً با تحقیقاتی درباره آنها، روایت‌های مورد اعتمادی را نگاشته و از آوردن گزارش‌های مکرر یا متناقض از رویدادهای واحد، خودداری کرده است. و اگر هم گاهی اوقات روایات متعددی ذکر کرده باشد، با تشریح روایت مورد قبول خود، موضع‌گیری خود را در قبال روایت ارجح مشخص می‌کند. بلاذری به زبان فارسی هم آگاهی داشت و از کسانی بود که متون فارسی از جمله عهد اردشیر را به عربی ترجمه کرد.^۱ بنابراین می‌توان گفت که او به منابع فارسی آن زمان نیز آگاهی داشته است. بلاذری در «فتوح البلدان» اطلاعات جامعی در مورد فتح مناطق گردنشین ارائه داده است. وی حتی در پاره‌ای روایات از خود کردها در مورد فتح مناطق شان روایت کرده است. وی در کتاب دیگرش به نام انساب الاشراف نیز اطلاعات ارزشمندی درباره کردها و تحرکات آنها در دوره مورد بحث در اختیار خواننده قرار می‌دهد. ابن عدیم (م ۶۶۰ هـ. ق) کتاب انساب الاشراف را کتابی دارای نفع و فایده‌ی زیاد توصیف کرده است.^۲

۳- «اخبار الطوال» اثر ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (م ۲۸۲ هـ. ق)؛ ذهبی وی را علامه‌ای راستگو و بخشنده می‌داند که در نحو،

۱- محمد بن اسحاق ابن ندیم، الفهرست (بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۸ ق/۱۹۷۸ م) ص ۱۶۴؛ خیر الدین زکلی، الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، ج ۱ (بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ هشتم، ۱۹۹۸ م) ص ۲۷۶.

۲- کمال الدین عمر بن احمد ابن العدیم، ج ۳، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، تحقیق سهیل زکار (بیروت: دارالفکر، بی تا) ص ۱۲۱۹.

لغت، هندسه و علم نجوم تألیفاتی داشته است.^۱ زرکلی نیز وی را مهندس، مورخ، گیاه شناس و از نوابغ آن زمان می‌داند.^۲

کتاب وی حاوی اطلاعات مهمی در مورد اوضاع مناطق گردشین قبل از اسلام مخصوصاً در دوره ساسانیان می‌باشد. اما وی در مورد فتوحات اسلامی در مناطق گردشین اطلاعات چندانی در اختیار محقق قرار نمی‌دهد.

۴- «تاریخ یعقوبی» اثر احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (م بعد ۲۹۲ هـ. ق)؛ وی مورخ و جغرافی دانی بود که دست به سفرهای زیادی زد.^۳ او نیز از اوضاع مناطق گردشین در دوره فتوحات اطلاعات نه چندان زیادی در اختیار محقق قرار نمی‌دهد و شرح و توصیفی در آن دیده نمی‌شود. و از آوردن روایت‌های بسیار درباره واقعه‌ای خودداری می‌کند.

۵- «تاریخ الامم و الملوک» اثر ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۲۲۴-۳۱۰ هـ. ق)؛ ذهبی او را امامی سرشناس، مجتهد و عالم زمان خود وصف می‌کند که صاحب تصنیفات زیادی بوده و در پی دانش‌اندوزی سفرهای زیادی به انجام رسانیده است.^۴

تاریخ الامم و الملوک مشهور به تاریخ طبری، مشهورترین تاریخ روایی و سال‌شمار اسلامی می‌باشد. او نیز همچون بلاذری به زبان

۱- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۴۲۲.

۲- زرکلی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۹۵.

۴- ذهبی، همان، ج ۱۴، ص ۲۶۷.

فارسی آگاه بوده است و حتی در جای جایی از تاریخ خود جملات را عیناً به فارسی نقل کرده و سپس ترجمه آن را به زبان عربی آورده است.

طبری در تاریخ خود اطلاعاتی راجع به مناطق گردنشین پیش از اسلام به ما داده و اما در مورد فتوحات اسلامی اطلاعات بسیار ارزشمندی در اختیار خواننده قرار می‌دهد. وی از اختصار نویسی خودداری کرده و به شرح وقایع مخصوصاً در مناطق گردنشین و نیز تحرکات خوارج و قیام‌های دیگری که ضد بنی‌امیه در آن مناطق روی داده می‌پردازد.

۶- «کتاب الفتوح» اثر ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی (م ۳۱۴ هـ. ق)؛ کتاب الفتوح وی کتابی داستان‌وار می‌باشد که بیشتر مندرجات آن مخالف با سایر منابع می‌باشد. تا جایی که ابن حجر عسقلانی به نقل از یاقوت حموی وی را ضعیف دانسته است.^۱ و مورخان بعد از او نیز به ندرت روایات وی را نقل کرده‌اند که باز نشانه ضعف کتاب وی می‌باشد. اما باید گفت که الفتوح در بسیاری از وقایع تکمیل کننده روایات سایر مورخان می‌باشد.

۷- «مروج الذهب و معادن الجواهر» اثر ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (م ۳۴۶ هـ. ق)؛ ذهبی او را اخباری، صاحب غرائب و عجایب و فنون می‌داند و می‌نویسد که مسعودی معتزلی

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، تحقیق دائرة المعارف النظامیه - الهند (بیروت):
موسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م) ص ۱۳۸.

بوده است.^۱

زرکلی نیز او را مورّخی می‌داند که به سفرهای زیادی دست زده است، مسعودی هم در مروج الذهب و هم در کتاب دیگرش به نام التنبیه و الاشراف اطلاعات ارزشمندی را درباره منشأ کردها و طوایف و مناطق آنان و فرق و مذاهبی که در آن مناطق بوده‌اند ارائه داده است.

۸- «الکامل فی التاریخ» نوشته‌ی عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد الجزری الشیبانی، ابن الشیخ الاثیر ابی‌الکرم^۲ (۵۵۵-۶۳۰ هـ. ق)؛ ذهبی وی را با القابی چون امام، علامه، اخباری، ادیب، صاحب فنون، بزرگ و محتشم وصف می‌کند که منزل وی محل طلب علم بوده است.^۳

کتاب الکامل در دوره ای از تاریخ کردها که در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته، تقریباً همان روایات بلاذری و طبری را دوباره بازگو کرده است. اما در بعضی روایات مخصوصاً در مورد فتوحات اسلامی در مناطق گردنشین دچار اشتباه گشته و روایات را اگر چه از طبری و بلاذری اخذ کرده اما به اشتباه افتاده و روایات را جابجا کرده است بدین معنی که روایت فتح شهری را به شهر دیگر نسبت داده است و محقق در اخذ این گونه روایات حتماً باید به منابع اصلی که مورد استفاده خود ابن اثیر نیز بوده رجوع کند. از دیگر

۱- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۶۹.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۵۳-۳۵۴.

۳- همان، ج ۲۲، ص ۳۵۴.

کتب مشهور وی اسد الغابة فی معرفة الصحابة می باشد که از آن می توان برای تکمیل مطالب وی یا اینکه بدانیم وی چه روایتی را در الکامل ارجح دانسته بسیار ارزشمند می باشد.

۹- «تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام» نوشته شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (۶۷۳- ۷۴۸ هـ. ق)؛ معاصر او، یعنی ابن شاکر او را شیخ، امام، علامه، حافظ و دارای تصنیفات زیاد می داند.^۱ تاج الدین سبکی نیز وی را از لحاظ علمی دریایی می داند که نظیر ندارد و او را محدث عصر می نامد.^۲ زرکلی نیز وی را حافظ، مورخ و علامه ای می داند که سفرهای زیادی را به انجام رسانده است.^۳

ذهبی در تاریخ اسلام و دیگر کُتبش از جمله «سیر اعلام النبلاء» در مورد مناطق گردنشین، تحرکات کردها، شرح حال عالمان، قاضیان و حاکمان کرد اطلاعات ارزشمندی را ارائه داده است. در مورد فتوحات اسلامی در مناطق گردنشین ذهبی بیشتر از خلیفه بن خیاط نقل می کند اما در جای جایی در مورد روایات او به شک افتاده و روایات سایر مورخان را نیز آورده و در کتاب دیگرش

۱- ابن شاکر الکُتبی، فوات الوفيات، ج ۳، تحقیق احسان عباس (بیروت: دارصادر، جلد اول، ۱۹۷۳م و سه جلد دیگر ۱۹۷۴م) ص ۳۱۵.

۲- تاج الدین سبکی، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۹، تحقیق د. محمود محمد الطناحی و د. عبدالفتاح محمد الحلو (بی جا: هجر للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق) ص ۱۰۰-۱۰۱؛ نعمان بن محمد الاکوسی، جلاء العینین فی محاکمة الاحمدین (بی جا: مطبعة المدنی، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م) ص ۴۶.

۳- زرکلی، ج ۵، ص ۳۲۶.

یعنی سیر اعلام النبلاء از آوردن آن روایت خلیفه خودداری کرده است. به هر حال وی در مورد فتوحات اسلامی همچون ابن خیاط هیچ گونه شرح و توضیحی نمی‌دهد و به همان اختصار نویسی بسنده کرده است.

۱۰- «البدایة و النهایة» اثر عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (۷۰۰-۷۷۴ هـ. ق)؛ وی حافظ، مورخ و فقیه بود.^۱ او دارای تصنیفات زیادی بوده که مهمترین آنها «تفسیر قرآن عظیم» و «البدایة و النهایة» می‌باشد. کتاب البدایة و النهایة در دوره مورد بحث مخصوصاً دوره فتوحات اسلامی در مناطق گُردنشین به ذکر همان رویدادهای ذکر شده در کتب مورخانی چون طبری، بلاذری پرداخته و گاهگاهی روایات خلیفه بن خیاط را از تاریخ الاسلام ذهبی نقل می‌کند.

۱۱- دیوان «المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر» (= تاریخ ابن خلدون) اثر عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هـ. ق)؛ وی فیلسوف، مورخ و دانشمندی جامعه‌شناس بود و مقدمه مشهور او از اصول علم جامعه‌شناسی به شمار می‌رود.^۲

تاریخ ابن خلدون نیز همچون الکامل ابن اثیر و البدایة و النهایة ابن کثیر در دوره مورد بحث همان روایت‌های مورخان پیشین چون

۱- همان، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۳۰.

بلاذری و طبری را نقل کرده است. اما باید گفت که در جای جایی از کتاب تاریخ وی بر اثر اشتباهات وارده در چاپ کتاب یا سهل انگاری مؤلف، نام اماکنی به اشتباه نوشته شده که با رجوع به منابع اصلی توضیح داده خواهند شد.

ب) کتب جغرافیایی و رحلات (= سفرنامه‌ها)

۱- «المسالک و الممالک» نوشته عیدالله بن احمد بن خرداذبه (م حدود ۲۸۰ هـ. ق)؛ جدّ وی زردشتی بود که به دست برامکه مسلمان شد.^۱ ابوالفرج اصفهانی وی را قلیل الصحيح دانسته و می‌نویسد: «که وی پیش از آنکه مطلبی را به خوبی تصحیح کند آن را در کتابش نقل می‌کند.»^۲ اما مورّخان و جغرافی‌دانان بعد از او از وی متأثر شده‌اند که از جمله آنها ابن فقیه، مسعودی، ابن حوقل و ابو عبدالله مقدسی می‌باشند. تا جایی که مسعودی مسالک و ممالک وی را از کتب نفیس می‌داند.^۳

ابن خرداذبه در کتاب خود اطلاعات مهمی را درباره مناطق گردنشین مخصوصاً فاصله شهرها در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

۲- «البلدان» نوشته احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب (م

۱- صلاح الدین خلیل صفدی، الوافی بالوفیات، ج ۱۹، تحقیق احمد الارناؤوط و ترکی مصطفی (بیروت: دار الحیاء التراث، ۱۴۲۰ ق/ ۲۰۰۰ م) ص ۲۲۹.

۲- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱، تحقیق سمیر جابر (بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، بی تا) ص ۴۳.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۲.

بعد ۲۹۲ هـ. ق)؛ کتاب البلدان یعقوبی یکی از بهترین منابع برای شناسایی جمعیت قومی در مناطق گردشین می باشد. او بعد از توضیحی درباره شهرها می نویسد که مردمان آن از چه قوم و ملیتی هستند.

۳- «الخراج و صناعة الکتابه» اثر ابوالفرج قدامه بن جعفر بن قدامه (م ۳۳۷ هـ. ق)؛ عمر کحاله وی را حکیم، ادیب، اخباری، از عالمان منطق، کاتب و ناقد توصیف می کند.^۱ زرکلی نیز او را از بلیغان و فصیحان گذشته در علم منطق و فلسفه می داند.^۲

«الخراج» وی کتابیست در باب خراج، مالیات و توصیف ممالک اسلامی و حدود و مرزهای آن. قدامه نیز همچون ابن خردادبه به تقسیمات بین شهرها و مناطق گردشین اشاره کرده است. او در مورد فتوح اسلامی هم اشاره کرده و همان روایات بلاذری را در مورد فتح مناطق گردشین نقل می کند. و گاهی اوقات نیز در میان روایت های بلاذری در مورد یک واقعه روایت ارجح خود را نقل می کند که به نوبه خود به محقق در نقل روایت ارجح کمک می کند.

۴- «البلدان» نوشته ابن فقیه ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق (م حدود ۳۴۰ هـ. ق)؛ وی جغرافی دان و ادیب بود.^۳ کتاب البلدان وی منبع ارزشمندی درباره تقسیم بندی مناطق گردشین، توصیف

۱- عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، ج ۸ (بیروت: دارالحیاء التراث العربی، بی تا) ص ۱۲۸.

۲- زرکلی، ج ۵، ص ۱۹۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۰۸.

شهرها و وجه تسمیه آنها می باشد.

۵- «صورة الارض» اثر ابوالقاسم محمد بن حوقل نصیبینی (= الموصلی) (م بعد ۳۶۷ هـ. ق)؛ او جهانگرد و عالمی جغرافی دان بود.^۱ و گفته می شود جاسوس فاطمیان بوده است.^۲ کتاب صورة الارض وی یکی از مهمترین منابع جغرافیایی به شمار می رود چرا که جغرافی دانان و مورخان بعد از او چون یاقوت حموی، ابن خلکان، قلقشندی، قزوینی، ذهبی، نویری و... در کتب خود از صورة الارض استفاده کرده اند. وی چون مسافرت های زیادی به سرزمین های اسلامی از جمله مناطق گردنشین داشته بنابراین از اطلاعات مهمی در رابطه با توصیف شهرهای گردنشین، مسافت میان آنها و نیز وجود اقوام مختلف در آن مناطق برخوردار است.

۶- «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» اثر ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر مقدسی (= البشاری)؛ مقدسی جهانگردی جغرافی دان بود که بیشتر سرزمین های اسلامی را پیمود. زرکلی در ادامه به نقل از گلدمیستر^۳ می نویسد: «مقدسی نسبت به سایر علمای جغرافی دان، ملاحظات و دقت نظر بیشتری داشته است.»^۴

مقدسی در احسن التقاسیم به تقسیم بندی و توصیف مناطق و

۱- همان، ج ۶، ص ۱۱۱؛ کحاله، ج ۱۱، ص ۵.

۲- زرکلی، ج ۶، ص ۱۱۱.

۳. Gildmeister

۴- زرکلی، ج ۵، ص ۳۱۲.

شهرهای گردنشین، مذاهب و فرق موجود و جمعیت قومی آن مناطق اشاره کرده است، او حتی گاه‌گاهی به توصیف ظاهر مردمان نیز می‌پردازد.

۷- «معجم البلدان» نوشته شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی (م ۶۲۶ هـ. ق)؛ ذهبی او را ادیب و اخباری می‌داند که صاحب تصنیفاتی در تاریخ، انساب و بلدان و... بوده است.^۱ زرکلی نیز او را مورّخی مورد اطمینان از ائمه جغرافی دانان و از عالمان لغت و ادب می‌داند.^۲

یاقوت حموی نیز همچون بسیاری از جهانگردان مسافرت‌های زیادی به سرزمین‌های اسلامی از جمله مناطق گردنشین داشته است و حتی دوستانی از کردها از جمله شرف الدین یعقوب الهذبانی و ابو عبیدالله حسین بن شروین بن ابی بشر الجلالی الباکلی و محمد بن فضلون بن ابی بکر بن حسین بن محمد العدوی العقری که نحوی، لغوی، فقیه، متکلم و حکیم بود داشته و از آنها روایت کرده است. او در معجم البلدان و کتاب دیگرش المشترك وضعاً و المفترق صقلاً - که توسط محمد پروین گنابادی با نام برگزیده مشترک یاقوت حموی ترجمه شده است - به بررسی مناطق گردنشین پرداخته است و اطلاعات ارزشمندی را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در مورد فتوحات اسلامی نیز یاقوت علاوه بر بلاذری

۱- شمس الدین ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۵، تحقیق د. صلاح الدین المنجد (کویت: مطبعة حکومت الكويت، ۱۹۸۴ م) ص ۱۰۶.

۲- زرکلی، ج ۸، ص ۱۳۱.

روایاتی را نیز از طبری و مؤلفان دیگر نقل می‌کند و در جایجایی نیز به اشتباه روایاتی را جابجا نوشته که با استفاده از منابع اصلی تر به اصلاح آنها پرداخته شده است.

۸- «رحلة ابن جبیر»، همانطور که از نام آن پیداست اثر ابوالحسن محمد بن احمد بن جبیر (۵۴۰ - ۶۱۴ هـ. ق) می‌باشد؛ او جهانگردی ادیب بود که در بلنسیه (Valence) به دنیا آمد.^۱ وی نیز به شهرهای زیادی مسافرت کرد.^۲ سفرنامه‌ی او اطلاعات مهمی درباره توصیف شهرها و جمعیت قومی مناطق گردشین در اختیار محقق قرار می‌دهد.

یک قرن و نیم بعد از ابن جبیر، جهانگردی دیگر به نام ابن بطوطه ابوعبدالله محمد بن عبدالله (۷۰۳ - ۷۷۹ هـ. ق) دست به سفرهای طولانی در سرزمین‌های مختلف زد، وی آخرین سیاح بزرگی می‌باشد که به سراسر جهان اسلام سفر کرده است. وی در مورد مناطق گردشین مخصوصاً صفات و ویژگی‌های شهرها و ساکنین آن توصیفات می‌نماید.

۹- «آثار البلاد و اخبار العباد» نوشته زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (۶۰۵ - ۶۸۲ هـ. ق)؛ او در قزوین به دنیا آمد و به شام و عراق سفر کرد، سپس در ایام مستعصم عباسی قاضی واسط و حله

۱- زرکلی، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲- کحاله، ج ۸، ص ۲۴۶.

گشت. قزوینی مورخ و جغرافی دان بود^۱ و در آثار البلاد به توصیف شهرهای گردنشین و نیز وصف مردمان، بناها و در جای جایی نیز به وجه تسمیه مناطق پرداخته است.

۱۰- «مسالك الابصار في ممالك الامصار» اثر شهاب الدین احمد بن یحیی بن فضل الله العمری (۷۰۰ - ۷۴۹ هـ. ق)؛ او مورخ، و در جغرافی و شناخت سرزمین ها و راه ها حجت و در نامه نگاری، انشاء و دبیری سرآمد و به اخبار رجال عصر و شرح حال آنها آگاه بود و نیز در تاریخ مخصوصاً تاریخ پادشاهان مغول از چنگیزخان به بعد تا زمان خود عالم بود.^۲ ابن حجر می نویسد: «وی از سلاله عمر بن خطاب می باشد و کتابی به نام فواصل السمر فی فضائل آل عمر را در چهار جلد نگاشته است و کتاب مسالك الابصار وی نیز بیش از بیست جلد می باشد.»^۳ کتابی که ازبهترین منابع جغرافیایی می باشد، تا جایی که ابن شاکر^۴، ابن قاضی شهبه^۵ و ابن عماد حنبلی^۶ در مورد آن می نویسند: «مسالك الابصار کتابی است باشکوه که همانند آن وجود ندارد.» کتابی که در زمینه قومیت کردها،

۱- زرکلی، ج ۳، ص ۴۶.

۲- زرکلی، ج ۱، ص ۲۶۸.

۳- ابن حجر عسقلانی، الدرر الكامنه فی اعیان المائنة الثامنه، ج ۱، تحقیق محمد عبدالمعید ضان (هند- حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۹۲ ق/ ۱۹۷۲ م) ص ۳۹۵.

۴- الکتبی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۵- ابوبکر بن احمد ابن قاضی شهبه، طبقات الشافعیه، ج ۳، تحقیق د. حافظ عبدالعلیم خان (بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق) ص ۱۷.

۶- ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۸، تحقیق الاناؤوط (دمشق- بیروت: دارا ابن کثیر، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م) ص ۲۷۴.

پراکندگی جمعیت و طوایف آنان و نیز وجه تسمیه شهرها اطلاعات بسیار ارزشمندی را داراست، که کمتر مورخ و جغرافی دانی همچون او بدین کار دست زده است.

(ج) تراجم (= شرح حال)

از جمله منابع استفاده شده در این تحقیق کتاب‌های شرح حال‌نویسی و قوم‌شناسی و فرّق مذهبی می‌باشند که هر یک از آنها اطلاعاتی درباره اوضاع مناطق گردنشین در زمینه‌های دینی، مذهبی، جغرافیایی و فتوحات مناطق گردنشین ارائه داده‌اند که برای دوری از اطاله بحث تنها به ذکر کتاب و توضیح مختصری درباره مؤلف می‌پردازیم.

- ۱- «فضائل الصحابة» نوشته احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ هـ. ق)؛ وی از امامان چهارگانه اهل سنت می‌باشد.^۱ ابن خلکان او را امام محدثین^۲ و ذهبی او را امام و شیخ الاسلام^۳ توصیف می‌کند.
- ۲- «معرفة الصحابة» اثر ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی (۴۳۰ هـ. ق)؛ او حافظ، مورخ و از اشخاص مطمئن در حفظ و روایت بود.^۴ «معرفة الصحابة» وی

۱- زرکلی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲- شمس الدین احمد ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۱، تحقیق احسان عباس (بیروت: دارصادر، ۱۹۰۰ م) ص ۶۴.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۷.

۴- زرکلی، ج ۱، ص ۱۵۷.

مورد استفاده تراجم نویسان بعدی قرار گرفته است.

۳- «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» نوشته ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (۳۶۸-۴۶۳ هـ. ق)؛ او مورخ، ادیب، محقق، از بزرگان حافظ حدیث و ملقب به حافظ مغرب بود و سفرهای طولانی در شرق و غرب اندلس داشته است.^۱

۴- «اسد الغابة فی معرفة الصحابة» نوشته عزالدین بن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ هـ. ق)؛ ذکر او در صفحات پیش از خاطر گذشت. ابن اثیر در اسد الغابه تقریباً همان کتب معرفة الصحابه ابو نعیم اصفهانی و الاستیعاب ابن عبدالبر و... را جمع کرده است و مطالبی را نیز بر نوشته‌های آنان افزوده است.

۵- «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» نوشته ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان (۶۰۸-۶۸۱ هـ. ق)؛ وی مورخی حجت و ادیبی ماهر بود و کتاب وفیات الاعیان او بهترین و مشهورترین کتب شرح حال نویسی می‌باشد.^۲

۶- سیر اعلام النبلاء که در صفحات پیش ذکر گردید.

۷- «الاصابة فی تمییز الصحابة» نوشته احمد بن علی بن حجر عسقلانی (۷۷۳-۸۵۲ هـ. ق)؛ ابن عماد با القابی چون شیخ الاسلام، علم الاعلام، امیرالمؤمنین در حدیث و حافظ عصر، ابن حجر را

۱- همان، ج ۸، ص ۲۴۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۲۰.

توصیف می‌کند.^۱ «الاصابة» او نسبت به کتب‌های شرح حال پیشین از اهمیت بیشتری برخوردار می‌باشد چرا که نسبت به کتاب‌های قبل از او مفصل‌تر و جامع‌تر می‌باشد. کتاب لسان المیزان و تهذیب التهذیب وی نیز جزو منابع بسیار ارزشمندی برای شناسایی قوی یا ضعیف بودن مورخان می‌باشد.

(د) الملل و النحل (کتاب‌های قوم‌شناسی و فِرَق دینی)

۱- «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل» نوشته ابن حزم علی بن احمد (۳۸۴-۴۵۶ هـ. ق)؛ ذهبی او را به صورت امامی بی نظیر، بحر، صاحب فنون و معارف، حافظ، متکلم، ادیب و فارسی الاصل توصیف می‌کند.^۲ ابن حجر نیز در لسان المیزان وی را فقیه و حافظ می‌داند.^۳ زرکلی نیز او را یکی از امامان اسلام و عالم زمان خویش (ابن حزم) می‌داند.^۴ کتاب الفصل وی یکی از بی نظیرترین کتاب‌های ملل و نحل می‌باشد که به دقت هر چه تمام تر به توضیح ادیان از جمله یهود، مسیح، تحریفات وارده بر آنها و مخصوصاً تناقضات اناجیل پرداخته است.

۲- «الملل و النحل» نوشته شهرستانی محمد بن عبدالکریم بن احمد (۴۷۹-۵۴۸ هـ. ق)؛ او پیشوا در علم کلام، ادیان امم و مذاهب

۱- حنبلی، ج ۹، ص ۳۹۵.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۸۴.

۳- عسقلانی، لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۸.

۴- زرکلی، ج ۴، ص ۲۵۴.

فلاسفه بود.^۱ ذهبی در العبر می نویسد: «او به گرایش نسبت به مذهب باطنی متهم می باشد.»^۲ و در سیر اعلام نیز به همانگونه می نویسد: «او به گرایش نسبت به اهل قلاع (= اسماعیلیان) و دعوت به سوی آنان و یاری آنها متهم می باشد.»^۳ اما ابن حجر در لسان المیزان می نویسد: «تاج الدین سبکی نقل می کند که کتاب های وی درباره آنچه که به او نسبت داده می شود چه آشکار و چه پنهان چیزی دیده نمی شود شاید به علت مجادله یا توجه به نظرات آنان او را متهم کرده باشند، والله اعلم.»^۴ اما با این وصف تمامی مورخان به الملل والنحل او استناد کرده اند.

۳- «الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح» اثر ابن تیمیة تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم حرانی (۶۶۱-۷۲۸ هـ. ق)؛ ابن شاکر او را امام، علامه، فقیه، مفسر، حافظ، شیخ الاسلام و صاحب تصانیف زیادی می داند. وی تعداد تألیفات ابن تیمیه را حدود ۳۰۰ جلد می داند.^۵ کتاب الجواب الصحيح وی یکی از پربرترین کتاب هایی است که درباره دین مسیح، آراء، اعتقادات و تحریفات وارده بر آن نوشته شده است.

۴- «هدایة الحیاری فی أجوبة اليهود و النصارى» اثر ابن قیم

۱- همان، ج ۶، ص ۲۱۵.

۲- ذهبی، العبر فی خبر من غیر، ج ۴، ص ۱۳۲.

۳- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۲۸۷.

۴- عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۶۳.

۵- الکتبی، ج ۱، ص ۷۴.

محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد (۶۹۱-۷۵۱ق)؛ ابن کثیر معاصر وی او را شیخ، امام و علامه می‌داند و سپس می‌نویسد: «در زمان ما در جهان کسی که بیشتر از او عبادت کند، نمی‌شناسم.»^۱ ابن عماد حنبلی نیز ابن قیم را مجتهدی مطلق، مفسر، نحوی، اصولی و متکلم می‌داند.^۲ «هدایة الحیاری» کتابی ارزشمند درباره یهود، نصاری و عقاید و انحرافات وارده بر کتب آنها می‌باشد.

ه) تحقیقات معاصر

۱- «خلاصه‌ی تاریخ کرد و کردستان» اثر محمد امین زکی بگ (۱۲۷۹-۱۳۶۷ه.ق)؛ وی وزیر عراق، مورخ و کردی الاصل بود که کتاب‌های زیادی به زبان‌های ترکی، کردی و عربی نوشته است.^۳ از جمله آنها خلاصه‌ی تاریخ کرد و کردستان است که به زبان کردی می‌باشد و اطلاعات ارزشمندی مخصوصاً درباره منشأ کرد در اختیار خواننده قرار می‌دهد.

۲- «ایران در زمان ساسانیان» نوشته پروفیسور آرتور کریستن سن (۱۸۷۵-۱۹۴۵م)؛ رشید یاسمی که آن را ترجمه کرده می‌نویسد: «کریستن سن سی سال در تألیف این کتاب رنج برده‌اند و تقریباً همه منابع قدیم و جدید را، از یونانی، رومی، سریانی، ارمنی و

۱- اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایة والنهایة، ج ۱۴ (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م) ص ۲۳۴-۲۳۵.

۲- حنبلی، ج ۸، ص ۲۸۷.

۳- زرکلی، ج ۶، ص ۴۵.

عربی، خاصه کتاب‌هایی که در دو قرن اخیر به خامه خاورشناسان و محققان آثار باستانی نگارش رفته، از نظر انتقادگذرانیده‌اند. و جامع تر از این، کتابی در تاریخ ساسانی نوشته نشده است.^۱

از کتاب‌های ارزشمند دیگر «تاریخ مردم ایران» اثر دکتر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸ هـ. ش) ادیب و مورخ معاصر ایرانی و کتاب «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» نوشته برتولد اشپولر (۱۹۱۱-۱۹۹۰ م) می‌باشد که با استفاده از منابع بیشتر اطلاعات مهمی در اختیار محقق قرار می‌دهند.

یکی دیگر از کتبی که در واقع محرک نگارنده در تدوین این پایان نامه بوده کتاب ارزشمند «کردستان در برابر فتوحات اسلامی» اثر محقق شهیر عراقی حسن محمود محمدکریم می‌باشد، او حتی با تحقیقات میدانی و رجوع به کتب معتبر درباره مزارهای منسوب به اصحاب پیامبر ﷺ در مناطق گردنشین ثابت کرده که این مزارها از آن اصحاب پیامبر ﷺ نمی‌باشد.

۱- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی (تهران: صدای معاصر،



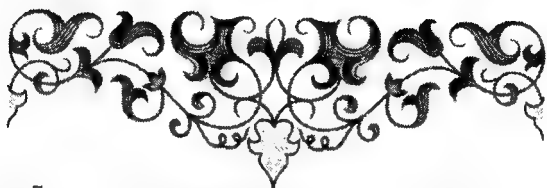
بخش اول: خاستگاه گُرد و وجه تسمیه‌ی آن

مقدمه

بخشی که بدان پرداخته شده در مورد منشأ و واژه گُرد می‌باشد. این بخش به سه فصل تقسیم شده که در فصل اول روایات مربوط به منشأ گردان آورده شده است، روایاتی که بر هیچ یقینی استوار نیستند و گردان را جن، گریزنده از دست ضحاک، عرب، حامی، یافثی و ... دانسته‌اند، اما اشخاصی به واقعیت روایات نگاه نکرده و مورخان قدیم را به کینه‌توزی نسبت داده‌اند که چرا در مورد گُردها این چنین نوشته‌اند، اما باید گفت آنان خود بیشتر روایات را از مردمان گُرد نقل کرده و نیز روایات دیگرشان را از باب آگاهی نوشته‌اند، نه آنکه حتماً گُردها جن، دیو، عرب، حامی، یافثی و ... باشند. همچنان که گفته شد این روایات قطعی و یقینی نیستند، و بیشتر آنها به افسانه شبیه می‌باشند. در فصل دوم این بخش اقوام غیر آریایی و آریایی در مناطق گردنشین ذکر خواهند شد که چگونه در به وجود آمدن نژاد کرد تأثیر گذار بوده‌اند. در فصل سوم نیز به تفاوت نژاد گُرد با واژه تاریخی اکراد پرداخته شده است تا کسانی که به خلط تاریخی افتاده و اکراد (= بادیه نشینان) را کلاً گُرد

دانسته‌اند آگاه گردند که اقوامی چون بلوچ، قفص، لُر و دیلم، کُرد نیستند بلکه آنان اقوامی جدای از کردها می‌باشند.

با توضیحاتی که در این بخش آورده شده محدوده‌ی تحقیق نیز مشخص شده است چرا که اگر واژه اکراد به همان معنی عام خود مورد تحقیق قرار می‌گرفت در بخش‌های بعدی می‌بایست مناطقی چون طبرستان، خراسان، همدان، اهواز، فارس، سیستان و کرمان نیز مورد بررسی قرار می‌گرفت در حالی که آنان کُرد نبوده‌اند و نگارنده نیز در این تحقیق در پی روشن ساختن گوشه‌ای از تاریخ کُردان است نه تاریخ اقوام قفص، بلوچ، لُر و دیلم.



فصل اول: کردها و روایات مربوط به آنان

۱- روایت مربوط به جنّ و دیو بودن کردها

مسعودی در «مروج الذهب» این گونه نگاشته است: «مردمانی نسب آنها را به کنیزان سلیمان بن داود علیه السلام می‌رسانند؛ هنگامی که ملک از سلیمان گرفته شد، شیطانی معروف به جسد با کنیزان منافق وی درآمیخت، لکن خداوند کنیزان مؤمن را از تجاوز وی در امان داشت و چون خداوند ملک سلیمان به او بازگرداند، کنیزانی که از شیطان آبستن بودند، بزادند، سلیمان فرمود: آنها را سوی کوه‌ها و دره‌ها برانند و آن کودکان تحت نظر مادرانشان بزرگ شدند، ازدواج کردند، فرزند آوردند و آغاز نسب گردان از آنجا بود.»^۱

شرف خان بدلیسی نیز چنین نوشته است: «به قول بعضی از حکما (الاکراد طایفه من الجن کشف الله عنهم الغطاء) یعنی کردها طایفه‌ای از جنّ هستند که خداوند پرده از آنها برداشته است و به روایت برخی از مورخان دیو با انسان ازدواج کرده طایفه اکراد از

ایشان پیدا شده العلم عندالله»^۱

مرتضی زبیدی نیز بعد از اینکه روایات مربوط به کردها و از جمله آنها روایت مربوط به کنیزان سلیمان عليه السلام را می آورد، نظر ابو معین نفسی (۴۱۸-۵۰۸ هـ. ق) را در «بحر الکلام» می نگارد که: «آنچه گفته شده که همانا جن به حرم سلیمان عليه السلام تجاوز کرده است و کردها از آن حاصل شده اند، باطل است و هیچ اصلی ندارد»^۲

۲- روایت مربوط به ضحاک و کردها

دینوری می نویسد: «گویند ضحاک که عجم او را بیوراسپ گویند چون بر جم (=جمشید) شاه غلبه کرد و او را کشت و بر پادشاهی خود اطمینان یافت و آسوده گشت، شروع به گردآوری جادوگران از اطراف و اکناف سرزمین خود کرد و سحر را به گونه ای آموخت که خود از پیشوایان آگاه به آن شد. و شهر بابل را چهار در چهار فرسنگ ساخت و آن را مملو از سپاهیان ظالم و ستمگر کرده آن را «خوب» نام نهاد و اولاد ارفخشذ را زنده به گور کرد و در دوش های او دو زائیده به شکل مار بیرون آمد که همواره او را آزار می دادند تا اینکه از مغز سر مردم به آنان می خوراندند پس آرام

۱- شرف خان بدلیسی، شرف نامه تاریخ مفصل کردستان، ج ۱، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف زرنوف (تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷ش) ص ۱۳.

۲- مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، تحقیق مجموعه ای از محققین (بی جا: دارالهدایه، بی تا) ص ۱۰۵.

می گرفتند. گویند هر روز چهار مرد تنومند می آوردند و سر می بریدند و مغز سر آنها را به آن مارها می دادند. ضحاک وزیری از قوم خود داشت، سپس وزارت وی بر عهده مردی از فرزندان ارفخشذ به نام ارمایل قرار گرفت هنگامی که مردانی برای کشته شدن می آوردند دو نفر از آنها را نجات می داد و به جای آنها دو گوسفند می کُشت و به آن دو مرد امر می کرد که به گونه ای بروند که دیگر اثری از آنها باقی نماند، آنها نیز به کوهستان رفتند و در آنجا مستقر شدند و به روستاها و شهرها نزدیک نمی شدند پس گفته می شود اصل کُردها از آنان است.^۱

فردوسی نیز اینگونه این داستان را در ادبیات حماسی زیر به نظم کشیده است:

چنان بد که هر شب دو مرد جوان
چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی بایوان شاه
و زو ساختی راه درمان شاه
بگشتی و مغزش برون آختی
مران ازدها را خورش ساختی
... از اینگونه هر ماهیان سی جوان
ازیشان همی یافتندی روان

۱- ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر مراجعه جمال الدین شیال (قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش) ص ۴-۵.

چو گرد آمدندی مرد از ایشان دویست

بر انسان که شناختندی که کیست

... کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد

که ز آباد نیاید بدل برش یاد^۱

از جمله منابع تاریخی دیگر که از ضحاک و گردان رها شده از دست او گفته‌اند عبارتند از:

حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، چاپ سوم. ۱۳۶۴) ص ۸۲

عبدالحی بن ضحاک گردیزی، تاریخ گردیزی، تحقیق عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، چاپ اول. ۱۳۶۳ش) ص ۳۸-۳۹.

مؤلف مجهول، مجمل التواریخ و القصص، تحقیق ملک الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، بی تا) ص ۴۰-۴۱.

۳- روایات مربوط به سامی، حامی و یافثی بودن کردها

مسعودی در این مورد روایات گوناگونی از کسان مختلف ذکر کرده که به قرار زیر است:

۱- «مردم پیرامون ریشه‌گردها اختلاف کرده‌اند گروهی، آنها را از نسل ربیع بن نزار بن معد بن عدنان دانسته که از قدیم جدا شده و به کوه‌ها و دره‌ها رفته‌اند و با ملّت‌های دیگر عجم و فارس ساکن آبادی‌ها و شهرهای همجوار شدند. بنابراین زبان خود را ترک

۱- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۱، تصحیح عباس رکنی (تهران: نشر افکار، ۱۳۸۶ش) ص ۴۳-۴۴.

- کردند و هر کدام از قبایل کرد زبانشان عجمی شد.^۱
- ۲- «گروهی دیگر گویند: که کردها از قبیله مُضَر بن نِزار و از فرزندان کُرد بن مرد بن صَعَصَعَه بن هوزان هستند که از زمان‌های قدیم به خاطر جنگ‌های خونینی که با غسانیان داشته جدا شدند.»^۲
- ۳- «گروهی دیگر گویند: که آنها از ربیعہ بن مضر هستند و به خاطر یافتن آب و چراگاه به کوه‌ها رفتند و به علت مجاورت با ملت‌های دیگر زبان عربی را ترک کردند.»^۳
- ۴- «جمعی از متأخران و آگاهان کرد می‌گویند: که آنها از فرزندان کُرد بن مرد بن صعصعه بن حرب بن هوزان هستند و گروهی دیگر گویند: که آنها از فرزندان سبیع بن هوزان هستند اما حرب و سبیع نزد نسب‌شناسان مضر ابتر (بدون نسل) بوده‌اند و باقیمانده هوزان از بکر بن هوزان بوده‌اند.»^۴
- ۵- «و از گردان کسانی نیز بر این رفته‌اند که آنها از ربیعہ سپس از بکر بن وائل هستند که در روزگار قدیم به سبب جنگ‌هایی که بینشان بوده است به سرزمین عجمان افتاده و ما بین آنها پراکنده شده‌اند و زبانشان تغییر کرده است و طایفه‌ها و قبیله‌ها شده‌اند.»^۵
- ۶- ایرانیان گویند: «کردها از فرزندان کُرد بن اسفندیار بن

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹.

۳- همان.

۴- علی بن حسین مسعودی، التنبيه و الاشراف، تصحيح عبدالله اسماعيل الصاوي (القاهرة:

دارالصاوي، بی تا، افست قم: موسسه نشر المنابع الثقافة الاسلامية) ص ۷۸- ۷۹.

۵- همان، ص ۷۸.

منوچهر هستند.»^۱

قلقشندی می نویسد: «آنها از بنی ایران بن آشور بن سام بن نوح هستند.»^۲

مؤلف «تاج العروس» از محمد افندی الکردی نقل می کند که کردها از نسل گُرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح هستند.^۳ ابن خلکان در مورد نسب کردها از کتاب «القصد و الامم فی انساب العرب و العجم» اثر ابو عمر ابن عبدالبر نقل می کند که: «گُردها از نسل مُزَیقیا هستند که به سرزمین عجم افتاده اند و بر اثر زاد و ولد، اولاد و نوادگان آنها زیاد شده و به کرد موسوم شده اند. در ادامه از شاعری نقل می کند که می گوید: به جانت سوگند که گُردها از فرزندان فارس نیستند بلکه آنها از گُرد بن عمرو بن عامر هستند و عامر ملقب به ماء السماء می باشد به خاطر بخشش و کثرت نفعتش بنابراین به باران تشبیه شده است.»^۴

در مورد وجه تسمیه مزیقیا اینگونه آمده که او هر روز لباس تازه ای می پوشید و شبانگاه آن را پاره می کرد تا کسی بعد از وی آن را نپوشد.^۵

نویری نیز می گوید: «بعضی از نسب شناسان ذکر کرده اند که

۱- همان.

۲- احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعة الانشاء، ج ۱، تحقیق د. یوسف علی طویل (دمشق: دار الفکر، چاپ اول، ۱۹۸۷م) ص ۴۲۳-۴۲۴.

۳- زبیدی، ج ۹، ص ۱۰۴.

۴- ابن خلکان، ج ۵، چاپ ۱۹۹۴، ص ۳۵۷-۳۵۸.

۵- زبیدی، ج ۹، ص ۱۰۲.

کرد بن مُرد بن یافت بن نوح است و در آن اختلاف وجود دارد.^۱ چنانکه مشاهده نمودیم روایات گوناگون و عجیبی در مورد منشأ کردها وجود دارد که تمامی این روایات بر پایه ظن استوار هستند و هیچ گونه یقینی درباره آنها در کار نیست. در اینجا نکته مهم و قابل توجه این است که افراد زیادی در هنگام نوشتن تاریخ کردها بعد از روایت نسب آنان از مورخان اسلامی، مورخان را به تعصب و کینه توزی نسبت داده‌اند که چرا نسب کردها را به زیر مجموعه نسب اعراب برده‌اند. اگر آنان پرده تعصب را از دیدگان خود بردارند و با دیدی باز به روایات مورخان بنگرند خواهند دید که آنان فقط نقل قول کرده‌اند نه آنکه قطعیتی در نسب کردها باشد، مورخان بعضی روایات را حتی از کسانی نقل کرده‌اند که کرد بوده‌اند.

نکته مهم در نسب تمام بشر این است که عرب، کرد، فارس، ترک و روم و ... همه فرزندان آدم علیه السلام هستند و مبنای برتری آنها تنها در تقوی است نه در نژاد و نسب و اگر واقعاً به این نکته نگاه کنیم به همان گونه است و لاغیر. خداوند تبارک و تعالی این نکته را برای ما اینگونه یادآوری می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات/۱۳)

۱- شهاب الدین احمد نویری، نهاية الارب فی فنون الادب، ج ۲، تحقیق مفید قمیحه و جماعه (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۴م) ص ۳۰۷.

خداوند متعال خطابش به عرب‌ها نیست بلکه به تمامی مردمان است و مبنای برتری را تقوی دانسته است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه چنین می‌نویسد: «تمامی مردمان در شرافت نسبت به آدم و حوا یکسان هستند و برتری میان آنها تنها با امور دینی است که همانا اطاعت خدا و پیروی از رسولش ﷺ می‌باشد. خداوند متعال از غیبت و تحقیر بعضی نسبت به بعضی دیگر نهی فرموده است چرا که همه در بشریت مساوی هستند.»^۱

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند به ظاهر و اموال شما نمی‌نگرد بلکه به دلها و رفتار شما می‌نگرد.»^۲

امام احمد بن حنبل رحمته الله از ابوذر رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ به او فرمود: «آگاه باش که تو از یک نفر سرخ پوست یا سیاه پوست بهتر نیستی مگر این که با تقوی بر او برتری یابی.»^۳

ابوبکر البزار در مسند خود از حذیفه نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «همه شما فرزندان آدمید و آدم از خاک خلق شده است و عده‌ای از فخرفروشی به وسیله‌ی اجدادشان دست بکشند در غیر این صورت نزد خداوند از یک سوسک هم پست‌تر خواهند بود.»^۴

۱- اسماعیل بن عمر ابن کثیر، تفسیر قرآن العظیم، ج ۷، تحقیق سامی بن محمد سلامه (الریاض: دار طيبة للنشر و التوزیع، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م) ص ۳۵۸.

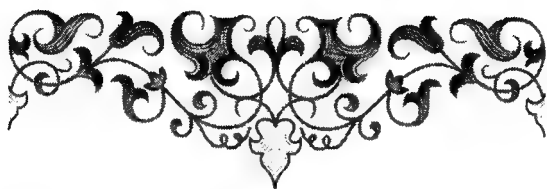
۲- مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۴، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا) ص ۱۹۸۶.

۳- احمد بن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج ۵ (القاهره: مؤسسة قرطبة، بی تا) ص ۱۵۸.

۴- ابوبکر البزار، مسند البزار، ج ۷، تحقیق د. محفوظ الرحمن زین الله (بیروت و مدینه: مؤسسه علوم القرآن، مکتبة العلوم و الحكم، ۱۴۰۹ق) ص ۳۴۰.

بنابراین همچنان که مشاهده شد مبنای برتری انسان‌ها در کُرد، فارس، تُرک، عرب و غیره نیست بلکه مبنای برتری همان تقوی و دوری از محرّمات است.

به هر حال آنچه که در مورد کردها نیز می‌توان گفت این است که آنان نژادی مستقل از سایر اقوام می‌باشند که به مرور زمان همچون عرب، فارس، ترک و ... مستقل شده‌اند اما باز هم آنان از فرزندان آدم می‌باشند و هیچ برتری نسبت به سایر اقوام و ملیّت‌ها از نظر نژادی ندارند.



فصل دوم: اقوام باستانی مناطق کردنشین امروزی

الف) اقوام منطقه‌ی زاگرس

۱- گوتی

«این قوم از اقوام مجموعه زاگرس بوده است و مدتی نیز سرزمین‌های سومر و آکاد را تصرف کرده‌اند و در پی آن مدتی طولانی در زیر سلطه گوتی‌ها بوده‌اند. پادشاه مشهور آکاد یعنی نرام سین در مقابل سپاه گوتی شکست خورد، و حکومتش را از دست داد. حکمرانان بزرگ لاگاش نیز تابع آنها بوده‌اند و آخرین پادشاهشان «تیریگان Tirigan» بوده است.»^۱ «گوتی‌های سامی‌نژاد بر صفحات شمال و جنوبی بابل استیلا یافتند و عیلام هم تابع آنها گردید.»^۲ «اما بعدها این طایفه از بین رفت و با این همه در اواخر دوران بابل، تمام فلات ایران را با همان اصطلاح قدیمی یعنی

۱- محمدهد نه‌مین زه‌کی به‌گ، خولاسه‌یه‌کی تاریخی کوردو کوردستان له‌زور قه‌دیمه‌وه تا ده‌وری ئیمرو، ج ۱ (سلیمانی: بنک‌ه‌ی ژین. ثاماده‌کردنی ره‌فیک صالح، ۲۰۰۶) ص ۵۳ (=) محمدامین زکی به‌گ، خلاصه تاریخ کرد و کردستان از دوران قدیم تا دوره معاصر، ج ۱، به کوشش رفیق صالح (سلیمانی: موسسه ژین، ۲۰۰۶م) ص ۵۳.

۲- حسن پیرنیا، و عباس اقبال، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه (تهران: انتشارات خیام، چاپ نهم، ←→ ۱۳۸۰ش) بخش قبل از اسلام، ص ۲۷.

«گوتیوم» می‌نامیدند.^۱

۲- لولوبی

«این قوم در سرزمین سلیمانیه امروزی بوده‌اند اگر چه حد و حدود حکومت آنها معلوم نیست، اما لوحه ای که از آن «آنوبانی نی» امیر لولوبی و گوتی بوده و در قرن ۲۸ ق.م نوشته شده، می‌گوید: منطقه‌هالمان یعنی سرزمین حلوان در دوره‌ی اسلام و منطقه‌ی ذهاب کنونی در دست لولوبی‌ها بوده است.»^۲

«بر اساس لوح یافت شده در دربند گاوور (= برکوه قره‌داغ) که از آن نرام سین پادشاه آکاد بوده نشان می‌دهد که اردوی آکاد به همراه این شاه به سرزمین لولوبی حمله کرده و آنجا را تصرف کرده‌اند.»^۳

«در همین دوره نرام سین بود که لشکر گوتی اردوی آکاد را شکست داده، و حکومتش را نیز ساقط کرده است و در سایه این پیروزی گوتی‌ها، سرزمین لولوبی نیز آزاد شده و استقلال خود را دوباره به دست آورده است. بعد از دوره نرام سین دیگر از لولوبی زیاد بحث نشده است و در روایات پادشاهان آشور لولو به همراه گوتی، کاسی و سوباری آمده است و جداگانه بحثی از آنها نیست.»^۴

۱- میخائیل میخائیلوویچ دیاکونف، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش) ص ۳۸.

۲- زه کی به‌گ، ج ۱، ص ۶۸.

۳- همان.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۹.

«نقش برجسته‌ای در دو نسخه در بالای صخره ورودی دهکده‌ی جدید سرپل حجاری شده است. این نقوش شاه آنوبانی نی پادشاه لولوبی را نشان می‌دهد با ریشی طویل و مربع، کلاهی مدور، جامه‌ای کوتاه، مسلح به کمانی و قسمی تبر بدوی. او پای خود را بر دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است. در برابر او رب‌النوع نی‌بی ایستاده، با کلاهی بلند و جامه‌ای پشمین و پرزدار و شرابه‌دار که تا پای وی می‌رسد. او یک دست را به سوی شاه دراز کرده، و در دست دیگر انتهای طنابی را گرفته که در نسخه فوقانی دو اسیر را و در نسخه تحتانی شش اسیر را به هم بسته و همه آنان برهنه‌اند و دست‌هایشان از عقب بسته شده. کتیبه‌ای به زبان اکدی از ارباب انواع متعدد - که غالب آنها اکدی هستند - ضد دشمنان یاری می‌جوید.»^۱

۳- کاسی

«آنها نیز قومی از اقوام منظومه زاگرس هستند، اولین بار در منطقه کرمانشاه دیده شده‌اند. تاریخ آمدن آنها به این منطقه مشخص نیست. اکدی‌ها به آنها کاشو و در کتاب مقدس به آنها کوش می‌گفتند.»^۲

«قدیمی‌ترین مراجعی که در آنها ذکر کاسیان به میان آمده متون

۱- رومن گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۱ش) ص ۴۱-۴۲.

۲- زه کی به‌گ، ج ۱، ص ۵۶.

مربوط به قرن ۲۴ ق.م است که متعلق به عهد پوزور اینشوشیناک می باشد.^۱

«در اواسط قرن ۱۸ ق.م آنها بابل را تصرف کرده و حکومتی مقتدر را در سومر و آکاد بنیاد نهادند که به آنها حکومت کاردونیاش می گفتند که نزدیک شش دهه دوام آورد و هیچ حکومتی به آن حد از بابل محافظت نکرده است.^۲

تسلط اینان طولانی ترین فتح خارجی است که در بین النهرین شناخته شده و مدت ۵۷۶ سال طول کشیده است، فقط در ۱۷۱ ق.م سلطه آنان به پایان رسیده است.^۳

«عشایر کاسی بعد از نابودی حکومتشان به زاگرس (= لرستان امروزی) بازگشتند و سناخریب در اوایل قرن ۷ ق.م به آنها حمله کرده و با آنها جنگیده است. در دوره حکومت هخامنشی نیز کاسی ها به خاطر رفت و آمد در راه (بابل - اکباتان) هر سال مقداری معین پول از حکومت ایران می گرفتند. اسکندر مقدونی نیز با آنها جنگیده است.^۴

«خلاصه این قوم تا میلاد مسیح و تا مدت ها بعد با همان نام در لرستان بوده اند تا کم کم این نام از میان رفته و به جای کاسی عشایر لور پیدا شده اند. واقعیت امر این است که بین لفظ (کاسای،

۱- همان، ج ۱، ص ۵۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۶.

۳- گیرشمن، ج ۱، ص ۵۴.

۴- زه کی به گ، ج ۱، ص ۵۶.

کاشو و کوشی) و لور مشابهتی در کار نیست و تعبیر لور به نظر پروفیسور اسپایزر نزدیک لفظ لولو است اما بعید نیست که لفظ لور یکی از شعبات کاسی بوده و بعدها به عنوان نامی برای تمام عشایر کاسی به کار رفته باشد.^۱

رومن گیرشمن کاسی ها را آسیانی نژاد می داند، او می گوید: «که آسیانی اصطلاحی است ناشی از جنبه منفی، بدین معنی که معرف نژادی از بشر است که نه به دسته سامی متعلق است و نه به دسته هندو اروپایی، بعضی از دانشمندان که در صدد تصریح بیشتری بوده اند، این نژاد را قفقازی یا خزری و یا یافثی نامیده اند.»^۲

گیرشمن در جای دیگر می گوید: «ممکن است که اصطلاح کاسی - سی یا کاس - پی مفهوم نژادی وسیعتری از وجه تسمیه قوم واحد، در میان اقوام بسیار زاگرس داشته باشد. و بلکه شامل همه اقوام آسیانی که ایران را اشغال کردند، می شده است.»^۳

۴- میتانی

«در قرون پانزدهم و شانزدهم ق.م در بین النهرین کشوری به نام کشور میتانی وجود داشت.»^۴ «میتانی به همراه حکومت های مصر،

۱- همان، ج ۱، ص ۷۸.

۲- گیرشمن، ص ۲۹.

۳- همان، ص ۵۵.

۴- دیاکونف، ص ۴۳.

هیتیت و کاردونیاش از حکومت‌های مقتدر بوده است.^۱ «سرزمین میتانی به عنوان سوباری هم مشهور بوده است. مستشرق گنسن (Gensen) معتقد است تعبیر میتانی برای خاندان حکومت بوده و اصل قوم سوباری و نام سرزمینشان «هانی گالبات: Hani galbat» بوده است، این تفسیر با الواح یافته شده در کرکوک هم خوانی دارد.^۲ «گیرشمن آنها را از اقوام آسیانی می داند.^۳ «حکومت میتانی در دوره سلطنت آشور ناصرپال سوم کم‌کم سرزمین‌هایش تصرف شد و حکومتش نیز از میان رفت.^۴

۵- سوباری

«این نام در دوره آکاد تعبیری جغرافیایی و نام مملکتی بسیار بزرگ از حدود شمال غرب عیلام تا کوه آمانوس در سرزمین اطنه می‌باشد بعدها به عنوان عشایری با جمعیتی بسیار زیاد در کردستان (= مناطق گردنشین) درآمدند.»^۵

دیاکونف می‌گوید: «ما با ساکنان قدیم بین النهرین شمالی و شعبات چپ دجله به نام حوریان یا سوباریان آشنا هستیم. هیچ یک از این ملل به زبان‌های هند و اروپایی، که امروزه در ایران متداول

۱- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۷۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۸۰.

۳- گیرشمن، ص ۲۹.

۴- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۸۰.

۵- همان، ج ۱، ص ۸۰-۸۱.

است، سخن نمی گفتند.^۱ گیرشمن نیز حوری ها را اقوامی از اصل آسیانی می داند.^۲ «در الواقع در مورد تاریخ سیاسی این قوم معلومات کمی وجود دارد. تنها در اسناد بعضی از جنگ های پادشاهان آشور که با سوباری ها داشته اند، اطلاعاتی وجود دارد. تیگلات پیلسر اول (۱۱۱۰-۱۱۰۰ ق.م) یکی از شهرهای مشهور سوباری را به نام شریشش محاصره کرده است. در این جنگ عشایر سوباری با موشکی و کارتی متحد شدند و از خود در مقابل آشور دفاع کردند. در دوره حکومت آشور نام سوباری به تدریج از میان رفت و بجای آن نام نایری به میدان آمد و بسیار با آشوریان جنگیده اند.»^۳

۶- نایری

زکی بگ می گوید: «جای تأسف است که درباره این قوم نیز اطلاعات چندانی در دست نداریم. پادشاه آشور تیگلات پیلسر اول با ۲۳ پادشاه نایری و چند متحد آنها در ملازگرد جنگیده است. او در سرچشمه دجله ستونی را برای پیروزی در این جنگ نصب کرده و به تفصیل را بر روی آن نگاشته است. در ۹۱۰ ق.م لشکر آشور به سرزمین «کوتموخ» حمله کرده و دربین جودی و دجله با نایری جنگیده است و این سرزمین را به تصرف خود در آورده است.

۱- دیاکونف، ص ۳۸.

۲- گیرشمن، ص ۵۰.

۳- زه کی به گ، ج ۱، ص ۸۱.

«توکولتی نینیب دوم» (۸۹۰-۸۸۴ ق.م) نیز مدام با آنها جنگیده است.^۱

«بیشتر پادشاهان آشور با نایری جنگیده‌اند اما این به آن معنا نیست که همیشه آشوری‌ها تعرض کرده‌اند بلکه بسیاری اوقات عشایر کوهستانی نایری آشور را تهدید می‌کردند و سپاه آشور تنها برای محافظت از مملکت خود با آنها می‌جنگیدند، مثلاً عشایر نایری در ۷۴۳ ق.م از شمال شرق به سوی سرزمین آشور حمله کرده و تا وسط‌های آن آمدند و تیلگات پیلسر چهارم به سختی توانست این مردمان را از آشور بیرون کرده و تا پشت کوه جودی براند.»^۲

میجرسون مستشرق مشهور در مورد نایری می‌گوید: «سرزمین نایری تنها قسمت شمالی زاب بزرگ نبود، بلکه تیلگات پیلسر و نوادگان وی به قومی که در سرچشمه دجله و فرات و در شمال «نیفاتس» یعنی سرزمین‌های «دیار بکر»، «خربوط» و «دیرسیم کنونی»^{*} و در کوهستان‌های بتلیس و گروس ساکن بودند نایری می‌گفتند و این سرزمین همان مملکتی است که بعد از میان رفتن حکومت ماد و در اواسط دوره هخامنشی فارسی (۴۰۱ ق.م) قوم قهار کردوئن در آن دیده شده است. این قوم از اجداد گُردهای امروز و احفاد مادهای مشهور دیروز بوده‌اند.»^۳

۱- همان.

۲- زه کی بهگ، ج ۱، ص ۸۲.

* دیرسیم در دوره جمهوری ترکیه تغییر نام داده و تونجه لی (تونجلی) نامیده شد.

۳- همان.

ب) دولت‌های کوچک بومی: الپیی، خارخار(=کرکر)، نمری و مانای

«مقارن ورود ایرانیان به نواحی غربی فلات، هنوز در جای‌جایی در مرزهای زاگرس پاره‌ای دولت‌های کوچک بومی، مستقل یا نیمه مستقل باقی بود که قدرت آنها به ضعف نیروهای متخاصم مخصوصاً آشور و عیلام بستگی داشت و برچیده شدن آنها در طی حوادث این عصر تدریجاً محیط نواحی غربی فلات را برای روی کار آمدن قدرت‌های آریایی یکدست و آماده کرد. این دولتهای محلی مخصوصاً شامل الپیی، خارخار(=کرکر) و نمری بودند که اتحادیه عناصر قفقازی و آریایی نواحی زاگرس و اتحادیه مانای هم به آنها افزوده می‌شد و طوایف ایرانی ماد و پارس در طی برخوردهای دایم و مکرری که بین تمام این عناصر در جریان بود جای پای خود را در این نواحی محکم کردند.»^۱

«الپیی ظاهراً مرکز آن در حدود ماهیدشت کرمانشاه واقع بود مقارن سال ۹۰۰ ق.م که گاه از یک سو تا حدود همدان و نهاوند و از سوی دیگر تا حدود عیلام امتداد می‌یافت. این که نام یک تن از فرمانروایان الپیی، اسپه باره «Spabara» به طور بارزی ایرانی به نظر می‌آید حاکی از نفوذ تدریجی عناصر آریایی در بین طوایف بومی الپیی است و ممکن است بدان سبب باشد که فرمانروایان الپیی با سرکردگان ایرانی این حدود وصلت کرده‌اند، و فرزندانی که

۱- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۸۲ ش) ص ۷۶.

مادران ایرانی داشته‌اند احیاناً نام ایرانی هم گرفته‌اند. در هر حال الیپی ناحیه ای بود که به سبب مجاورت با عیلام تسلط بر آن برای کشور آشور اهمیت داشت. از این رو بود که اتحاد آن با عیلام و بابل یکبار مایه نگرانی سناخریب شد و اسر حدون و آشور بانی پال هم چنانکه از متون مربوط به نذر و نیاز آنها در معابد بر می‌آید، به ادامه نفوذ آشور در آنجا اهمیت زیادی داده‌اند.^۱

«خارخار ظاهراً در شمال سرزمین الیپی و به احتمال قوی در حدود سنندج یا مریوان بود و با آنکه در عهد شلمنصر سوم دست نشانده آشور محسوب می‌شد، سارگن دوم ناچار شد برای فرونشاندن طغیان سرکردگانش آن را به طور کلی در هم کوبد و بعد از تجدید بنا آن را کاروشکین نام نهاد. «ولایت نمری» هم نواحی دره دیاله را تا حدود شهرزور کنونی شامل می‌شد و بقایایی از طوایف کاسی و گوتی و لولوبی در این نواحی زندگی می‌کردند که در کتیبه‌های آشور گه گاه نیز به نام یکی از قبایل جزء خویش - زاموا Zamua خوانده می‌شود.»^۲

«علاوه بر این دولت‌ها که وارث بقایای قدرت‌های گذشته بومی‌های داخل فلات بودند. مقارن اوایل هزاره نخست، مخلوطی از طوایف جنوب شرقی دریاچه ارومیه تا حدود جنوب غربی خزر مخصوصاً بین حدود مراغه تا بوکان و سقز سکونت داشتند که

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ۷۶-۷۷.

۲- همان، ج ۱، ص ۷۷.

اتحادیه آنها از یک سو بین اورارتو و آشور تعادلی به وجود می‌آورد و از سوی دیگر بهانه‌ای برای برخورد آنها می‌شد.^۱

ج) واژه‌های باستانی

۱- کاردا (= کارداکا)

«توروشانگین» «Tureau Danguin» در مجموعه باستانشناسی دو لوح نوشته شده را دیده که تاریخش به ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد که از سرزمین کارداکا که همسایه اهل سو بود سخن به میان آورده است و این قوم «سو» در جنوب دریاچه وان ساکن بوده‌اند.^۲

شرف خان بدلیسی در شرف نامه از قلعه «سوی» نام برده است و می‌گوید: «عزالدین شیر حاکم حکاری در قلعه بای از اعمال ولایت خود پنهان شده بود و سایر قلاع و ولایت او به تصرف گماشتگان آق قویونلو درآمده بود به سلیمان بیگ پیغام فرستاد که هرگاه قلعه کورکیل و قلعه عمادیه و قلعه بای و قلعه سوی و اعمال بتلیس در دست ماست اصلاً از شما بیم و هراس نداریم و خیمه‌های شما در نظر اکراد حکم سرگین گاو میش دارد.»^۳

«سنگ نبشته‌های عهد «گمیل سین» از پادشاهان سلسله اور در هزار سال پیش از میلاد مسیح از سرزمینی تحت عنوان «کاردا» واقع

۱- همان.

۲- زه کی به گ، ج ۱، ص ۳۴.

۳- بدلیسی، ج ۱، ص ۱۴۶.

در جنوب دریاچه «وان» یاد می‌کنند، به روایت این سنگ نبشته‌ها، «گمیل سین» جهت تحکیم قدرت خود، سرزمین کاردای را به دست امیری به نام واردانتر داد.^۱

۲- کورتی

«تیلگات پیلسر پادشاه آشور (۱۰۹۸-۱۰۶۸ ق.م) با قومی به نام «کورتی Kur-ti-e» که در کوه‌های «آزو» ساکن بوده‌اند، جنگیده و شکست خورده است. درایور می‌گوید: کوه‌های «آزو» همان کوه‌های «هازو» یعنی «صاصون» امروزی است.^۲ کوه‌های صاصون در کردستان ترکیه واقع است.

۳- کاردوخوی

«در زمان اردشیر دوم هخامنشی، کورش کوچک سپاهی به عده صد هزار نفر ترتیب داده و سیزده هزار نفر از مردمان جنگی یونان را به خدمت خود تحت ریاست کل آرخ «Clearchus» در آورد و به عزم تصرف تخت سلطنت از آسیای صغیر تا نزدیک بابل فرستاد. آنجا در محلی موسوم به کوناکسا «Cunnaxa» خان، اسکندریه امروزی جنگی بین لشکر اردشیر دوم و کورش کوچک روی داد که اگر چه فتح با قشون کورش بود و لیکن از جهت کشته شدن او و

۱- غلامرضا رشید یاسمی، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او (بی جا: انتشارات ابن سینا، چاپ سوم، بی تا) ص ۸۹.

۲- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۳۴.

هشت تن از همراهانش تخت سلطنت برای اردشیر باقی ماند، و لشکریان کورش بعد از قتل او پراکنده شدند.^۱ «بعد از کشته شدن کیخسرو (کورش کوچک) گزنفون فرماندهی سپاه یونانی را برای بازگشت در سال ۴۰۲ ق.م بر عهده گرفت. آنها به یونان برگشتند. این سردار یونانی کتاب آناباسیس یا بازگشت ده هزار تن را نوشته که در آن چنین آورده است که از زاخو تا نزدیک دریای سیاه از میان قوم کاردوخو با جنگ عبور کردیم. گزنفون می‌گوید که این نژاد کاردوخو هیچ گاه تابع حکومت ایران نبوده است. حتی یک بار پادشاه ایران سپاهی ۱۲۰ هزار نفری را به سوی آنها فرستاد تا آنها را تحت فرمان خود درآورد اما بعد از جنگی خونین آنان لشکر شاه را نابود کردند.»^۲

«به طور کلی اظهار نظر شده که «کردوخوی‌هایی» که گزنفون در نقل عقب نشینی ده هزار نفری مشهور خود در (۴۰۱-۴۰۰ ق.م) از ورای خاک کردستان فعلی تا دریای سیاه به آن اشاره کرده است، چیزی جز اجداد مسلم گُردهای امروزی نبودند.»^۳

مینورسکی در دایرةالمعارف اسلام ذیل مدخل «گُرد» می‌نویسد:

۱- پیرنیا، ص ۱۰۴.

۲- صالح قه‌فتان، میزوی گه‌لی کورد له کونه‌وه تا ئه‌مرو (بغداد: سلمان الاعظمی، ۱۳۸۸ ق/۱۹۹۶ م) ص ۱۱۶-۱۱۷ (= صالح قفتان، تاریخ قوم کرد از قدیم تا امروز (بغداد: سلمان الاعظمی، ۱۳۸۸ ق/۱۹۹۶ م) ص ۱۱۶-۱۱۷؛ مردوخ کردستانی، شیخ محمد. کرد و کردستان (و توابع) ج ۱ (سنندج: کتابفروشی غریقی، ۱۳۵۱ ش) ص ۳۱ و ۳۲.

۳- واسیلی نیکیتین، گُرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۶ ش) ص ۳۲-۳۴.

«یونانیان ساکنان این منطقه را «کردوخوی» نامیده‌اند و جزء اخیر این کلمه در لغت ارمنی علامت جمع است و گویا سبب این باشد که مورخان یونانی آن را از زبان یک ارمنی شنیده‌اند. بنا به نوشته مؤلفان دایرة المعارف اسلام مورخان عهد باستان از ناحیه سکونت «کردوخوی‌ها» تحت عنوان «کردثن» نام برده‌اند اما حدود دقیق این منطقه را مشخص ننموده‌اند.»^۱

۴- کرتی

«تئودور نولدکه معتقد است که کیریت‌ها یا مورتی‌های مورد اشاره مورخان باستان از جمله استرابون که در سرزمین ماد کوچک و ایران سکونت داشتند باید همان کردها باشند.»^۲

«نولدکه وهارتمان خاورشناسان معروف، کردها را به کرتی‌ها منسوب می‌دانند مطابق نظریه دو خاورشناس فوق ثابت می‌گردد که کلمه کرتی به کاردا تغییر یافته سپس به کاردوخی تغییر شکل داده است.»^۳

تشابه و تغییر الفاظ

مستشرق درایور می‌گوید: «کاردا، کاردوخی، کورتوخی، غوردی، کارداکه، سیراتی، غوردیای، غوردئه نی، کاردو، کارداویه، کارتاوایه

۱- گروهی از مؤلفان، کرد در دایرة المعارف اسلام، ترجمه فتاح قاضی (ارومیه: انتشارات صلاح الدین ایوبی، چاپ اول، ۱۳۶۷ش) ص ۳۷.

۲- نیکیتین، ص ۳۲-۳۴.

۳- شاکر خصباک، الكرد و المسألة الكردية (بغداد: بی نا، ۱۹۵۹م) ص ۴.

و باکورداییا و ... همه با اینکه با هم شباهت ندارند، یکی هستند.»^۱

محمد امین زکی بگ در مورد تغییر نام‌ها در طول تاریخ اینگونه می‌گوید: «می‌بینیم که در تاریخ اقوام کردستان نام‌های گوناگون ذکر شده‌اند و انسان فکر می‌کند که این نام‌های گوناگون حاکی از وجود اقوام گوناگون است، اما تغییر این اسم‌ها مقتضای طبیعت و عادات اقوام آن زمان بوده است و پروفیسور اسپایزر نیز همین نظر را دارد. در حقیقت می‌بینیم که در بحث قوم «هوری» پروفیسور اسپایزر چندین اسم گونه‌گون را تأیید کرده است «هورللیلا، هورلاش، هورلو، هوری، کوره‌وروهه، هاری، موری، هوریت» و در بحث میتانی «میتانی، میتلانی» و در مورد همین میتانی‌ها در تاریخ عمومی مورخان آمده که مردم مصر به آنها ناهاری و کتاب مقدس هم از آنها به عنوان «آرام - ناهارم» نام برده است. به قوم «لولو» هم «لولوبو، لولویی، نولو» نیز می‌گفتند. «ماد، ثامادا، مادا»، «کاسای، کاسی، کاشو، کوش» نیز نتیجه همان حالت است.»^۲

«بر اساس همین طرح در زمان قدیم نام کُرد هم از طرف بعضی از اقوام با تعبیرات عجیب و غریب به کار رفته است که به شهادت بعضی از مستشرقان این تعبیرات، کلمات متشابهند. آشوری و آرامی می‌گفتند: «گوتی، کوتی، کورتی، کارتتی، کاردو، کارداکا، کاردان، کارکتان، کارد» ایرانی‌ها می‌گفتند: «کوتبوری، سیرتی،

۱- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۵۴.

۲- همان، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.

کوردراها» رومی‌ها: «کاردوسوی، کاردوخوی، کاردوک، کردوکی، کردوخی، کاردوکیان»، ارمنی‌ها گفته‌اند: «کوردوئن، کورچخ، کورتیخ، کرخی، کورخی»، عرب‌ها گفته‌اند: «کوردی، کاردوی، باکارد، کارتایه، جوردی، جودی». ^۱ زکی بگ می‌گوید: «این، تنها فکر و عقیده من نیست، بلکه مستشرقین نیز بر همان نظرند و کسانی چون درایور، نولدکه و هاوفمان این نظر را تأیید کرده‌اند و حتی نام کالدی و کالدیوی را نیز از این اسماء مشترک می‌دانند». ^۲

«عادت تغییر اسم‌های خاص از سوی اقوام مختلف هنوز هم وجود دارد، می‌بینیم که عرب می‌گوید: بندقه، لاتین می‌گوید: ونیس، ترک‌ها می‌گویند: وندیک، در حالی که هر سه اسم یکی از شهرهای ایتالیا است». ^۳

(د) آریایی‌ها و کردها

در مورد اینکه اقوام منظومه زاگرس «لولوبی، گوتی، کاسی، هوری (حوری)، سوباری و ...» آریایی بوده یا نه، میان محققان اختلاف نظر وجود دارد و نیز در مورد اینکه آیا کردها از نوادگان اقوام منظومه زاگرس هستند یا از نوادگان مادها باز هم اختلاف نظر وجود دارد و در مورد کردوخوی‌ها نیز به همان گونه.

«مستندات تاریخی و تحقیقات باستان شناسی نیز قدمت تاریخی

۱- همان، ج ۱، ص ۶۳

۲- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۶۳

۳- همان.

و مسکونی بودن کردستان را اثبات کرده است. چنانکه هنری فیلد آمریکایی، ثابت نموده است که: انسان در عهد پالئولیتیک، از دره‌های جنوب ایران گذشته، به سمت شمال غربی هجرت کرده و از تنگه‌های سلیمانیه و رواندز، وارد سرزمین کردستان شده است.^۱

«طوایف لولوبی و گوتی قرن‌ها پیش از ورود آریایی‌ها و حتی از حدود هزاره دوم و سوم ق.م در منطقه زاگرس مزاحم تمدن‌های بین النهرین و عیلام می‌شدند چنانکه یک قوم دیگر هم که کشوری به نام سیماش «Simash» را در حدود اصفهان و بختیاری امروز به وجود آورده بود از هزاره سوم ق.م در این نواحی عرض اندام کرده بود. همچنین طوایف کاسی نیز که بین هزاره سوم و دوم قبل از میلاد قدرت و آوازه‌ای در این نواحی داشته‌اند، در بین النهرین به عنوان سلسله ای خارجی حکومت کردند و بالاخره تمدن نواحی غربی فلات ایران را به رنگ تمدن‌های بین النهرین و قفقاز و آسیای صغیر درآوردند.»^۲

دیاکونف نیز بعد از ذکر اقوام لولوبی، گوتی، حوریان یا سورباریان می‌گوید: «هیچ یک از این ملل به زبان‌های هند و اروپایی که امروزه در ایران متداول است سخن نمی‌گفتند.»^۳

گیرشمن نیز کاسیان، میتانیان^۴ و هوریان^۵ را از اقوام آسیانی می‌داند.

۱- رشید یاسمی، ص ۲۰.

۲- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۷۶.

۳- دیاکونف، ص ۳۸.

۴- گیرشمن، ص ۲۹.

۵- همان، ص ۵۰.

کسانی هم هستند که معتقدند اقوام منظومه زاگرس آریایی هستند؛ «بنا به عقیده کنتیناو «Conteneau» در هزاره چهارم پیش از میلاد مردمانی از دشت‌های جنوب سبیری روسیه کوچ کرده به سرزمین ایران غربی رسیده و به اقتضای احتیاجات در مناطقی جایگزین شده‌اند و آنها را «آزیائیک یا آسیایی» می‌نامند. در هزاره سوم باز از همان سرزمین دسته دومی مهاجرت نموده و به کوه‌های زاگرس رسیده‌اند و این گروه را دانشمندان و صاحب نظران، آریائی یا هند و آریائی نامیده‌اند، هر دو گروه پس از زد و خوردهایی با هم در آمیخته و بین النهرین را اشغال کردند و به صورت نژادهایی مانند گوتی، کوسی یا کاسی معروف شدند.^۱

«بنابراین می‌توان نتیجه گرفت از آنجا که مهاجرت آریایی‌ها همان یکبار نبوده بلکه در چند نوبت انجام گرفته، در وهله اول می‌توان چنین فرض کرد که این اقوام منظومه زاگرس جزء اقوام آریایی بوده‌اند که در مرحله نخست و به قول مورخان در چهار هزار سال پیش از میلاد به این بخش از سرزمین ایران مهاجرت کرده‌اند.^۲ «با توجه به اینکه در لغات و کلمات همین اقوام عناصر هند و اروپایی، مثل نام خدایان، پادشاهان و مقدسات موجود است، می‌توان نتیجه گرفت که اقوام مهاجر قدیمی (گوتی، کاسی و ...) از همین آریایی‌های ایرانی بوده‌اند.^۳

۱- رشید یاسمی، ص ۲۱ - ۲۲.

۲- حبیب الله تابانی، وحدت قومی کرد و ماد (تبریز: نشر گستر، ۱۳۸۰ش) ص ۶۵.

۳- همان.

«مینورسکی معتقد است که اگراد یکی از طوایف آریایی بوده‌اند، مانند مادها و پارس‌ها که منطقه کوهستانی مغرب ایران را تا شمال سوریه و جنوب ارمنستان به تصرف خویش درآورده‌اند. اسم گُردها به طور مستقل در حکومت‌های قدیم ایران نیامده است. احتمال دارد در مناطق ارمنستان بوده باشند. جغرافی دانان «استرابون و پتولمی و ...» در آغاز سده‌های میلادی به گونه‌ای آشکار از وجود مناطق محل سکونت کردوئی‌ها آگاه بودند. در آن نواحی شهری کوچک وجود داشته که به آن «پنیاک Penac» گفته‌اند و تا کنون هم بر کناره رود دجله باقی مانده است و به آن «فینیک Fenek» می‌گویند.^۱

اما در مورد اینکه گُردها از نژاد مادها هستند یا نه باز اختلاف نظر وجود دارد. واسیلی نیکیتین در مورد گُردها و مادها این گونه می‌گوید: «دو محق نامدار، یعنی مینورسکی و پوفسور مار، با اینکه از دو راه مختلف رفته‌اند به نتایج مشابهی دست یافته‌اند. از دید این دو محقق، سهم مادها در تکوین نژاد گُردها مسلم به نظر می‌رسد.»^۲

رشید یاسمی می‌نویسد: «چون در نظر استرابون کورتی‌ها جزو ماد بوده‌اند، بنابراین، هر چه از مادها گفته است، به طور غیر مستقیم متوجه گردان است.»^۳

اما به نظر نگارنده در تکوین نژاد وزبان قوم کرد هم بومی‌ها و

۱- ولادیمیر مینورسکی، کرد، تاریخ، زبان و فرهنگ، ترجمه محمد رئوف یوسفی نژاد (تهران: نشر سهیل، چاپ اول، ۱۳۸۷ش) ص ۴۱-۴۲.

۲- نیکیتین، ص ۵۸.

۳- رشید یاسمی، ص ۱۶۵.

هم آریایی‌ها دخیل هستند. مثلاً در مورد زبان، دیاکونف می‌نویسد: «ظاهراً تحت نفوذ و تأثیر عوامل مختلف اقوامی که از ایالات مجاور وارد سرزمین ایران می‌شدند و به زبان جدید سخن می‌گفتند از طرف بومی‌های فلات ایران زبان آنها پذیرفته می‌شد.»^۱

دکتر زرین‌کوب هم در بحث از فرمانروایان الپی «Elipi» می‌گوید: «اینکه نام یک تن از فرمانروایان الپی به نام اسپه باره «Spabara» به طور بارزی ایرانی به نظر می‌آید، حاکی از نفوذ تدریجی عناصر آریایی در بین طوایف بومی‌الپی است و ممکن است بدان سبب باشد که فرمانروایان الپی با سرکردگان ایرانی این حدود وصلت کرده‌اند و فرزندانی که مادران ایرانی داشته‌اند، احیاناً نام ایرانی هم گرفته‌اند. علاوه بر این، دولت‌ها که وارث بقایای قدرت‌های گذشته بومی‌های داخل فلات بودند. مقارن اوایل هزاره نخست، مخلوطی از طوایف مهاجر و بومی - قفقازی و آریایی - به نام مانای در نواحی جنوب شرق دریاچه ارومیه تا حدود جنوب غربی خزر مخصوصاً بین حدود مراغه، بوکان و سقز سکونت داشتند که اتحادیه آنها از یک سو بین اورارتو و آشور تعادلی به وجود می‌آورد و از سوی دیگر بهانه‌ای برای برخورد خود آنها می‌شد.»^۲

این نکته که در الواح سومری‌های باستانی به صورت کردکا و در روایت گزنفون به صورت کرده خوی مذکور است، بلکه به

۱- دیاکونف، ص ۴۶.

۲- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۷۷.

همین طوایف (= کُردها) مربوط باشد بدون شک بعید نیست اما به هر حال پیوند آنها را با طوایف آمادای و پارسوا هم که از دیر باز در نواحی مجاور همین حدود می‌زیسته‌اند و طوایف پارس و ماد که جانشین آنها بوده‌اند نفی نمی‌کند و نقل و انتقالات قهری و الزامی هم در طی حوادث، برخی از شاخه‌های آنها را احیاناً از مساکن دیرینه‌شان در نواحی زاگرس به جاهای دیگر منتقل کرده باشد، پیوند خویشاوندی آنها را با اقوام ماد و پارس و با آریاهای شرق ایران و آنچه طوایف تاجیک خوانده می‌شود محل شبهه و تردید نمی‌سازد.^۱

درباره عشایر کردوخوی که گزنفون هنگام بازگشت ده هزار یونانی با آنها مواجه شده است، دو نظریه وجود دارد:

۱- «کردوخوی اسمی است که با تغییر کلمه گوتی پیدا شده و شکل و تلفظ آن به مرور زمان تغییر پیدا کرده است و به گوتی و کورتی در زبان «توکولتی - نیراری» پادشاه آشور تبدیل شده است. به شهادت تحقیقات دقیق مستشرق درایور چه لفظ کورتی و چه کاردا در زبان آراندانار امیر لاگاش و چه الفاظ متشابه دیگر همه بر قوم کُرد دلالت دارند و اگر این نظریه صحیح باشد، باید کردوخوی بقایای قوم مشهور گوتی باشد.»^۲

۲- زکی‌بگ می‌نویسد: «سیدنی اسمیت معتقد است که قوم

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۳.

۲- زه‌کی به‌گ، ج ۱، ص ۶۰.

کاردوخوی احتمال دارد در موقع آمدن ماد و پارس و یا بعد از آنان در اواسط قرن هفتم ق.م به کردستان آمده باشند.^۱

«طبق نظر اول کاردوخوی‌ها نوادگان فاتح سومر و آکاد یعنی گوتی قدیم و تابع منظومه زاگرس و با نظریه دوم آنها هند و اروپایی یا آریایی و با ماد و پارس از یک مجموعه هستند.»^۲

زکی بگ می‌نویسد: «اعتقاد من بر این است که نظریه آمدن قوم کرد در اواسط عصر هفتم ق.م بسیار ضعیف است. بالعکس نظر پروفیسور اسپایزر و امثال او که اجداد کردها را اهالی اصلی و بسیار قدیمی زاگرس و یا کردستان می‌دانند قوی‌تر و عقلانی‌تر می‌باشد.»^۳

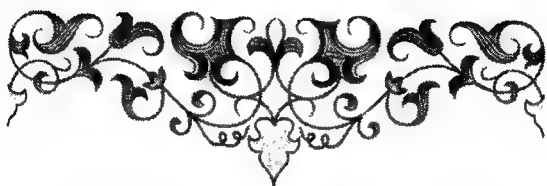
اما باید بدانیم که قطعاً کردها با مادها و پارس‌ها اختلاط و آمیزش داشته‌اند و به قول دکتر زرین کوب که می‌نویسد: «این نکته که در الواح سومری‌های باستان به صورت کردکا و در روایت گزنفون به صورت کرده خوی ذکر شده اگر به همین طوایف (کردها) مربوط باشد بدون شک بعید نیست اما به هر حال پیوند آنها را با طوایف آمادای و پارسوا هم که از دیر باز در نواحی مجاور همین حدود می‌زیسته‌اند و طوایف پارس و ماد جانشینان آنها بوده‌اند نفی نمی‌کند.»^۴

۱- همان، ج ۱، ص ۶۱.

۲- همان، ج ۱، ص ۶۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۶۲.

۴- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۳۳.



فصل سوم: نژاد کرد و تفاوت آن با واژه‌ی تاریخی اکراد

الف) اکراد: بادیه‌نشینان، رمه‌داران، شبانکاران

در این قسمت نظرات مختلفی در مورد اکراد وجود دارد که به ذکر آنها خواهیم پرداخت:

اشپولر معتقد است: «در قرون اولیه اسلامی و حتی دوران باستان کلمه کرد به طور دقیق به عنوان اصطلاحی برای این گروه به کار نمی‌رفته است و بسیاری از قبایل هجرت کرده همچون گرها که کسی زبان ویژه آنها را نمی‌شناخته و همین قدر می‌دانستند که زبان آنها متعلق به گروه زبان‌های ایرانی می‌باشد، گرد نامیده شده‌اند.»^۱

نفیسی بر آن است که: «گرد در زبان‌های ایرانی به معنی بیابانگرد و کاملاً مرادف همان کلمه Nomade فرانسه که از ریشه NOMAS یونانی به معنای چراننده است و شگفت‌تر این که در زبان فارسی هم گرد را به معنی گله چران به کار برده‌اند و طبیعی هم هست زیرا که چادرنشینان همیشه گله دار بوده‌اند.»^۲

۱- برتولد اشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ج ۱، ترجمه جواد فلاوری (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش) ص ۴۳۶.

۲- سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج ۱ (تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۶۶ش) ص ۱۰.

رشید یاسمی می‌نویسد: «اساساً نزد ایرانیان از زمان قدیم تا حال کُرد به معنی نژاد ممتاز مخصوصی نبوده است، کُرد که می‌گفته‌اند غالباً مرادشان صحرانشینان یا مردان شجاع و دلاور بوده است، تفاوت نژادی منظور نداشته‌اند.»^۱

ایرج افشار عقیده دارد: «در گذشته عشایر کوچ نشین را چوپان یا کرد kord می‌نامیدند ولی امروزه این نام فقط به چوپانان زاگرس شمالی و کردستان اطلاق می‌شود، در حالی که در قرون وسطی، کلمه «کُرد» به چادرنشینان تمام ایران گفته می‌شد.»^۲

عبدالحسین زرین کوب می‌نویسد: «آنچه به نام کرد خوانده می‌شد، هر چند در معنی عام تمام اقوام شبانکاره را که به صورت چادرنشینی و شبانی زندگی می‌کردند و با سکونت در شهر سروکار نداشتند شامل می‌گشت و در همین مفهوم حتی اقوام دیلم به مثابه اکراد طوایف گیل و طبرستان تلقی می‌شدند، و نیز طوایف اطراف خراسان و آنچه در فارس به عنوان شبانان به زوموم ولایت منسوب می‌گشتند و همچنین طوایف لک و لر هم بعدها در همین معنی از جمله اکراد به شمار می‌آمدند، مع هذا در معنی خاص این عنوان متضمن اشارت به عنصر قومی واحد و مشخصی بود که از اوایل عهد فتوحات اسلامی در نواحی جبال زاگرس با ویژگی‌های زبانی و

۱- رشید یاسمی، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲- ایرج افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران (تهران: نسل دانش، چاپ دوم، ۱۳۶۸ش) ص ۱۱.

با اخلاق و آداب خاص ویژه خویش همه جا حضور داشته‌اند.^۱
 عقیده ابن تیمیه بر این است: «اعراب در اصل برای صحرانشین
 (= بادیه نشین) عرب به کار می‌رود و برای هر اتمی شهرنشین و
 بادیه نشین وجود دارد؛ بادیه نشین عرب اعراب و گفته می‌شود
 بادیه‌نشین روم ارمنی‌ها، بادیه‌نشین فارس (= ایران) اکراد و
 بادیه‌نشین ترک تاتار می‌باشند.»^۲

ابن فضل الله العمری می‌نویسد: «گُردها جنسی خاص از نوعی عام‌اند.»^۳
 ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال لفظ کُرد و راعی را به یک
 معنی آورده است؛ «گویند: ساسان بن بهمن در آن هنگام مردی
 زیرک و با خرد بود، او پدر پادشاهان فرس از کسری‌ها (=
 خسروان) بود به همین خاطر به آنها ساسانی گفته می‌شود و مردم
 مطمئن بودند که بعد از پدرش پادشاهی به او می‌رسد. اما پدرش
 پادشاهی را به دخترش خمانی وا گذاشت، پس او بسیار پریشان شد
 سپس رفت و گوسفندانی را فراهم کرد و با گُردها به سوی
 کوهستان رفت و خود به آن کار یعنی گوسفند چرانی پرداخت و
 به خاطر ناراحتیش از اقدام پدر از شهر دوری گزید. گویند پس به
 همین خاطر است که تا امروز ساسانیان را بخاطر گوسفند چرانی
 سرزنش می‌کنند و می‌گویند ساسان الکُردی یا ساسان الراعی یعنی

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۳.

۲- تقی‌الدین ابن تیمیه، اقتضاء الصراط المستقیم مخالفة أصحاب الجحیم، تحقیق: محمد حامد
 الفقی (القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، چاپ دوم، ۱۳۶۹ق) ص ۱۴۷.

۳- ابن فضل الله العمری، مسالك الابصار فی ممالك الامصار (ابوظبی: المجمع الثقافي، چاپ
 اول، ۱۴۳۲ق) ج ۳، ص ۲۵۹.

ساسان چوپان.^۱

محمد بن جریر طبری می‌نویسد: «هنگامی که اردشیر ساسانی بر ضد اردوان اشکانی قیام کرد اردوان در نامه‌ای اردشیر را این گونه خطاب قرار داده است: همانا از حد خود فراتر رفته ای و مرگ خود را فراهم کرده ای ای گرد تربیت یافته زیر چادر گردان.»^۲ و در جای دیگر بهرام چوبین خطاب به خسرو پرویز می‌گوید: ای حرام زاده تربیت یافته زیر چادر گردان.»^۳

قطعاً این دو روایت که اردشیر و خسرو پرویز را گرد خوانده‌اند به همان روایت ساسان بر می‌گردد که به میان گردان رفت و با آنها زیست نه آنکه ساسانیان گرد باشند بلکه به معنی گوسفند چران می‌باشد. در داستان ضحاک ماردوش که در صفحات پیش بیان گردید بیانگر بیابان گردی، کوهنشینی و دوری از شهر بودن معنای گرد است.

اصطخری و یاقوت حموی نیز لفظ اکراد را در کنار صاحبان چهارپایان از شتر و گوسفند قرار داده‌اند و گویند: «در لابه لای شهرهای کوهستان بیابان‌هایی هستند که در آن اکراد و صاحبان چهارپایان از شتر و گوسفند ساکن هستند.»^۴

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۲۷.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۳۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۷۸.

۴- ابواسحاق اصطخری، المسالک و الممالک، تحقیق محمد جابر عبدالعال الحسینی (لیدن افسست بیروت: دار صادر، ۲۰۰۴م) ص ۲۷۴؛ حموی، معجم البلدان، ج ۴ (بیروت: دار صادر، چاپ دوم، ۱۹۹۵م) ص ۴۱۶.

در کتاب حواشی «تحفه المحتاج بشرح المنهاج» نیز این گونه آمده است: «وقع السؤال عن حکمه من النذر الشائع بين الاكراد بان يقول بعضهم بالفارسية [سه روز پیش از مرض فوت من مال من به فلان کس نذر باشد] أى نذرت بمالى لفلان قبل الثلاثة ايام من مرض موتى و حاصل الجواب ان النذر المذكور صحيح و متجز»^۱

همانطور که مشاهده کردیم نذر شایع بین اکراد این است که بعضی از آنها به فارسی می‌گویند سه روز پیش از مرض فوت من مال من به فلان کس نذر باشد. اما با علم به اینکه کردها به زبان کردی سخن گفته‌اند نه به زبان فارسی می‌توان نتیجه گرفت که واژه اکراد در تاریخ واژه ای عام است که تمامی بادیه نشینان، شبانان و رمة داران را با زبان‌ها و گویش‌های مختلف در بر می‌گرفت، اما آنچه در مورد کردها به معنی خاص نژادی آن مدنظر می‌باشد در مناطقی زیسته‌اند که در بخش دوم به آن پرداخته شده است.

ب) قوم کرد متمایز از اقوام دیلم، قفص، بلوچ و لر ۱- قوم دیلم:

حسن بن محمد قمی در تاریخ قم دیلمی‌ها را اکراد طبرستان نامیده و این گونه نگاشته است: «ملک بن عامر اشعری با پسر عم خود ابی موسی اشعری از کوفه به ناحیه بصره و اهواز و اصفهان

۱- شیخ عبدالحمید الشروانی و شیخ احمد بن قاسم العبادی. حواشی تحفه المحتاج بشرح المنهاج، ج ۱۰ (مصر: مکتبة مصطفى محمد، بی تا) ص ۷۶.

آمده بود و او با ابو موسی اشعری آن نواحی را فتح کرد، بعد از آن ابو موسی او را به ناحیه کوهستانی فرستاد و ملک بعضی از ناحیه کوهستانی، آنچه جلوتر از ساوه بود را فتح کرد و اکراد طبرستان را از آن ناحیه دفع کرد. اکراد که از گروه دیلمند که هر سال بدین ناحیه می آمدند و می جنگیدند و اهل ناحیه را غارت می نمودند.^۱

حمیری در سخن از شهر کلار طبرستان می گوید: «کلار شهری از شهرهای طبرستان است و در آن اکراد دیلم ساکن هستند.»^۲

چنانکه مشاهده شد قوم دیلم به عنوان اکراد طبرستان خوانده شده اند در حالی که آنها قومی جدای از کردها هستند.

۲- قوم قفص (= قفس، کوفج، کوچ) و بلوچ

شریف ادریسی در این مورد می نویسد: «القفص همانا هفت کوه است و هر کوهی رئیسی دارد و آنها صنفی از اکراد کوچ نشین هستند.»^۳

ابن حوقل می گوید: «القفص، گفته می شود که آنها هفت قبیله هستند و برای هر قبیله رئیسی است، آنها صنفی از اکراد هستند و

۱- حسن بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تحقیق سید جلال الدین تهرانی (تهران: توس، ۱۳۶۱ش) ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲- محمد بن عبدالمنعم الحمیری، الروض المعطار فی خبر الاقطار، تحقیق احسان عباس (بیروت: مکتبة لبنان، چاپ دوم، ۱۹۸۴م) ص ۴۹۴.

۳- ابو عبدالله ادریسی، نزه المشتاق فی افتراق الآفاق، ج ۱ (بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۹ق) ص ۴۴۱.

قبیله ای از قبایل آنها.^۱

بغدادی عقیده دارد: «بلوچ گوهستان کردان است».^۲

انصاری دمشقی می‌گوید: «دیگر از سرزمین‌های کرمان کوه‌های هفتگانه قفص هستند در کوه‌های بارز که در یکی از آن هفت کوه آهن و نقره یافت می‌شود. گروه‌های بیشماری از کردان در آنجا جای گزیده‌اند که چون بر متجاوززی دست یابند از سختی و تندخویی در حق او نمی‌گذرند. تاکنون در آن کوه گروهی به نام بلوچ زندگی می‌کنند که از کردان تندخوی تر و سخت گیرترند. در این دیار سرزمینی به نام احواش است که تازیان شتر دار و دامدار و مرتع دار در خانه‌های نیین در آنجا زندگی می‌کنند. همه این سرزمین‌ها به وسیله کردان آباد است».^۳

ابن خلکان نیز گروهی را که با معزالدوله در کرمان درگیر شدند اکراد می‌نامد و می‌گوید: «در آن نواحی طایفه ای از کردها غلبه کرده بودند معزالدوله با آنها پیمانی بست اما با اشاره کاتبش نقض پیمان کرد که بر کردان شبیخون زند و اموال و ذخایرشان را بگیرد. اما کردان فهمیدند و در دره ای منتظر ماندند و چون معزالدوله با لشکریانش رسید کردان از هر طرف به آنان حمله کرده و آنها را

۱- ابوالقاسم محمد ابن حوقل، صوره الارض، ج ۲ (بیروت: دارصادر در افست لیدن، ۱۹۳۸م) ص ۳۰۹.

۲- صفی الدین بنگدادی، مرآة الاطاع علی اسماء الامکنه و البقاع، ج ۱، تحقیق علی محمد البجاوی (بیروت: دارالجمیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ق) ص ۲۲۰.

۳- شمس الدین انصاری، نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه سید حمید طبیبیان (تهران: اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۲ش) ص ۲۷۷.

کشته و اسیر گردانیدند و جز مقدار اندکی نتوانستند فرار کنند. و به معزالدوله ضربات زیادی وارد شد دست چپش و بعضی از انگشتان دست راستش قطع گردید و سر و بدنش به شدت مجروح شد و بین کشتگان افتاد اما بعد از آن سالم ماند که شرح آن طولانی است.^۱

اما ابن اثیر در «الکامل»^۲ و مسکویه در «تجارب الامم»^۳ و ابن خلدون در تاریخش^۴ کسانی را که با معزالدوله جنگیدند و او را مجروح کردند را قفس و بلوچ می‌دانند که ریاست آنها با شخصی به نام علی بن کلونه (= کلویه) بوده است.

اما چنانکه دیدیم بسیاری از مورخان قفس (قفس) و بلوچ را قومی یا صنفی از اکراد می‌دانند اما گروهی دیگر از آنها قفس و بلوچ را شبیه به کردها می‌دانند. کسانی چون یاقوت حموی که می‌نویسد: «بلوچ (بلوص) قوی شبیه کردان هستند که سرزمین‌های وسیعی بین فارس و کرمان دارند»^۵

بغدادی عقیده دارد القفس: «کوهی در کرمان است که اهل آن

۱- ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳- ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، تحقیق ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۹ش) ص ۴۴۴-۴۴۶.

۴- عبدالرحمن ابن خلدون، دیوان المبتدا و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر (= تاریخ ابن خلدون)، ج ۴، تحقیق خلیل شحاد (بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) ص ۵۶۹-۵۷۰.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹۱.

مانند کردها هستند و به آنها قفس و بلوص (= بلوچ) گویند که اصل آنها عرب است. آنها انسان‌هایی بی رحم و مفسد فی الارض هستند. (در هنگام غارت) به اخذ مال بسنده نمی‌کنند مگر اینکه صاحب مال را نیز بکشند و شریرترین آنها بلوص (= بلوچ) هستند؛ عضدالدوله با آنها جنگید تا آنها را نابود کرد.^۱

یاقوت حموی در مورد قفس می‌گوید: «قومی در کرمان هستند که در قوت و نیرو شبیه کردها هستند و به آنها قفس و بلوص گفته می‌شود»^۲ و در جای دیگر می‌گوید: «آنها عرب هستند و مفسد فی الارض».^۳

ناصر خسرو هم در سفرنامه خود چیزی در مورد کُرد بودن آنها نمی‌نگارد و می‌نویسد: «کوفجان، جمع کوفج است و کوفج یا کوچ یا بلوچ یا قفس طایفه ای بوده‌اند مقیم حاشیه غرب و جنوب و جنوب غربی کویر ایران و در مجاورت اقوام بلوچ. و نام این دو طایفه کوچ و بلوچ در تاریخ ایران بسیار آمده است. خاصه در طغیان و سرکشی و راهداری».^۴

مؤلف مجهول حدودالعالم نیز چیزی از کُرد بودن آنها نمی‌نویسد: «القفس، آنها کوچ نشین‌هایی هستند که در دامنه‌های

۱- صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۱۳.

۲- حموی، همان، ج ۴، ص ۳۸۰.

۳- همان، ج ۴، ص ۳۸۱.

۴- ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی (تهران: زوار، چاپ هفتم، ۱۳۸۱ش) ص ۲۷۵.

کوه قفص ساکن و دارای هفت قبیله که برای هر قبیله رئیسی است.^۱

مقدسی در مورد زبان قفص و بلوچ می‌گوید: «زبان آنها نامفهوم و به سندی مشابه است».^۲

۳- قوم لُر (= لور)

کلمه لُر (= لور) برای اولین بار در نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانان قرن چهارم هجری مطرح شد؛^۳ مسعودی در التنبیه و الاشراف در ذکر طوایف کُرد از لُریه و پارسیان هم نام می‌برد و می‌گوید: «از آنها (= کردها) شامل بازنجان، شوهجان، شازنجان، نشاوره، بوذیکان، لریه، جورقان، جاوانیه، پارسیان، جلالیه، مستکان، جابارقه، جروغان، کیکان، ماجردان و هذبانیه و نیز آنها در سرزمین فارس، کرمان، سیستان، خراسان، اصفهان، سرزمین جبال از ماهات شامل ماه کوفه، ماه بصره، ماه سبزان، ایغارین که شامل برج و کرجابی دلف است، همدان، شهرزور، دراباذ، صامغان، آذربایجان، ارمینیه، اران، بیلقان، باب الابواب، جزیره، شام و دریندها هستند».^۴

۱- مولف مجهول، حدود العالم من المشرق الی المغرب، تحقیق و ترجمه به عربی یوسف الهادی (القاهره: الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق) ص ۱۴۲.

۲- ابو عبدالله مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (القاهره: مکتبه مدبولی، چاپ سوم، ۱۴۱۱ق) ص ۴۷۱.

۳- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۷۸؛ مقدسی، ابو عبدالله ص ۴۰۱؛ ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۴۹؛ اصطخری، ص ۸۸.

۴- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۷۸.

یاقوت حموی می‌نویسد: «اللُر قومی از کُردها هستند که در جبال بین اصفهان و خوزستان قرار دارند که به آن نواحی بلاد لُر گویند و لرستان و لور نیز گفته می‌شود.»^۱

جغرافی دانان متفق القولند در این که بلاد لور از اعمال خوزستان بوده سپس به اعمال جبال درآمده است.^۲

در لابه لای صفحات تاریخ مشاهده می‌شود که مورخان و جغرافی دانان لُر و کُرد را از هم جدا کرده‌اند مثلاً حافظ ابرو در ذکر لشکر کشیدن امیرزاده پیرمحمد به جانب اصفهان می‌گوید: «امیرزاده پیرمحمد جلیانشاه برلاس را به دست راست معین گردانید و امیرزاده طاهر بن امیر حاجی سیف الدین با او، و دست چپ را حسین شربت دار به لشکر کُرد و لُر دولدای و قول را به امیر سعید برلاس و شیخ محمد جوان و صدیق سپرد و چندین قشون آراسته به جهت کوپاک معین گردانید.»^۳

در کتاب «سمط العلی للحضره العلی» اثر ناصرالدین منشی کرمانی در قسمت بعضی حواشی و ملاحظات از زبده التواریخ ابوالقاسم کاشی نقل شده که: «محمودشاه و سیبک‌شاه و حسن شاه بعد از برانگیختن فتنه و روی دادن شر و شور باتفاق یکدیگر حصار شهر و قلعه کوه را عمارت کردند و خود را در سعی مشکور

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۶.

۲- ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۹۴؛ اصطخری، ص ۸۸؛ ادریسی، ص ۱۲۹؛ حموی، همان، ج ۵، ص ۲۵.

۳- شهاب الدین حافظ ابرو، جغرافیای حافظ ابرو، ج ۲، تحقیق صادق سجادی (تهران: میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش) ص ۳۲۹.

پنداشتند و رنود و عوام شهر بر خود جمع کردند و زاد و ذخیره بالا بردند و می‌دانستند که سر و مال و خاندان بیک بارگی ناچیز خواهد شد. آوازه این حادثه در یک هفته به دور و نزدیک رسید و امیر جلال الدین شاه به سر قاضی فخرالدین که خلف و سلف و نقاره فرزندان بود و حق تعالی او را صورت خوب و سیرت محبوب داده بود چون این خبر به وی رسید در قصاص خون پدر سعی و اجتهاد نمود در روز بیست و هشتم ربیع الآخر با لشکری بزرگ از تازیکی و ترک به قصاص پدر و برادران از پارس روان شد با چریکی از شول و ترکمان و از جانب عراق شحنة اصفهان امیر خرمنجی با لشکر لور و حشم گُرد روان شد.^۱

ابن فضل الله العمری نیز بابی مستقل درباره مملکت جبال نوشته است و آن را به چهار فصل تقسیم کرده است. ۱- فصل اول در مورد اکراد، ۲- فصل دوم درباره لُر، ۳- فصل سوم در مورد شول، ۴- فصل چهارم در مورد شنکاره.^۲

او با تقسیم بندی اقوام لُر و گُرد و شول و شنکاره را از هم جدا ساخته است و هنگامی که از گُردها نام می‌برد اصطلاح عام و خاص را برای ما بیان می‌کند که در صفحات پیش از خاطر گذشت و وقتی از اکراد به معنای خاص سخن می‌گوید مساکن آنها را جبال، جزیره و آذربایجان می‌داند نه آنکه به طور خاص بگوید جبال، جزیره و

۱- ناصرالدین منشی کرمانی، سمط‌العلی للحضرة العلیا، به‌اهتمام وتصحیح عباس اقبال (تهران: اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش) ص ۱۳۵.
۲- العمری، ج ۳، ص ۲۵۵.

آذربایجان بلکه وقتی به ذکر طوایف و مساکن آنها می‌پردازد آنان را در این سه منطقه ساکن می‌داند، بعد از آنکه فصل اکراد را تمام می‌کند فصلی هم راجع به لرها می‌نویسد که از نظر وی نشان دهنده جدایی دو قوم لر و کرد هستند.^۱

در تاریخ در استان‌های خوزستان و فارس از کردهای نام برده شده است که اکنون آنان لر هستند و در آن زمان لرها در زیر شاخه واژه عام اکراد قرار گرفته‌اند اما در حالی که در تاریخ باز مشاهده می‌شود که مقدسی درباره زبان اهل خوزستان اینگونه می‌گوید: «در سرزمین‌های عجم فصیح‌تر از زبان خوزستان نباشد ایشان فارسی خود را با عربی بسیار می‌آمیزند و گویند «این کتاب وصلاً کن»، «این کار قطعاً کن» آنها را می‌بینی که دارند به فارسی گفتگو می‌کنند ناگهان بازگشته و به عربی سخن می‌گویند و به هر یک از دو زبان که گفتگو کنند پنداری دیگری را بدین خوبی نمی‌دانند.»^۲

یاقوت نیز در مورد زبان اهل خوزستان می‌گوید: «اما زبانشان: عامه آنها به زبان فارسی و عربی سخن می‌گویند جز اینکه دیگری هم هست که خوزی است که نه عبرانی و نه سریانی و نه فارسی است.»^۳

ابن فقیه نیز در مورد زبان اهل فارس می‌گوید: «زبان اهل

۱- رجوع کنید به همان، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۸۷.

۲- ابو عبدالله مقدسی، ص ۴۱۸.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۰۵.

خراسان و فارس فارسی است.^۱

در حالی که مسعودی در مروج الذهب می گوید برای هر نوع از کردها زبانی است که آن زبان، زبان کُردی می باشد.^۲

اما در مورد لُرهای بختیاری ایرج افشار می نویسد: «اصولاً زبان مردم بختیاری از اصیل ترین و دست نخورده ترین زبان های فارسی است که ریشه آن فارسی پهلوی می باشد. نزدیکی لهجه شیرین بختیاری با زبان پهلوی به قدری است که زبان شناسان آن دو را از هم جدا نمی دانند و می توان گفت که گویش بختیاری از زبان پهلوی به یادگار مانده است.»^۳

امان اللهی معتقد است: «لرها قومی آریایی، پارسی زبان و ایرانی الاصل اند که از نظر جسمی و فرهنگی کما بیش با اقوامی چون عیلامیان، کاسی ها، اعراب و ترکان آمیخته اند اما با این حال توانسته اند اصالت خود را بیش از دیگر گروه های ایرانی حفظ کنند.»^۴

امان اللهی از قول پروفیسور تکستون استاد زبان فارسی در دانشگاه هاروارد می نویسد: «که وی معتقد است زبان لری نزدیک به

۱- احمد بن محمد بن اسحاق ابن فقیه، البلدان، تحقیق یوسف الهادی (بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م) ص ۶۰۸.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹؛ زبیدی، ج ۹، ص ۱۰۵.

۳- افشار سیستانی، ج ۱، ص ۴۸۹.

۴- سکندر امان الهی بهاروند، قوم لر پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران (مؤسسه انتشارات آگاه، بی جا، چاپ دوم، ۱۳۷۴ق) ص ۴۵.

هزار سال پیش یا کمتر از زبان فارسی منشعب شده است.^۱ ارانسکی در بررسی لهجه‌های لری و بختیاری این گونه می‌نویسد: «در جنوب منطقه انتشار زبان کردی، ناحیه رواج لهجه‌های لری و بختیاری قرار دارد. لهجه‌های اخیرالذکر از آن قبایل لر و بختیاری جنوب غربی ایران است و به طور کلی به گروهی از لهجه‌های ایرانی مربوط است که لهجه‌های جنوب غربی فارس نیز جزو آن می‌باشند ولی با لهجه‌های کردی تفاوت بارز دارند.»^۲ بنابراین، ارانسکی لهجه‌های لری و بختیاری را جدای از کردی بررسی کرده و حتی می‌گوید که تفاوت بارزی بین آنها با لهجه‌های لری است.

مولف زبان‌های ایرانی می‌گوید: «قلمرو گویش‌های لری و بختیاری جنوب مناطق کردزبانان است. سخنگویان این گویش‌ها لری و بختیاری هستند که در آنجا ساکن‌اند و تعداد آنها کلاً سه میلیون نفر است (سال ۱۹۷۶م). این گویش‌ها خط ندارند و مطالعه آنها عمدتاً توسط ایران شناس مشهور روس و آ. ژوکوفسکی و ایران شناس آلمانی اسکارمان صورت گرفته است.»^۳ اما در مورد کردها می‌گوید: «از قرون وسطی به بعد و به طور کلی از قرن‌های پنجم و

۱- همان، ص ۵۳.

۲- ای. م. ارانسکی، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز (تهران: انتشارات پیام، چاپ اول، ۱۳۵۸ش) ص ۳۱۱.

۳- یوسیف ارانسکی، زبان‌های ایرانی، ترجمه دکتر علی اشرف صادقی (تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۸ش) ص ۱۳۱.

ششم ق/یازدهم و دوازدهم م) کُردی دارای ادبیات مکتوب بوده است. با ورود چاپخانه به شرق (=در پایان قرن نوزدهم) کردی صاحب نوشته‌های چاپ‌شده و مطبوعات شد.^۱ و در فقه اللغه آمده که: «در قرون وسطی ادبیات کردی از خطی که بر مبنای الفبای عربی بوده و با اصول زبان کردی منطبقش کرده بودند، استفاده می‌کرد.»^۲

قبلاً عقیده بر این بود که گویش‌های لُری و کُردی وابستگی نزدیک دارند. اما اطلاعاتی را که ژوکوسکی «Zukowski» بین سال‌های ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۶ جمع آوری کرد. و پس از مرگ او به وسیله اُمان «O.man» مورد بررسی قرار گرفت خلاف این نظریه ثابت شد و معلوم گردید که در واقع امر لُری و کُردی دو گویش جداگانه‌اند. این دانشمند نشان داد که اگر چه قبایل کرد زبان در لرستان به سر می‌برند، با این حال گویش لری بدون تردید جزو گویش‌های جنوب غربی ایران (نظیر گویش مردم فارس) بوده و جدا از گویش‌های شمال غربی (گویش‌های کُردی) و گویش‌های مرکز می‌باشد.^۳

۱- یوسیف ارانسکی، ص ۱۲۷.

۲- ای.م. ارانسکی، ص ۳۰۷.

۳- ولادیمیر. مینورسکی، دو سفر نامه درباره لرستان همراه با رساله لرستان و لرها. ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار (تهران: بابک، ۱۳۶۲ش) ص ۲۶-۲۶.



بخش دوم: جغرافیای تاریخی مناطق گردنشین

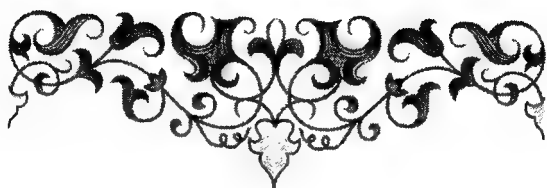
مقدمه

در این بخش، آنچه که بدان پرداخته خواهد شد تنها مناطق گردنشینی می‌باشد که در قرون نخستین اسلامی جغرافی دانان و مورخان به وجود کرده‌ها در آن اشاره کرده‌اند. چرا که بسیاری از شهرهای دیگر همچون مهاباد، بانه، پاوه، سنندج و ... در آن دوره یا چندان اهمیتی نداشته‌اند یا اینکه بعدها به وجود آمده‌اند که جغرافی دانان به شرح آنها نپرداخته‌اند. بنابراین ما نیز محدوده شهرها و روستاهای مذکور در همان دوره را بررسی خواهیم کرد، اما نکته بسیار مهمی که باید بدان اشاره گردد آن است که شهرها و روستاهایی که از آنها نام برده خواهد شد بدین معنا نیست که تمامی مردمان آن گرد باشند، بلکه بدان معنی است که کرده‌ها نیز مانند اقوام دیگر چون فارس‌ها، آذری‌ها، عرب‌ها، رومیان، عبرانی‌ها و سریانی‌ها در آن شهرها ساکن بوده‌اند حتی در بعضی شهرها تعداد کرده‌ها بسیار کمتر از سایر اقوام بوده است که در شرح شهرها بدان پرداخته خواهد شد. اما شهرهای دیگری چون حران، رها، رقه، نرین، حلب، نینوا و ... مورخان به وجود کرده‌ها در دوره مورد

بحث اشاره نکرده‌اند یا اینکه اگر اشاره کرده باشند برآنند که بعدها گردنشین گشته‌اند و کردها به آبادانی آن شهر پرداخته‌اند، که در این بخش و بخش آخر بدان اشاره خواهد شد. چراکه بسیاری از شهرها در دوره مروانیان و ایوییان با تسلط کردها بر آن گردنشین گشته‌اند. نه آنکه در صدر اسلام و در دوره فتوحات اسلامی گردنشین بوده‌اند. که مثلاً الغزی در مورد شهر رها به آن اشاره کرده است.^۱

اگرچه ما در بررسی وجود کردها حتی از منابع قرن هشتم نیز استفاده کرده‌ایم، اما آنان ننوشته‌اند که کردها بر این مکان یا شهر مسلط شدند و در آنجا اسکان گزیده‌اند یا نه؛ بلکه فقط به وجود کردها اشاره کرده‌اند و جاهایی که آمدن کردها و گردنشین شدن آن مکان آمده باشد نگارنده نیز به ذکر آن پرداخته است.

۱- کامل البالی الحلبی الغزی، نه‌الذهب فی تاریخ حلب، ج ۱، تصحیح شوقی شعث و محمود فاخوری (حلب: دارالقلم، چاپ دوم، ۱۴۱۹ق) ص ۴۲۶.



فصل اول: اقلیم جبال

در مورد نام اقلیم جبال و شهرهای آن در میان جغرافی دانان اختلاف نظر است؛ ابن فقیه آن را شهر پهلویان نامیده که مشتمل بر همدان، ماسبندان (=ماسبدان) و مهرجان قذق- که همان صمیره است- قم، ماه بصره، ماه کوفه، قرمیسین و آنچه که به جبل منسوب است. و جبل شهرهای زیر را شامل نمی شود: ری، اصفهان (=اصفهان)، قومن، طبرستان، جرجان، سجستان، کرمان، مکران، قزوین، دیلم، طیلسان و البیر.^۱

اصطخری آن را جبال می نامد. اما او نیز ری، قزوین، ابهر و زنجان را به خاطر این که این بلاد مذکور به طور قوسی کوه های دیلم را در بر گرفته از جبال جدا کرده است آن را ضمیمه بلاد دیلم دانسته است.^۲ در حالی که مؤلف حدود العالم ری، قزوین، اوهر (=ابهر) و زنجان را از بلاد جبل می داند.^۳

گروهی نیز جبال را به صورت عراق عجم آورده اند من جمله

۱- ابن فقیه، ص ۴۱۷.

۲- اصطخری، ص ۱۹۵.

۳- مؤلف مجهول، حدود العالم، ص ۱۵۲.

آنها: عمادالدین اصفهانی^۱، ابن خلکان^۲ و قلqشندی^۳ هستند.

یاقوت حموی می گوید: «جبال اسمی خاص برای سرزمینی است که امروز عجم آن را عراق نامند. و این که عجم آن را عراق می نامند اشتباه است و من دلیل آن را نمی دانم چرا که اصطلاحی نو ساخت است و در گذشته چنان نبوده است.»^۴ سپس اضافه می کند که «در زمان پادشاهان سلجوقی هر کدام را که عراق می گفتند سرزمین جبال نیز در ملک او در می آمد و او را پادشاه عراق می نامیدند در حالی که بیشتر زندگی پادشاه در جبال بود. سپس چنین گمان رفت که پادشاه عراق خوانده شدن او به این دلیل است که جبال، عراق نام دارد. خداوند آگاه تر است.»^۵

یاقوت حموی در کتاب دیگرش این ناحیه را به صورت قوهستان می آورد. وی می گوید: «قوهستان نام ناحیه ای کوهستانی است که همدان، قزوین و اصفهان از شهرهای آن است. و من بجز حازمی کسی را ندیده ام که آن ناحیه را بدین نام بخواند و شاید وی دیده است که چون نام ناحیه مزبور به تازی جبال و به فارسی معنای آن کوهستان می باشد به توهم این نام را بر آنجا نهاده است و

۱- عمادالدین اصفهانی، البرق الشامی، ج ۳، تحقیق د. فالح حسین (عمان و اردن: موسسه عبدالحمید شومان، ۱۹۸۷م) ص ۶۲.

۲- ابن خلکان، ج ۱، ص ۹۸.

۳- قلqشندی، ج ۴، ص ۳۶۸.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۹.

۵- همان.

یا از شخص ثقه ای از مردم آنجا این نام را نقل کرده است.^۱
 قزوینی نیز گوید: «جبال ولایتی است مشهور، او را قهستان نیز
 گویند شرقی این مملکت مفاز خراسان و فارس است و غربی این
 ولایت، متصل به آذربایجان، شمالش دریای خزر و جنوبش عراق و
 خوزستان است. و بهترین ممالک روی زمین است از حیث آب و
 هوا و اهلش معتدل المزاج و خوش صورت.»^۲

مقدسی سرزمین جبال را این گونه توصیف می‌کند: «این
 سرزمین گیاه زعفران است. آشامیدنی مردمانش شیر و عسل و
 درختانش گردو و انجیر است. دلگشا، حاصلخیز و دارای شأن و
 مکانت است. ری بزرگ، همدان و استان ارزشمند اصفهان در
 آنست. هنگامی که سرزمین‌های این اقلیم را برای توصیف کنم
 ارزش آن برای آشکار خواهد شد. دینور زیبا و کرمانشاهان را یاد
 کنم. نهاوند، قم و قاشان (=کاشان) را بیان کنم و دماوند و قرچ
 (=قرج) و قصران را توصیف کنم. آنجا نه گرما دارد نه پشه و نه
 مگس، نه مار، نه عقرب و نه کرم. در تابستان بهشت است و باغ و
 بوستان، و در تابستان هیزم و ذغال مجانی است. نمکسود آن (=)
 جبال) را به خراسان می‌برند. انگور و سیب در تمام سال وجود
 دارد. مرکز دانش، خرد، زیرکی و مهارت می‌باشد. اما سرمایش

۱- یاقوت حموی، برگزیده مشترک حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران: امیرکبیر،

چاپ دوم، ← → ۱۳۶۲ش) ص ۱۵۴-۱۵۵.

۲- زکریا بن محمد قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میر

هاشم محدث (تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳ش) ص ۴۰۴.

بسیار شدید است. مردم در زمستان با گونه‌های شکافته و دست و پای کبود شده و روی‌های زرد و بینی‌های آبریزان دیده می‌شوند. ایشان یا حنبلی‌های تندرو در دوستی معاویه‌اند یا نجاریانی تندرو (پیروان حسین بن محمد النجار)* در تکفیر طوایف رستگار می‌باشند. زلزله و فرو شدن زمین‌ها و ستم زورمندان و غوغا بسیار است.»^۱

مناطق گردنشین جبال

مناطق گردنشین نه فقط در منطقه جبال بلکه در جاهایی دیگر چون آذربایجان، جزیره و بعدها در ارمنستان وجود داشته‌اند. مورخان و جغرافی دانان در بیشتر اوقات هنگامی که از سرزمین‌های گردنشین سخن گفته‌اند واژه بلاد الاکراد، جبال الاکراد یا جزیره الاکراد را به کار برده‌اند. در این مورد می‌توان به منابع زیر رجوع کرد: صبح الاعشی،^۲ المواعظ و الاعتبار،^۳ تاریخ ابن خلدون،^۴ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب،^۵ نهرالذهب فی تاریخ حلب،^۶

* عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه (بیروت: دارالآفاق الجدیدة، چاپ دوم، ۱۹۷۷م) ص ۱۹۵-۱۹۹.

۱- مقدسی، ابو عبدالله، ص ۳۸۴.

۲- قلقشنندی، ج ۸، ص ۲۲۶.

۳- تقی الدین مقریزی، المواعظ و الاعتبار بذكر الخط و الآثار، ج ۴ (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸) ص ۱۰۶ و ۲۷۸.

۴- ابن خلدون، ج ۴، ص ۳۵۸.

۵- حنبلی، ج ۷، ص ۴۲۳.

۶- الغزی، ج ۱، ص ۱۱۲.

النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة،^۱ اعلاق الخطیره.^۲
در صدر اسلام مورخان و جغرافی دانان به وجود گُردها در
مناطق در اقلیم جبال اشاره کرده‌اند که بیشتر شامل غرب اقلیم
جبال می‌شود نگارنده نیز در اینجا به مهمترین شهرهای اقلیم جبال
که گُردها در آن نواحی زیسته‌اند اشاره می‌کند. لازم به توضیح است
که آوردن نام هر شهر دلیل بر آن نیست که تمام اهالی آن شهر گُر
باشند.

۱- حُلوان (= حَلوان)

مؤلف حدود العالم حلوان را شهری پرخیر و برکت دانسته که
نهری از وسط آن می‌گذرد و انجیر در آن به عمل می‌آید و آن را
خشک کرده و به مناطق دیگر می‌برند.^۳ ابن حوقل بنای آن را از
سنگ و گِل می‌داند.^۴ مردمان حلوان مخلوطی از عرب و عجم از
فارس و گُر هستند^۵ و با اینکه از استان‌های جبل است ولی خراج

۱- جمال الدین ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة (مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳) ج ۹، ص ۱۷۳ و ج ۱۴، ص ۳۳۶.

۲- ابن شداد، عزالدین. الاعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزيرة (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا) ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳- مولف مجهول، حدود العالم من المشرق الى المغرب، ص ۱۶۰.

۴- ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۶۸.

۵- ابن واضح یعقوبی، البلدان (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق) ص ۷۵؛ اسحاق بن الحسین، اکام المرجان فی ذکر المدائن المشهورة فی کل مکان، تصحیح دکتر فهمی سعد (بیروت: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۸ق) ص ۶۸.

آن داخل در سواد است.^۱

در مورد نام گذاری شهر به حلوان یا قوت حموی می گوید: «آن را به نام خلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعه نامیده اند که پادشاهی آنجا را به او اقطاع داده بود.»^۲ مؤلف معالم الاثیره گوید: «حلوان به معنی پاداش و بخشش است.»^۳ روز بیانی می نویسد: «حلوان در اصل هلمان (=واژه ای گردی) بوده است که با هلاوان یک معنی دارند که مربوط به چشمه های گوگردی است که در زمستان از آنجا بخار (هلم و هلاو) بر می خیزد.»^۴ همچنانکه قزوینی می نویسد: «در حلوان چشمه های آب گرم گوگردی زیادی وجود دارند.»^۵ انصاری نیز می نویسد: «در آغاز الوان نام داشته است.»^۶ و در لوحه ای که در قرن ۲۸ ق.م نوشته شده و از آن «آنوبانی نی» امیر لولوبی و گوتی بوده، نام حلوان که تحت سلطه لولوبی بوده به صورت هالمان آمده است.^۷

۱- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳- محمد محمدحسن شراب، المعالم الاثیره فی السنه و السیره (دمشق: دارالعلم، چاپ اول، ۱۴۱۱ق) ص ۱۰۳.

۴- محه مه د جه میل روز به یانی، میژوی حه سه نوه یهی و عه ییاری (بغداد: دارالحریه للطباعه، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م) ص ۱۵۲ (محمد جمیل روز بیانی، تاریخ حسنویه و عیاری (بغداد: دارالحریه للطباعه، ۱۴۱۶ق/۱۹۹۶م) ص ۱۵۲).

۵- قزوینی، ص ۴۲۰.

۶- انصاری، ص ۲۹۰.

۷- زه کی به گ، ج ۱، ص ۶۸.

۲- خانقین

یکی از شهرهای حلوان است.^۱ «علت نامگذاری به خانقین آن است که نعمان، عدی بن زید را در آن حبس کرد و او را خفه کرد تا مُرد (و خِنَقَةُ حتی مات).»^۲

«در خانقین چشمه ای بزرگ از نفت است که سود بسیار دارد.»^۳
«قلعه و شهری از نواحی خانقین مایِدشت نام داشت.»^۴ که ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۳۷ق می نویسد: «که غزها به مایِدشت و توابع آن رسیده و بر آبادی ها تاخته و آن نواحی را تاراج کردند.»^۵
مسعودی به طوایف کُرد جاوانیه در جبال اشاره می کند،^۶ که همان جاف های امروزی می باشند و در مناطقی چون کرمانشاه، قصر شیرین، خانقین، سرپل ذهاب، پاوه، روانسر و جوانرود به سر می برند.^۷

۱- ابوعبدالله مقدسی، ص ۱۱۵.

۲- عبدالله بن عبدالعزیز البکری، معجم المستعجم من اسماء البلاد و المواضع، ج ۲، تحقیق مصطفی السقا (بیروت: عالم الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق) ص ۴۵۸؛ حمیری، ص ۲۱۰.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۶۴؛ حافظ ابرو، ج ۲، ص ۸۰.

۴- حموی، همان، ج ۲، ص ۲۶۴؛ صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۲۲۴.

۵- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۹، ص ۵۲۹.

۶- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۷- رجوع کنید به حمه کهریم. حهسه ن مهحمود. کابانی کوردی (عراق: وه زارتی روشنبیری ههریمی کوردستانی عراق، ۱۹۹۷م) (= محمد کریم، حسن محمود، کابان کرد (عراق: وزارت روشنفکری کردستان عراق، ۱۹۹۷م).

۳- قصر شیرین

نزدیک کرمانشاه میان همدان و حلوان است.^۱ آن قصر را خسرو پرویز برای شیرین، معشوقه خود بنا نهاد.^۲ ابن فقیه می گوید: «هیچ بنایی زیباتر از قصر شیرین نیست».^۳

۴- کرمانشاهان (= قَرماسین - قَرمیسین)

«قباد از شهر مداین تا شهر بلخ بقعه پاکیزه تر و خوش آب تر و نسیم او لذیذتر از قَرمیسین تا همدان نیافت و بدین موضع (= قَرمیسین) از برای خاصه خود عمارتی پاکیزه بنا کرد که بر گرد هزار کرم و باغ بودند».^۴ «چون از ساختن آن فارغ گشت گفت کَرَدَم مان شاهان یعنی محل سکونت پادشاهان را ساختم بنابراین آنجا را کردمانشاهان نامید که عرب آن را قَرماسین نامیدند».^۵ بلاذری^۶، ابن فقیه^۷، ابن اثیر^۸ از لفظ کرمانشاهان یاد کرده‌اند.

۱- حموی، برگزیده مشترک، ص ۱۴۶.

۲- قزوینی، ص ۵۱۲.

۳- ابن فقیه، ص ۵۳۴.

۴- حسن بن محمد قمی، ص ۹۱؛ عبدالله بن محمد ابن حیان، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، ج ۱، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی (بیروت: موسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۲/ق ۱۹۹۲م) ص ۱۷۴؛ ابونعیم الاصبهانی، ذکر اخبار اصبهان، ج ۱ (لیدن المسروحه: بریل، ۱۹۳۴م) ص ۳۶؛ ابن فقیه، البلدان، ص ۴۲۰.

۵- ابن حیان، ج ۱، ص ۳۶؛ الاصبهانی، همان، ج ۱، ص ۱۳۶.

۶- احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان (بیروت: دار و مكتبة الهلال، ۱۹۸۸م) ص ۳۱۲.

۷- ابن فقیه، ص ۴۱۹.

۸- عزالدین ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۳ (بیروت: دارصادر، ۱۴۰۰/ق ۱۹۸۰م) ص ۲۸؛ ابن اثیر. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۶۶۶.

یعقوبی نیز «قرماسین را شهری جلیل القدر و پر جمعیت می‌داند که بیشتر اهالی آن عجم از فارس و گردند»^۱ یا قوت حموی نیز فاصله بین قرماسین (= کرمانشاهان) تا همدان را سی فرسخ می‌داند.^۲

الف) گرکان

از جمله نواحی کرمانشاهان گرکان می‌باشد. یا قوت می‌نویسد: «گرکان دهی است نزدیک کرمانشاهان هر سال در آن بازاری بر پا می‌شد. اما در آن مردمی بسیار به خاطر عقرب‌هایش تلف می‌شدند. بلیناس نیز برای آنجا طلسمی ساخت پس عقرب‌ها در آنجا کم شدند و گفته می‌شود که عقرب دیگر در آنجا یافت نشود و اگر هم یافت شود بی ضرر است. و هر کس از خاک آنجا بردارد و با آن گل بسازد و بر خانه خود بمالد در هر شهری باشد دیگر عقرب را در خانه اش نمی‌بیند. و اگر خاک آن را در آب بریزد و به عقرب گزیده دهند او را در جا نافع باشد و اگر کسی از آن خاک را به دست گیرد و عقرب را نیز بگیرد عقرب ضرر نرساند»^۳

لازم به ذکر است که کرکان کلمه ای معرب نیست و در اصل با همان کاف نوشته می‌شود که یا قوت حموی به آن اشاره کرده است.^۴

۱- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳۰.

۳- حموی، همان، ج ۴، ص ۴۵۲؛ قزوینی، ص ۵۱۹.

۴- حموی، همان، ج ۴، ص ۴۵۳.

ب) بیستون (بهستون)

بیستون نیز از جمله نواحی مشهور کرمانشاه می باشد. ابن حوقل می گوید: «کوه بهستون کوهی مرتفع می باشد که نمی توان به قله آن رفت و راه حاجیان از نیشابور به حلوان در زیر آن کوه است و دیوار آن از بالا تا پایین صاف است.»^۱ ابن حوقل^۲ و ادریسی^۳ می گویند: «قریه ای در آنجاست که نامش سایسانان است.» اما یاقوت حموی آن را ساسانیان می داند.^۴

شایسته است که در اینجا به مناسبت کوه بیستون داستانی را که قزوینی در آثار البلاد آورده نقل کنیم. «گویند که شیرین معشوقه خسرو را شخصی فرهاد نام، عاشق شد. این سخن به گوش خسرو پرویز رسید، او را طلبید، نخواست او را بیگناه بکشد. حکم به کندن کوه بیستونش نمود که راهی از وسط کوه برای عبور لشکر کننده شود. فرهاد قبول نمود به شرط آنکه بعد از اتمام عمل، شیرین را به او دهند. این سخن بر خسرو گران آمد و لیکن چون تعلیق به محال کرد قبول نمود، فرهاد بیرون آمد، مشغول به کندن کوه گردید و دری در کوه معین نمود که اگر بیست سوار پهلوی هم باشند از آن توانند داخل شد. و ارتفاع آن در را بلندتر از علمها و نیزه های لشکر نمود. و روز تا شب کار کردی و سنگ بریدی و شب، آنچه

۱- ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۵۹.

۳- ادریسی، ج ۲، ص ۶۷۲.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۱۵.

بریده بودی بیرون کشیدی. و بریدن کوه را بدین طریق نموده است که سنگ را اول از محل خود مانند منارمی تراشید و منفصل از کوه می کرد (خلاصه آنکه) گویند خسرو از این عمل مطلع شد و شدت اهتمام فرهاد در کندن کوه شنید شخصی را فرستاد که به فرهاد خبر وفات شیرین را دهد. چون فرهاد خبر وفات شیرین را شنید، تیشه را چنان بر سنگ زد که نصف تیشه بر سنگ فرو رفت و سر خود را چنان بر تیشه زد تا هلاک شد. احمد بن محمد همدانی گوید که در کوه بیستون ایوانی است از سنگ تراشیده شد. و در وسط ایوان، صورت اسب شب‌دیز کشیده شده که خسرو بر او سوار است. و در دیوار ایوان، صورت شیرین و کنیزکان او را از سنگ کنده‌اند.^۱

هـ- مازروستان (ماذرواستان)

«موضعی است در دو منزلی حلوان»^۲ یاقوت حموی آن را در یک منزلی حلوان می داند.^۳

«از حلوان تا مازروستان چهار فرسخ و از مازروستان تا مرج القلعه شش فرسخ»^۴ «در آنجا ایوانی است عظیم و پیش روی ایوان، دکه ای است و اثر باغ و بوستان در آنجا پیداست. گویند که آن باغ

۱- قزوینی، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۲- قزوینی، ص ۵۲۵.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۰۱.

۴- عبیدالله بن عبدالله ابن خرداذبه، المسالک و الممالک (بیروت: دارصادر افست لیدن، ۱۸۸۹) ص ۱۹.

بهرام گور بوده است. نقل است که برف نصف آن باغ را که طرف ولایت جبال است می گیرد و نصف دیگر را که در طرف ولایت عراق عجم است برف نمی گیرد.^۱

۶- ماه شهریاران

نام استانی است که در آن شهرهای طزر، مطامیر، زبیدیه و مرج وجود دارند و آن پایین تر از حلوان است.^۲

طَزر: «در صحرایی وسیع است که در آن ایوانی بزرگ وجود دارد که آن را خسرو جرد بن شاهان ساخته است و اثری در آن بجز آن ایوان باقی نمانده است. در طرف راست آن ماسبذان و مهرجان قذق قرار دارد که نعمان بن مقرن در آن سکونت گزید و از آنجا به سوی جنگ با ساسانیان در نهادند رفت.»^۳

زبیدیه: «نام روستایی در جبال که میان کرمانشاه و مَرَج القلعه است و میان هر یک از آنها هفت فرسنگ راه است.»^۴ «از قرماشین (= کرمانشاه) تا زبیدیه بیست و چهار میل و از زبیدیه تا مَرَج القلعه بیست و هفت میل راه است.»^۵ ابن خردادبه از واحد فرسخ استفاده کرده و می گوید: «از حلوان تا مازروستان چهار فرسخ، سپس تا مَرَج القلعه شش فرسخ، سپس تا قصر یزید چهار فرسخ، سپس تا

۱- قزوینی، ص ۵۲۵؛ حموی، همان، ج ۵، ص ۳۴؛ صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۲۱۸.

۲- حموی، همان، ج ۵، ص ۴۹؛ صفی الدین بغدادی، ج ۳، ص ۱۲۲۴.

۳- حموی، همان، ج ۴، ص ۳۴.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۳۲.

۵- ادربیسی، ج ۲، ص ۶۷۳.

زبیدیه شش فرسخ می باشد.^۱

مرج القلعه: «جایی بود که ستوران خلفا در چراگاههای می چریدند»^۲، «که آن روستایی است در پایین حلوان عراق»^۳ «بین مرج القلعه و حلوان یک منزل و در مسیر حلوان به همدان است»^۴

۷- دینور (ماه کوفه)

دینور همان ماه کوفه است و یعقوبی علت نام گذاری دینور به ماه کوفه را به این دلیل می داند که «مال آن در حساب بخش های اهل کوفه حمل شده است»^۵ مقدسی می گوید: «دینور آبادان و مردمانی زیبا دارد و نیز بازارهایی در کنار هم دارد و دارای آبی خنک که پاکتر از آن را نمی توان دید»^۶ یعقوبی نیز آن را «شهری جلیل القدر می داند که مردمان آن مخلوط از عرب و عجمند»^۷ «شهریست که دارای میوه ها، مزارع، آب ها و دیدگاه های بسیار است و مردمان آنجا بخشنده تر از مردمان همدان اند و جماعت بسیاری از اهل ادب و حدیث به آنجا منسوبند»^۸ از همدان تا دینور بیست و

۱- ابن خرداذبه، ص ۱۹.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶.

۳- حموی، همان، ج ۴، ص ۳۸۹.

۴- همان، ج ۵، ص ۱۰۱.

۵- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶؛ عزیز الله بیات، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران (تهران:

انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۷۹ش) ص ۳۸۹.

۶- ابو عبدالله مقدسی، ص ۳۹۴.

۷- یعقوبی، البلدان، ص ۷۶.

۸- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۴۵.

اندی فرسخ و از دینور تا شهرزور چهار مرحله است و از حلوان تا شهرزور چهار مرحله و از دینور تا صیمره پنج مرحله و از دینور تا سیروان چهار مرحله می‌باشد.^۱ و بلاذری^۲ به وجود کردها در آن اشاره کرده است.

۸- کنگاور (کنکُور - کنکُور)

«شهری بین همدان و قرمیسین (=کرمانشاهان) است، در آن قصری عجیب وجود دارد که به آن قصر اللصوص (= کاخ دزدان) گویند که اکنون خراب است.»^۳ علت نام گذاری آن به قصر «اللصوص» این گونه آمده است: «و چون نهادند فتح شد، لشکری از سپاه مسلمین به همدان رفت و در کنکور منزل گرفتند، در آنجا چهار پایانی از آن مسلمین به سرقت رفتند از آن روز به بعد آن را قصر اللصوص (کاخ دزدان) نامیدند.»^۴

قزوینی گوید: «کسری پرویز بدان مکان آمدی و تابستان در آنجا مسکن نمودی. و قصری بسیار عالی در آنجا بنا نهاد به طریقی که برای هیچ یک از پادشاهان روی زمین مقدور نیست، بنیان قصر را صد ذراع در صد ذراع نمود و بیست ذراع ارتفاع قصر را نمود و چنان سنگ‌هایی قصر را به هم وصل کرده‌اند که به نظر بیننده یک

۱- ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۶۱.

۲- احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی (بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م) ص ۱۵۷-۱۵۸.

۳- حموی، همان، ج ۴، ص ۴۸۴.

۴- همان، ج ۴، ص ۳۶۳.

پارچه می‌آید. در بالای این بنیان، ایوانات و غرفات بر بالای ستون‌های سنگی که بر روی آن بنیان، نصب کرده‌اند بنا نموده که بینندگان از دیدن آن صنایع و حسن نقوش آن عمارت متحیر می‌شدند.^۱ مسعودی به وجود گُردها در آن اشاره می‌کند.^۲

۹- ماسَبَذان

یعقوبی می‌گوید: «ماسَبَذان شهری است جلیل القدر و با عظمت و وسیع میان کوه‌ها و دره‌ها، و از همه شهرها به مکه شبیه تر است و در آن چشمه‌های آب جوشان است که در وسط شهر به سوی نهرهای بزرگی که مزرعه‌ها، آبادی‌ها، زمین‌های زراعتی و باغ‌ها را تا مسافت سه روز مشروب می‌کند، جریان دارد و این چشمه‌ها در زمستان گرم و در تابستان سرد است. و اهل این شهر، مردم به هم آمیخته ای از عرب و عجم می‌باشند.»^۳ «زبان آنها فارسی است.»^۴ این که یعقوبی نمی‌گوید که عجم فارسند یا کُرد دلیل بر وجود هر دوی آنهاست اما اینکه می‌گویند که زبانشان فارسی است دلیل بر بیشتر بودن فارس‌ها در ماسَبَذان است.

«قدامه بن جعفر سیروان و درابجان [اریوجان] را از شهرهای ماسَبَذان می‌داند.»^۵ در حالی که یعقوبی سیروان را همان ماسَبَذان

۱- قزوینی، ص ۵۲۱.

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳- یعقوبی، البلدان، ص ۷۲.

۴- همان، ص ۷۳.

۵- قدامة بن جعفر، الخراج و صناعة الكتابة (بغداد: دار الرشید للنشر، ۱۹۸۱م) ص ۱۷۳.

می‌داند.^۱ یاقوت حموی نیز می‌گوید: «سیروان در جبل است و گفته می‌شود سیروان استانی است و آن همان استان ماسبذان و گفته می‌شود سیروان استان دیگری است در مجاورت ماسبذان.»^۲ «و به تحقیق آن را معین نکرده‌اند.»^۳ اما اینکه صاحب فتوح می‌گوید: «ابوموسی به ماسبذان رفت و اهل آنجا با او نجنگیدند و مردم سیروان با ابوموسی صلحی همانند صلح دینور بستند»^۴ و قزوینی نیز ماسبذان را شهری در نزدیکی سیروان می‌داند،^۵ نشان دهنده جدایی و یکی نبودن آنهاست. نگارنده نیز در اینجا همچون قدامه بن جعفر سیروان را همچون اریوجان از شهرهای ماسبذان می‌شمارد و رأی او را ارجح تر از دیگران می‌پندارد.

اما اریوجان، یاقوت حموی می‌گوید: «اریوجان شهری زیبا در استان ماسبذان است در طرف راست حلوان برای کسی که به سوی همدان می‌رود، در صحرا بین کوه‌های پر درخت و دارای ذغال و کبریت و زاج و بورق و نمک است. آب آن از بندیچین می‌آید و نخلستان را سیراب می‌کند و بین این شهر تا «رذ» که قبر مهدی امیرالمؤمنین آنجاست چند فرسخ می‌باشد و آن نزدیک شهر سیروان است.»^۶

۱- یعقوبی، البلدان، ص ۷۲.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۶.

۳- حموی، برگزیده مشترک، ص ۱۱۹.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰.

۵- قزوینی، ص ۳۱۷.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۱.

۱۰- مهرجان قذق

یاقوت حموی می گوید: «صیمره و سیروان دو شهر کوچک هستند و بنای آنها آجر و سنگ است و در آن لیمو، گردو و آنچه در سرزمین های سرد و گرم یافت می شود وجود دارد و نیز دارای آب های بسیار و درختان می باشند.»^۱ «از شهر سیروان تا شهر صیمره که استان مهرجان قذق می باشد دو منزل راه است و شهر صیمره در مرج افیح واقع است. مردمان صیمره آمیخته از عرب و عجم از فارس و گُردند.»^۲

۱- همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۷۲.



فصل دوم: اقلیم آذربایجان

یاقوت حموی از ابن مقفع نقل می‌کند: «آذربایجان به اسم آذرباد بن ایران بن اسود بن سام بن نوح علیه السلام، یا آذرباد بن بیوراسف بن اسود بن سام بن نوح علیه السلام نام‌گذاری شده است و گفته شده که آذر اسم آتش در پهلوی است و بایکان به معنی حافظ و نگهدار است، پس معنای آن خانه آتش (= آتشکده) یا نگهدار آتش است و این به حقیقت نزدیک تر است [تا روایت اولی] چرا که در آن ناحیه آتشکده‌ها بسیار زیادند. و حدود آذربایجان، از مشرق برذعه، از مغرب ارزنجان، و از شمال به بلاد دیلم و جیل (= گیلان) و طرم (= طارم) است، بنابراین آذربایجان اقلیمی بسیار وسیع است. از شهرهای مشهور آن تبریز که امروزه مرکز آن و بزرگترین شهر آن است و در قدیم مرکز آن مراغه بود. از دیگر شهرهای آن خوی، سلماس، ارمیه، اردبیل، مرند و ... می‌باشد.»^۱

مقدسی شهرهای آذربایجان را شامل: «رسبه، تبریز، جابروان، خونج، میانج، سرراه، بروی، ورشان، موقان، میمد، برزند

می‌داند.»^۱ یاقوت حموی می‌نویسد: «آذربایجان سرزمینی جلیل و مملکتی عظیم است که بیشتر آن کوهستانی است و در آن قلعه‌های فراوان و خیرات بسیاری وجود دارد. و من ناحیه ای با این همه باغ و بستان و چشمه سار ندیده‌ام. نیازی نیست که مسافر از جایی به جایی رود و ظرف آبی بردارد چرا که هر جا رود آب در زیر پایش جاری است. و آن آبی سرد و خنک است. و مردمان آنجا زیبا، با صورت‌های سرخ و سفید و نازک پوستند. و زبانی دارند که به آن آذری گویند و جز خودشان کسی آن را نمی‌فهمد، مردمانش نرم خو و خوش معامله هستند ولی بخل بر طبعشان غالب است.»^۲

یعقوبی نیز می‌گوید: «اهل شهرهای آذربایجان و استان‌های آن مخلوطی از عجم‌های کهن از آذریه و جاودانیه، اهالی شهر بزد که بابک در آن بود می‌باشد. سپس چون فتح شد اعراب در آن سکونت گزیدند.»^۳ بنابراین آذربایجان بر طبق قول یاقوت و یعقوبی اهالی آن آذری بوده‌اند و این نشان دهنده آن است که گردها در آن نواحی جمعیتی بسیار کمتر از آذری‌ها داشته‌اند.

* * *

۱- ابوعبدالله مقدسی، ص ۳۷۵.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۸.

۳- یعقوبی، البلدان، ص ۸۰.

* برای اطلاعات بیشتر از زبان آذری و مردمان آنجا در قدیم به «آذری یا زبان باستان آذربایجان» نوشته احمد کسروی مراجعه شود.

مناطق کُردنشین آذربایجان

در اینجا نیز لازم به تذکر است که ذکر هر یک از شهرها نشانه آن نیست که تمامی اهالی آن شهر کرد بوده‌اند، بلکه فقط بدین معناست که علاوه بر اقوام دیگر کردها نیز در آنجا زیسته‌اند.

۱- اُرمیه

شهری قدیمیست که مجوس معتقدند پیشوایشان زردشت از آنجاست.^۱ قزوینی می‌گوید: «اُرمیه شهری بزرگ از سرزمین آذربایجان، پرخیر و برکت و غله خیز است و نزدیک دریاچه ای به نام ارمیه واقع شده است که بدبو است و در آن گیاه و ماهی نمی‌باشد دورادور آن پنجاه فرسنگ و آب آن از کوهستان همان سرزمین تأمین می‌شود.»^۲

ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۲۰ق از غارت غزها در ارمیه و کشتار کردهای هذبانی ساکن در آنجا خبر می‌دهد: «گروهی از غزها در ارمیه بودند، از آنجا به ارمنستان رفته بر مردم یورش برده و کشتار زیادی به راه‌انداختند و پس از گرفتن غنیمت و اسیر به ارمیه و تصرفات ابوالهیجاء هذبانی بازگشتند. کردها که از سوء مجاورت آنها به تنگ آمده بودند با آنها جنگیدند. در نتیجه مردم بسیاری کشته‌شده، غزها شهر را غارت نمودند و از کردها نیز

۱- ابن فقیه، ص ۵۸۲؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۲؛ حسن بن احمد مهلبی، الکتاب العزیری او المسالك و الممالك (دمشق: التكوين للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۲۰۰۶م) ص ۱۳۹.

۲- قزوینی، ص ۵۷۴-۵۷۵.

بسیاری را کشتند.»^۱

۲- مراغه

«شهر بنامی است در آذربایجان، با اهمیت و پر جمعیت و دارای بوستان‌های بسیار که میوه‌های خوب و گوارا^۲ دارد. مراغه را «افرازه‌روذ»^{*} می‌گفتند و آن مکانی برای غلتیدن (= متمرغ) چهارپایان مروان بن محمد والی ارمنیه و چهارپایان یارانش بود بنابراین آن را قریه المراغه نامیدند. سپس مردم قریه را حذف کردند و آن را مراغه نامیدند، اهل آنجا مراغه را در حمایت مروان درآورده بودند پس آن به همراه ضیاع بنی‌امیه گرفته شد و از آن یکی از دختران رشید گشت.»^۳

انصاری گوید: «در سرزمین مراغه چشمه‌هایی است که چون آب آنها بالا آید زمانی نمی‌گذرد که سنگ می‌شود و مردم از آن سنگ‌ها خانه‌های خویش را سنگ فرش می‌کنند.»^۴

ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۲۰ق به بعد آورده: «ذکر کرده بودم طایفه ای از غزها به آذربایجان رسیده بودند، پس وهسودان آنها را گرمی داشت و با آنها پیوند خویشاوندی برقرار کرد تا او را یاری کرده و از شرشان نیز در امان باشد. نام فرماندهان آنها بوقا،

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۸۳.

۲- حموی، برگزیده مشترک، ص ۱۷۲.

* بلاذری آن را اقراهرود می‌داند (فتوح البلدان، ص ۳۲۱).

۳- ابن فقیه، ص ۵۸۱.

۴- انصاری، ص ۱۷۱.

کوکتاش، منصور و دانا، بود و آرزوی وهسودان بعید می نمود، چرا که آنها شر، فساد، قتل و غارت را ترک نکردند و به مراغه رفتند و در سال ۴۲۹ق داخل شهر شده و مسجد آن را آتش زده و از عامه مردم کشتار زیادی به راه انداختند و نیز با گردهای هذبانی همان کار را کردند، کار بالا گرفت و بلا شدت پیدا کرد. هنگامی که گردها آنچنان دیدند و مشاهده کردند که چه بر سر مردم شهر آمده برای صلح و اتفاق و دفع شرشان اقدام کردند و ابوالهیجاء بن ریب الدوله و وهسودان صاحب آذربایجان با هم متحد شدند. اهل آن سرزمین نیز با آنها هماهنگ شدند و غزها وقتی اجتماع مردم را به جنگ و پیکار دیدند از آذربایجان بیرون رفتند.^۱

۳- تبریز (توریز)

روستایی بود تا آنکه رواد از دی در زمان متوکل بر آذربایجان غلبه کرد سپس وجناء بن رواد به همراه برادرانش در آنجا قصرها و بارویی به دور آن کشیدند سپس مردم با او در آن مسکن گزیدند.^۲ از جمله کسانی که در تاریخ از آن با عنوان (توریز) نام برده اند: ابن خلدون،^۳ ابن عماد حنبلی،^۴ ذهبی،^۵ ابن فضل الله العمری^۶ و

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۸۱-۳۸۲.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳.

۳- ابن خلدون، ج ۵، ص ۴۰۶.

۴- حنبلی، ج ۷، ص ۱۶۶.

۵- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳۹، ص ۶۸.

۶- العمری، ج ۳، ص ۱۲۰.

حمیری^۱ بوده‌اند.

قزوینی گوید: چشمه‌های آب گرم در نزدیک شهر بسیار زیاد است و به ناخوشی‌ها نافع است و پارچه عتابی و سقلاطون و اطلس و سایر بافتنی‌ها را از تبریز به سایر ولایت‌ها برند، و اکثر معامله تبریز و اهل آذربایجان با مس مسکوک است.^۲

اما رودی‌هایی که در تبریز ساکن شدند، ابن اثیر، رودی‌ها را از بهترین (= شریف‌ترین) گردان می‌داند.^۳ مقریزی نیز رودیان را یکی از بطون هذبانیان می‌داند.^۴

۴- دُوین (دَوین)

در اینکه دوین از اعمال آذربایجان است یا اران میان جغرافی دانان اختلاف نظر است. یاقوت حموی آن را از نواحی اران در آخر مرزهای آذربایجان در نزدیک تفلیس می‌داند.^۵ اما العمری^۶، مقریزی^۷، شرف‌خان بدلیسی^۸ و ابن تغری^۹ بردی آن را از آذربایجان می‌دانند.

۱- حمیری، ص ۱۴۳.

۲- قزوینی، ص ۳۹۹.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۳۴۱.

۴- مقریزی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۱.

۶- العمری، ج ۲۷، ص ۷۴.

۷- مقریزی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۸- بدلیسی، ج ۱، ص ۵۵.

۹- ابن تغری بردی، ج ۶، ص ۱۲.

مؤلف النجوم الزاهرة فی الملوك مصر و القاهرة می گوید:
 «مورخان در اینکه پدر صلاح الدین و خانواده او از دوین، شهری
 در آخر اعمال آذربایجان در جهت اران و سرزمین گرج است و آنها
 از کردان روادی هستند، متفقند و روادی ها بطنی از هذبانی هایی
 هستند که قبیله ای بزرگ از گردان آند و مردی عارف که اهل دوین
 بود به من گفت که در دوین روستایی هست که به آن اجدانقان
 گویند و تمام اهل آن اکراد روادی هستند که محل تولد پدر صلاح
 الدین آنجا می باشد و شادی فرزندان اش اسدالدین شیرکوه و نجم
 الدین ایوب را به بغداد و از آنجا به تکریت برد و خود شادی در
 تکریت وفات یافت.»^۱

۵- بلاشجان، سبلان، ساترودان (= میان رودان)

در هنگام آمدن مسلمانان به آذربایجان یکی از شرایط صلح
 مرزبان اردبیل این بود که «مسلمانان متعرض اکراد بلاسجان (=
 بلاسجان)، سبلان و ساترودان نشوند و اهل شیز را از رقصیدن در
 اعیاد خود منع نکنند.»^۲

سبلان: «کوهیست بزرگ که بر اردبیل از نواحی آذربایجان
 مشرف است.»^۳ «در قله این کوه چشمه ای است که از غایت سردی

۱- همان، ج ۶، ص ۱۲-۱۳.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۷؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۸؛ حموی، معجم البلدان، ج ۱،
 ص ۱۲۹؛ یاقوت حموی ساترودان را به صورت میان رودان نوشته است که جای آن معلوم نیست.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۸۶؛ صفی الدین بغدادی، ج ۲، ص ۶۹۰.

همیشه یخ بسته و در دامنه‌های همین کوه، چشمه‌های آب گرم بسیار است و غلفی در آن کوه به هم می‌رسد که اگر حیوان بخورد بمیرد.^۱

بلاشجان (= بلاسجان): «از برزند تا صحرای بلاسجان و تا ورثان که از آخرین اعمال آذربایجان است دوازده فرسخ است.»^۲ یاقوت گوید: «رودخانه ارس به بیابان بلاسجان می‌آید.»^۳

۶- اَشْنَه

«اشنه شهرست در طرف آذربایجان در جهت اربل که بین اشنه و ارمیه دو روز و بین اشنه و اربل پنج روز و اشنه بین آن دو است.»^۴ اشنه دارای باغ‌های بسیار است، امروز آنجا بهتر از جاهای دیگر است و آن را از آنجا به نقاط دیگر برند ولی شهر رو به ویرانی رفته است.^۵

«کردهای زرزاری در اشنه ساکن هستند، تعدادشان پنج هزار یا کمتر که در مورد آن اختلاف است. و از آنان می‌توان به زهاد اشاره کرد و نیز فقیهانی که به فتوایشان اعتماد می‌شود مساکن آنها از مرت* تا جبل جنجرین که از طرف شمال مشرف بر اسنه (= اشنه)

۱- قزوینی، ص ۳۴۲-۳۴۳.

۲- ابن خردادبه، ص ۱۲۱.

۳- حموی، همان، ج ۲، ص ۵۲۳.

۴- حموی، همان، ج ۱، ص ۲۰۱؛ صفی الدین بغدادی، ج ۱، ص ۸۵.

۵- حموی، همان، ج ۱، ص ۲۰۱.

* مرت روستایی است که بین آن و ارمیه در راه تبریز یک منزل راه می‌باشد که دارای بستانهایی بوده و اهل ← → آن نیز موصوف به شجاعت می‌باشند. (حموی، همان، ج ۵، ص ۱۰۰).

است قرار دارد.^۱ ذهبی نیز از کسانی که به طایفه زرزاری نسبت دارند نسبت کردی میدهد مانند عزالدین کردی زرزاری اربلی^۲ و نیز ابو عبدالله کردی زرزاری شافعی.^۳

۷- سلماس

مقدسی می‌گوید: سلماس نیکو است و دژی از سنگ و گِل و نه‌ری پر آب دارد و جامعش در طرف بازار است که گردها آن را احاطه کرده‌اند.^۴

قزوینی می‌گوید: «سلماس ما بین ارمیه و تبریز است. آبی در آنجا باشد که مرض جذام را نافع است.»^۵ فاصله ارومیه تا سلماس شش فرسخ^۶ و یاقوت می‌گوید دو روز می‌باشد.^۷
ابن خلدون^۸، ابن مسکویه^۹ و ابن اثیر^{۱۰} به وجود گردها در سلماس اشاره کرده‌اند.

۱- العمری، ج ۳، ص ۲۶۶.

۲- شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، ج ۴۹، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری (بیروت: دارالکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م) ص ۱۵۹.

۳- همان، ج ۴۵، ص ۳۷۵.

۴- ابوعبدالله مقدسی، ص ۳۷۷.

۵- قزوینی، ص ۴۶۰.

۶- قدامه بن جعفر، ص ۱۱۱.

۷- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۸.

۸- ابن خلدون، ج ۴، ص ۶۷۲.

۹- مسکویه، ج ۶، ص ۹۸.

۱۰- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۵۰۱.



فصل سوم: اقلیم جزیره (اقور) (آئور)

مقدسی می نویسد: «اقور سرزمینی نفیس و دارای فضل است چراکه زیارتگاه پیامبران و جایگاه اولیاست و کشتی نوح در آنجا بر کوه جودی فرود آمد، اهل کشتی در آنجا ساکن شدند و شهر ثمانین (= هشتاد) را در آن ساختند و در آنجا بود که خدا توبه قوم یونس را پذیرفت و چشمه را در آن جوشانید و ذوالقرنین داخل ظلمات شد و عجایب جرجیس و داذایه اتفاق افتاد. و خدا در آنجا بوته کدو را برای یونس رویانید. اقور یکی از مرزهای مسلمانان و پایگاهی از پایگاه‌های ایشان است. آمد امروزه سنگر جهاد و موصل یک پادگان و جزیره ابن عمر یکی از گردشگاه‌های ایشان است.»^۱

علت نام‌گذاری آن به جزیره را قزوینی چنین می‌گوید: «جزیره بلادی است مشتمل بر دیاربکر و مضر و ربیعہ. چون این بلاد ما بین دجله و فرات واقع شده‌اند به این جهت به جزیره موسوم شده‌اند. این دو رودخانه از ولایت روم می‌آیند محاذی یکدیگر و به بحر فارس می‌ریزند.»^۲

۱- ابو عبدالله مقدسی، ص ۱۳۶.

۲- قزوینی، ص ۴۱۴.

اما به چه علت به آن اثور یا اقور گویند؟ العمری می گوید: «چون سلاطین اثوری (= آشوری) قبل از اسلام در آن حکمرانی کرده‌اند به این نام مشهور شده است.»^۱ بنابراین اقور در اصل اثور است.

مقدسی می گوید: «من این سرزمین را به بطون عرب تقسیم نمودم تا سرزمینشان شناخته شود. بنابراین، آن را به سیزده استان بر اساس بطن‌هایشان قرار دادم اول آن از طرف عراق دیار ربیعه است سپس دیار مضر بعد دیاربکر.»^۲

دیار ربیعه: «مرکز آن موصل است شهرهای دیگرش حدیثه، معلثی، الحسینیه، تل عفر، سنجار، جبال، بلد، اذرمه، برقعید، نصیبین، دارا، کفرتوثا، راس العین، ثمانین، ناحیه آن: جزیره ابن عمر، که شهرهایش: فیشابور، باعینا، مغیثه و زوران می باشد.»^۳

دیار مضر: «مرکز آن رقه و از شهرهایش محترقه، رافقه، خانوقه، حریش، تل محری، باجروان، حصن مسلمه، ترعوز، حران، الرها، ناحیه آن سروج، کفرزاب و کفرسیرین است.»^۴

دیاربکر: «مرکزش آمد و از شهرهایش میافارقین، تل فافان، حصن کیفا، الفار، حاذیه، و جز آنها و از شهرهای فراتی آن بزرگترینشان رحبه، ابن طوق، قرقیسیا، غانه، دالیه، حدیثه و

۱- العمری، ج ۵، ص ۱۶۸.

۲- ابو عبدالله مقدسی، ص ۱۳۷.

۳- همان.

۴- همان.

شهرهای خابور مرکزش عربان و شهرهایش حصین و شمسینه، میکسین، سکیرالعباس، خشیه، سکینه، تنانیر است.^۱

مناطق گردنشین جزیره

۱- دیار ربیعہ

موصل

علل نامگذاری آن به موصل: ۱- به موصل نامگذاری شده چرا که بین جزیره و عراق را متصل کرده است ۲- بین دجله و فرات را متصل کرده است ۳- بین شهر سنجار و حدیثه را متصل کرده است ۴- پادشاهی که آن را بنیان نهاد به موصل مسمی بود.^۲

قزوینی گوید: «او را راوند بن بیوراسف الازدهاق بنا نهاده که در کنار دجله در طرف غربی، قلعه و خندق حصین و عمیق دارد و باغات بسیار در کنار شهر واقع است و هوایش در بهار خوش و در تابستان از غایت گرما، مانند جحیم سوزان است. و در پاییز تب بسیار عارض اهل آن ولایت می شود. و عمارات بسیار خوب در کنار دجله ساخته شده. و قبر جرجیس عليه السلام در وسط این شهر است و تل توبه که قوم یونس - علیه السلام - بر او جمع شدند و توبه نمودند در طرف شرقی این شهر است.»^۳ «اهل موصل دارای مکارم

۱- همان، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۲۳.

۳- قزوینی، ص ۵۳۶.

اخلاق، نرمی کلام، و نیز با فضیلت و غریب نوازند.^۱

«اسم موصل در زمان ساسانیان نواردشیر بود و اول کسی که آن را توسعه داد و به شهرهای بزرگ ملحق نمود، برای آن دیوانی ترتیب داده، برای آن پلی قرار داد، راه‌ها و بارویی برای آن ساخت، مروان بن محمد بن مروان بن الحکم آخرین ملوک بنی امیه بود.»^۲

ابن حوقل می‌گوید: «در آن بادیه نشین‌ها و احیایی از احیای عرب مانند قبایل ربیع، مضر و یمن و احیای کردها مانند هذبانیه، حمیدیه و لاریه وجود دارند.»^۳ ابن اثیر نیز به وجود کردها در موصل اشاره کرده است.^۴

اعمال موصل

۱- شهرزور و نواحی آن

«شهرزور و اعمال آن ضمیمه موصل بود تا اینکه در زمان هارون الرشید از موصل جدا شد.»^۵ یاقوت حموی «بانی آن را زور بن ضحاک می‌داند و می‌گوید که مردم آنجا کلاً کرد هستند.»^۶

۱- شمس الدین محمد ابن بطوطه، رحله ابن بطوطه. ج ۲، تحقیق عبدالهادی التازی (الرباط: اکادیمیه المملکه المغربیه، ۱۴۱۷ق) ص ۸۳؛ ابوالحسن محمد بن احمد ابن جبیر، رحله ابن جبیر (بیروت: دارالمکتبه الهلال، بی تا) ص ۱۹۰.

۲- حموی، همان، ج ۵، ص ۲۲۳.

۳- ابن حوقل، ج ۱، ص ۲۱۵.

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۸۵.

۵- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۵؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۸۳؛ حمیری، ص ۳۵۰.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۵.

«شهرزور به نیم از راه نیز معروف بود چرا که میان راه مدائن و آتشکده شیز قرار داشت.»^۱ «یاقوت نیم از راه را مرکز شهرزور می داند.»^۲ اما قزوینی می گوید: «نام قصبه آن «ولایت دزدان» است و قلعه وسیع و عریضی داشته و دیوار آن قلعه، چنان پهن و عریض بود که سوار در بالای دیوار راه می رفته است و این قلعه ای است که گرفتن آن بسیار مشکل است و رئیس آنان اکثر اوقات عصیان سلاطین نماید. گویند که حضرت سلیمان - علیه السلام - دعا نمود که این قلعه با زور مفتوح نشود و طالوت که نام او در قرآن است از این شهر بود. و اهل آن ولایت خود را از اولاد طالوت داند و در آن ولایت درد چشم و آبله کمتر باشد. عقرب بسیار گزنده و قتاله در آنجا می باشد.»^۳

(الف) تیرانشاه (= طیرانشاه)

«شهری است از نواحی شهرزور»^۴، که عقرب های آن مشهور است. «گویند چون انوشیروان، نصیبین را محاصره کرد عقرب های طیرانشاه را که قریه ایست در شهرزور جمع کرده در میان خمره ها گذاشته با منجنیق به نصیبین انداخت. بدین جهت مردم نصیبین به تنگ آمده، قلعه، مفتوح انوشیروان شد.»^۵

۱- ابن خردادبه، ص ۱۹.

۲- حموی، همان، ج ۳، ص ۳۷۵.

۳- قزوینی، ص ۴۶۷-۴۶۸.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۵.

۵- قزوینی، ص ۵۴۲.

(ب) البیر

«شهری بارودار از نواحی شهرزور^۱ است.»

(ج) دیلمستان

«روستایی است نزدیک شهرزور که بینشان نه فرسخ است و دیلمی‌ها در زمان خسروان هنگامی که برای غارت می‌رفتند در آنجا اردوگاه زده و اساس خود را در آنجا نهاده سپس به غارت می‌پرداختند و پس از غارت به محل استقرار خود باز می‌گشتند.»^۲

(د) قنّا^۳

اطلاعات مهمی درباره آن نیست.

(ه) ولایت دزدان ور: نیم از راه که توضیح آنها از خاطر گذشت.

۳ و ۲- دراباذ و صامغان

«این دو نیز به همراه شهرزور از ضمایم موصل بودند تا اینکه در اواخر خلافت هارون الرشید از آن جدا شدند. اهل آنها نیز گُرد هستند.»^۴ اما اینکه ابن فقیه صامغان را یکی از نواحی خراسان^۵ و یاقوت حموی آن را در حدود طبرستان می‌داند و می‌گوید اسم آن

۱- حموی، همان، ج ۱، ص ۵۲۵؛ صفی الدین بغدادی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲- حموی، همان، ج ۲، ص ۵۴۴.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۹.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۵.

۵- ابن فقیه، ص ۶۲۷.

به فارسی بمیان است،^۱ احتمال دارد همانند بسیاری از جاهای دیگر در قالب یک اسم بر مناطق مختلفی اطلاق شود مانند شهرهایی چون «آمل» که بزرگترین شهر طبرستان است و نیز آمل شهری در سوی غربی جیحون در سمت بخارا است.^۲ یا «ابهر» که نام سه جایگاه است.^۳ و مورخان در ضمن ثبت وقایع صامغان را در کنار شهرزور، حلوان، ماسبذان، مهرجان قذق و دینور آورده‌اند.^۴

۴- اربل و نواحی آن

«اربل از اعمال موصل است.»^۵ «شهری است میان زابین (= زاب بزرگ و زاب کوچک) که قلعه بسیار مستحکمی دارد چنانکه لشکر تاتار را به آن قلعه، ظفر حاصل نشدی و مسجد موسوم به کف در آنجا باشد. و سنگی در آن مسجد است که کف (کف دست و پا) انسانی در آن سنگ ظاهر است و اهل آن بلد در باب آن کف اقاویل مختلفه دارند.»^۶ «اربل دژهایی سر به فلک کشیده دارد که گردان در آنها جای گرفته‌اند.»^۷

۱- حموی، همان، ج ۳، ص ۳۹۰.

۲- حموی، برگزیده مشترک، ص ۱۸.

۳- همان، ص ۱۹.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۹، ص ۶۲۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۷۰۵؛ ابن خلدون، ج ۴، ص ۶۹۵.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۶- قزوینی، ص ۳۴۸.

۷- انصاری، ص ۴۰۱.

(الف) دشت

«شهرکی است در میان کوه‌های بین اربل و آذربایجان (از نواحی اربل) و تمامی مردمان آن گرد می‌باشند.»^۱

(ب) خُفتیان (خفتیذکان)

«دو قلعه عظیم از اعمال اربل، یکی از آنها در مراغه که به آن خفتیان زرزاری گویند بر روی قله کوهی است و در زیر آن نهری عظیم جاریست و نیز بازار و وادی بزرگ در تحت آن قرار دارند. و دیگری خفتیان سرخاب بن بدر در راه شهرزور از اربل است و آن بزرگتر از اولیست و در کتاب‌ها آن را به صورت خفتیذکان می‌نویسند و این اسم برای اسم دو قلعه مذکور صحیح تر است.»^۲

(ج) باکلبا

یاقوت می‌گوید: «از روستاهای اربل است که دوست فقیه من ابو عبیدالله الحسین بن شروین بن ابی بشر الجلالی الباکلبی از آن است و جلالی نام قبیله ای از کُردان است.»^۳

(د) تل هفتون

«شهرکی است از نواحی اربل و قافله‌های که قصد دارند که از اربل به آذربایجان بروند، در روز دوم در تل هفتون اقامت می‌کنند و آن در وسط کوهستان است و در آن بازاری پر خیر و برکت و

۱- حموی، برگزیده مشترک، ص ۸۶

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۲۸.

بزرگ وجود دارد و در کنار آن تپه ای بلند وجود دارد که بیشتر خانه‌های اهل آن در آنجاست گویی که آن قلعه ای است و در آن نه‌ری جاریست و مردمان آنجا کلاً کرد هستند.^۱

ه) بیت النار

«روستایی است بسیار بزرگ از روستاهای اربل در سمت موصل که بین آن و موصل هشت میل است.»^۲

و) کفرعزّا

«روستایی از روستاهای اربل که بین آن و زاب کوچک قرار گرفته و قاضی اربل به آن منسوب است.»^۳

ز) ممدودآباد

«روستایی بزرگ نزدیک زاب بزرگ بین اربل و موصل و از اعمال اربل است.»^۴

هـ- المرج و قراه (= روستاهای آن)

«المرج از اعمال موصل به شمار می‌آید.»^۵ و «رستاقی بزرگ است که در آن شهری معروف به سوق الاحد (= یکشنبه بازار) وجود دارد و حضور کردان در آن مشهود است.»^۶

۱- همان، ج ۲، ص ۴۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۲۲.

۳- همان، ج ۴، ص ۴۷۰.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۹۷؛ صفی الدین، بغدادی، ج ۳، ص ۱۳۱۲.

۵- قدامه بن جعفر، ص ۱۷۵.

۶- ادریسی، ج ۲، ص ۶۵۹.

الف) خَلِيتَا

«نام روستایی بزرگ در شرق موصل از بخش‌های مرج در دامنه کوه است و دارای هوایی پاک با خاکی حاصلخیز است. مسجدی زیبا دارد با چشمه‌ای جوشان و سرد. درآمد باغ‌های آن ده درصدی و آن در همسایگی شوش است.»^۱

ب) نِيرَبَا

«روستایی بزرگ با باغ‌های فراوان در مشرق موصل که از نواحی استان مرج است.»^۲

۶- حَبْتُون

«یکی از نواحی موصل است.»^۳ که ادیسی آن را شهری زیبا و بارودار می‌داند.^۴ از جمله فقیهان مشهور گُرد در حبتون، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن الحسن معروف به ابن سریلا بوده است.^۵ بلاذری فتح حبتون را ضمن فتح دژهای کردان ذکر می‌کند.^۶ «حبتون کلمه‌ای اعجمی است و هیچ اصلی در زبان عربی ندارد.»^۷

۱- حموی، همان، ج ۲، ص ۳۸۱، صفی الدین بغدادی، ج ۱، ص ۴۷۷.

۲- حموی، همان، ج ۵، ص ۳۳۰.

۳- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

۴- ادیسی، ج ۲، ص ۶۵۸.

۵- شرف الدین ابن مستوفی، تاریخ اربل، ج ۱، تحقیق سامی صقار (عراق: دارالرشید للنشر ۱۹۸۰م) ص ۲۷۵.

۶- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۳.

۷- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۱.

۷- داسن

«از اعمال موصل است.»^۱ یاقوت می‌گوید: «کوهی عظیم در شمال موصل و در شرق دجله می‌باشد که در آن مردمانی بسیار از طوایف گرد که به آنها داسنی گویند، زندگی می‌کنند.»^۲

۸- باعذرا

«از اعمال موصل است.»^۳ در باعذرا دَیری وجود دارد که به آن دیر الکلب گویند؛ هر بیمار مبتلا به هاری که سگ وی را گزیده باشد به آنجا می‌برند و راهبان آنجا او را معالجه کرده شفا می‌یابد ولی اگر چهل روز بیشتر طول بکشد راهی برای نجات او ندارند.^۴ «باعذرا در ضمن فتح دژهای کردان ذکر شده است.»^۵

۹- بانهدرا : (باهدری)، (باهذری)

«از نواحی موصل است.»^۶ «بلاذری آن را در ضمن فتح دژهای کردان ذکر می‌کند.»^۷ ابن حوقل می‌نویسد: «باهدرا بزرگ بوده و زمین‌های زراعتی ارزشمند و نیز دارای درآمد و سود و تاسیسات

۱- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

۲- حموی، همان، ج ۲، ص ۴۳۲.

۳- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۳۰.

۵- بلاذری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۳۲۳.

۶- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

۷- بلاذری، همان، ص ۳۲۳.

عام المنفعه است.»^۱

۱۰- العقر

«قلعه‌ای مستحکم در جبال موصل که در شرق آن واقع و به عقر حمیدی مشهور است و اهل آن کردها هستند و طایفه ای از اهل علم در آن می‌باشند از آنها دوستم محمد بن فضلون بن ابی‌بکر بن حسین بن محمد عدوی، عقری، نحوی، لغوی، فقیه، متکلم و حکیم می‌باشد که دارای انواعی از فضل است و حدیث و ادب را از جماعتی از اهل علم شنیده است.»^۲

۱۱- الحیانه (الحنانه) (الحنابه)

«یکی از اعمال موصل است.»^۳ «بلاذری فتح آن را در ضمن فتح دژهای اکراد می‌آورد.^۴ یاقوت می‌گوید در غرب موصل واقع است.»^۵

۱۲- العمادیه (آشِب)

«از بزرگترین قلعه‌های هکاریه در سرزمین موصل است

۱- ابن حوقل، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- حموی، همان، ج ۴، ص ۱۳۶.

۳- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۳.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۱۰.

(عمادالدین) زنگی بن آق سنقر آن را خراب کرد و به جای آن عمادیه را در نزدیک آن ساخت و این عمادیه به او منسوب است.^۱ «قلعه آشپ از بزرگترین و محکمترین دژهای کردان هکاری بود که خانواده‌های آنان با اموالشان در آن بودند.»^۲ العمری می‌نویسد: «تعداد کردان هکاری که در بلاد عمادیه سکونت دارند چهار هزار جنگجو می‌باشند که امارت آن در دست دو امیر برادر است به نام امیر ابوبکر و امیر علی.»^۳

۱۳- حزه

«شهرکی نزدیک اربل از سرزمین موصل است.»^۴ «که یکی از توابع آن بانعائا می‌باشد.»^۵ «نصف‌های حزی که نوعی پارچه پنبه ای پست است به آنجا نسبت دارد. اول کسی که آن را ساخت اردشیر بن بابک بود.»^۶ طبری گوید: «حزه همان «بوذ اردشیر» است»^۷ و این اثر آن را «بودر اردشیر» می‌نامد^۸ و به وجود کردها در آن اشاره کرده است.^۹

۱- حموی، همان، ج ۱، ص ۵۴.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۹.

۳- العمری، ج ۳، ص ۲۷۰.

۴- حموی، همان، ج ۲، ص ۲۵۶.

۵- بلاذری، همان، ص ۳۲۳.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۶.

۷- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۱.

۸- ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۳۸۴.

۹- همان، ج ۷، ص ۵۴۰.

۱۴- الحسنيه

«یکی از نواحی موصل است»^۱ که «در شرق موصل با فاصله دو روز راه از آن، بین موصل و جزیره ابن عمر قرار گرفته است»^۲ «در این شهر رودی به نام خابور روان است و بر روی آن پلی است که از جهت بنا و بلندی از شگفت آورترین پل‌هایی است که در دنیا ساخته شده است»^۳ «از جمله کالاهایی که از حسنيه به شهرهای دیگر برده می شد، پنیر، کبک، جواجیق، ماست، خشکبار، کشمش، مویز و انجیر است»^۴ مورخان به وجود کردها در حسنيه اشاره کرده‌اند»^۵

۱۵- الشوش

«قلعه ای بسیار بزرگ نزدیک عقر الحمدیه از اعمال موصل که گفته شده است، بزرگتر و بلندتر از عقر است و لکن از لحاظ ارزش، کم ارزش‌تر از آن است»^۶ نویری آن را یکی از مهم‌ترین قلعه‌های اکراد حمیدی می‌داند»^۷

۱- ابو عبدالله مقدسی، ص ۵۴.

۲- حموی، همان، ج ۲، ص ۲۶۰.

۳- انصاری، ص ۳۰۰.

۴- ابو عبدالله مقدسی، ص ۱۴۵.

۵- ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۷، ص ۴۶۶؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲۱، ص ۷.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۲.

۷- نویری، ج ۲۷، ص ۹۰.

۱۶- الهکّاریّه

«از اعمال موصل است.»^۱ اما یاقوت آن را از جزیره ابن عمر می‌داند که کُردهایی موسوم به هکاری در آن ساکن هستند.^۲ از نواحی و قلاع الهکاریه می‌توان به قلعه آشپ^۳، قلعه الجلانیه^۴، قلعه جَلْصُوری^۵، حصن هرور^۶، قریه کوم^۷ و قریه جُوزه^۸ اشاره کرد.

۱۷- باجرمی (باجرمق)

«از نواحی موصل است.»^۹ یکی از نواحی باجرمق کوه شَعران است که به آن قنديل گویند و به فارسی تخت شیرویه که از آبادان‌ترین کوه‌هاست که در آن گلابی، انگور، انواع پرندگان و درختان بزرگ یافت می‌شود که این درختان را بریده به عراق می‌برند. برف زیادی در تابستان و زمستان آن را پوشانده است و چون از دقوفا خارج می‌شوی قسمتی از کوه در مجاور زاب کبیر ظاهر می‌شود.^{۱۰} علت نام گذاری قنديل به شعران کثرت درختان آنجا می‌باشد.^{۱۱} از نواحی باجرمی می‌توان خنیاسابور، دقوفا و

۱- ابن مستوفی، ج ۱، ص ۱۱۷؛ العمری، ج ۸، ص ۱۸۲.

۲- حموی، همان، ج ۵، ص ۴۰۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۵۴.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۵۴.

۶- همان، ج ۵، ص ۴۰۴.

۷- همان، ج ۲، ص ۵۳۰.

۸- همان، ج ۲، ص ۱۸۴.

۹- ابن فقیه، ج ۱، ص ۱۷۹.

۱۰- همان، ص ۱۷۹؛ حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۴۹.

۱۱- ابن فقیه، ص ۱۷۹.

خانینجار را نام برد.^۱ ابن اثیر به وجود کردها در دقوقا اشاره کرده است.^۲

۱۸- سنجار

قزوینی می‌نویسد: «شهری است مشهور از ولایات جزیره؛ نزدیک موصل و نصیبین. در کنار کوه بلندی واقع است. آب و هوای بسیار خوبی دارد و عمارات عالی در آن شهر بنا نهاده‌اند و آب جاری در همه خانه‌ها می‌باشد و در صفا و لطافت حمامات که در آن ولایت است سعی بسیار کرده‌اند. احمد همدانی گوید که کشتی نوح علیه السلام بعد از شش ماه و هشت روز به کوهی که نزدیک سنجار است کله زده حضرت علیه السلام دانست که آب در کار نقصان است پس حضرت آن کوه را مبارک شمردند. بدان سبب شهر سنجار در نهایت حسن و خوبی در دامن آن کوه واقع شده است.»^۳ ابن بطوطه سنجار را از جهت فراوانی آب و باغ به دمشق شبیه می‌داند و می‌گوید: «مردم سنجار گرد هستند و به شجاعت و کرم موصوفند.»^۴ و هروی نیز علت نام گذاری به سنجار را نام بانی آن می‌داند که سنجار بن مالک بن الذعر بوده است.^۵ فاصله سنجار تا

۱- ابن خردادبه، ص ۹۴.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۴۹۱.

۳- قزوینی، ص ۴۶۲ - ۴۶۳.

۴- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۵.

۵- ابوالحسن علی بن ابوبکر هروی. الاشارات الی معرفه الزیارات. تحقیق دکتر علی عمر (قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة، چاپ اول، ۱۴۲۳ق) ص ۶۰.

موصل سه روز راه است.^۱

۱۹- نصیبین

«شهریست بزرگ با نهرهای بسیار و باغ و بوستانات و نهر عظیم هرماس در آن است که بر آن پلهایی است رومی و کهن از سنگ.»^۲ قزوینی می‌گوید: «که چهل هزار قطعه باغ در دور نصیبین می‌باشد. بیرون شهر در کمال خوبی است و داخل شهر، بسیار بد و هوایش بد است. و غربا را ناگوار و ناسازگار.»^۳

عقارب نصیبین بسیار مشهور هستند. تا آنجا که ابن فندق می‌گوید: «در نصیبین و شهرزور کژدم کشنده باشد چون ثعالبین مصر»^۴ و نیز حافظ ابرو می‌گوید: «احمد بن طیب سرخسی* در بعضی از کتب خود آورده است که انوشیروان شهر نصیبین را محاصره کرد و تمادی تمام یافت و فتح نمی‌شد و بعضی از حکما که ملازم او بودند گفتند طریق فتح این آن است که از قریه طیرانشاه که از قرای شهرزور است (و در آنجا) کژدم بسیار است.

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۲۰۴.

۳- قزوینی، ص ۵۴۲.

۴- علی بن زید البیهقی ابن فندق، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار (بی جا: کتابفروشی فروغی، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش) ص ۳۱.

* وی فیلسوفی بسیار آگاه به علم تاریخ، سیاست، ادب و فنون بود. در سرخس به دنیا آمد و استاد معتضد عباسی گردید و دارای تصانیفی بوده است و در سال ۲۸۶ق نیز به دست معتضد کشته شد. (زرکلی، ج ۱، ص ۲۰۵).

بفرمایید تا چند کوزه بزرگ پُر کژدم کنند و بیاورند و به عراده در این شهر اندازند. چنین کردند و کژدم بسیار در نصیبین متفرق شد. بسیاری از اهالی شهر را بگزید. بعضی بمردند. آن قوم بدین سبب در بلای عظیم افتادند و انوشیروان بدین حیل آن شهر فتح کرد.^۱ ابن بطوطه گوید: «نصیبین یک بیمارستان و دو مدرسه دارد و مردم آن به صلاح و دین داری و راستی و امانت مشهورند.»^۲ بنیامین به وجود یهودی‌ها در آن اشاره کرده است.^۳ یعقوبی می‌گوید: «اهل نصیبین قومی از ربیعۀ از بنی تغلب هستند.»^۴ ابن جبیر نیز به وجود کردها و غارت‌های آنان از موصل تا نصیبین و تا شهر دینصر اشاره کرده و گفته که «مساکن آنها در کوه‌های بلند، نزدیک این شهرهای مذکور است.»^۵

«یکی از اعمال نصیبین طور عبدین است در دل کوه مشرف بر آن که به کوه جودی متصل است و آن مرکز استان است.»^۶ «کوهی است که در آن بازماندگان ارمان‌ها که از سریانی‌ها بودند در آنجا ساکن هستند.»^۷

۱- حافظ ابرو، ج ۲، ص ۴۰-۴۱.

۲- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۵.

۳- بنیامین بن یونه تطیلی، رحله بنیامین تطیلی، ترجمه از عبری به عربی عزرا حداد، تحقیق دکتر عبدالرحمن عبدالله الشیخ (ابوظبی: المجمع الثقافی، چاپ اول، ۲۰۰۲م) ص ۲۸۵.

۴- یعقوبی، البلدان، ص ۲۰۴.

۵- ابن جبیر، ص ۱۹۳.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۸.

۷- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۴۹.

۲۰- دارا

«نام شهری است در دامنه کوهی بین نصیبین و ماردین و اردوگاه دارا بن دارا بن شاه قباد در آنجا بود. هنگامی که اسکندر بن فیلفوس مقدونی به او رسید، دارا را کشت و با دخترش ازدواج کرد و در جای اردوگاهش شهری ساخت و اسم آن را دارا گذاشت.»^۱ اما ابن عدیم سازنده آن را خود دارا می‌داند.^۲ مقدسی گوید: «ساختمان‌های دارا از سنگ سیاه و آهک است.»^۳ ابن جبیر به وجود گُردها و غارتگری‌های آنان در آن مناطق یعنی از موصل تا نصیبین و تا شهر دنیصر اشاره کرده است که دارا را هم شامل می‌شود.^۴

۲۱- دَنیصر (دنیسر)

یاقوت می‌گوید: «دنیسر شهریست بزرگ و مشهور از نواحی جزیره، نزدیک ماردین که دو فرسخ با هم فاصله دارند. اسم دیگری نیز دارد که به آن قوچ حصار گویند. من آن را در کودکی دیده‌ام که روستایی شده بود سپس حدود سی سال بعد آن را به صورت شهری بی نظیر دیدم که بزرگ و پر جمعیت شده بود و بازارهایی بزرگ داشت. در اینجا رودخانه ای نیست و مردم از آب شیرین و گوارای چاه‌هایش می‌نوشتند زمینش سنگزار و هوایش خوش است.»^۵

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲- ابن عدیم، ج ۴، ۱۵۹۸.

۳- مقدسی، ابوعبدالله، ص ۱۴۰.

۴- ابن جبیر، ص ۱۹۳.

۵- حموی، همان، ج ۲، ص ۴۷۸.

«قوچ حصار لغتی ترکی می باشد یعنی حصاری وسیع و بزرگ.»^۱
ابن جبیر به وجود کردها در آن اشاره کرده است.^۲

۲۲- ماردین

حافظ ابرو می نویسد: «ماردین شهری است از شهرهای جزیره و قلعه ای دارد بر کوه. از روی زمین تا به ذروه آن کوه گویند دو فرسنگ باشد. که یک راه باریک بیش ندارد و بر بالای کوه چشمه آب به قوت و در روی زمین مثل آن قلعه ای هیچ جانسان نمی دهند و در آن کوه ماران گزنده مهلک باشند و سنگ آبگینه خوب در آن کوه هست.»^۳ قزوینی گوید: «یک طرف او دنیستر و طرف دیگر او، نصیبین. طرف دیگرش دارا و طرف دیگرش محل بیرون آمدن کشتی است.»^۴ ابن بطوطه نیز می نویسد: «ماردین یکی از بهترین و مستحکم ترین شهرهای اسلام است که دارای بازارهایی نیکوست و پارچه ماردینی که از پشم معروف مرعزی بافته می شود ساخته آنجاست.»^۵ ابن اثیر،^۶ ابن فضل الله العمری^۷ و ابن خلدون^۸ به وجود

۱- عبدالله بن حسین سویی بغدادی، النفخه المسکيه فی الرحلة المکیه. تحقیق عماد عبدالسلام رثوف (ابوظبی: المجمع الثقافي، ۱۴۲۴ق) ص ۱۱۵.

۲- ابن جبیر، ص ۱۹۳.

۳- حافظ ابرو، ج ۲، ص ۳۹.

۴- قزوینی، ص ۳۱۶.

۵- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۶.

۶- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

۷- العمری، ج ۳، ص ۲۵۹.

۸- ابن خلدون، ج ۵، ص ۲۴۸.

گردها در ماردین اشاره کرده‌اند.

۲۳- ثمانین

«کشتی نوح بعد از ۱۹۲ روز بر کوه جودی ایستاد»،^۱ «هنگامی که نوح از کشتی بیرون آمد روستایی ساخت و آن را ثمانین نام نهاد»^۲ و «این اولین روستایی است که در زمین بنا شد و علت نام گذاری آن به ثمانین این است که اهل کشتی هشتاد نفر بودند»،^۳ «ثمانین در پای کوه جودی است»^۴ که مسعودی به وجود گردها در جودی اشاره کرده است.^۵

۲۴- جزیره ابن عمر

«شهریست در شمال موصل که بینشان سه روز راه است»^۶ «علت نام گذاری آن به جزیره این است که دجله آن را احاطه کرده است»^۷

یاقوت حموی می‌گوید: «گمان می‌کنم نخستین کسی که آنجا را

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۲.

۲- ابو عبد الله مقدسی، ص ۱۳۹.

۳- سبط بن العجمی الحلبي، كنوز الذهب فی تاریخ حلب، ج ۲، تحقیق شوقی شعبت و فالح البكور (حلب: دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق) ص ۴۲.

۴- حافظ ابرو، ج ۲، ص ۳۴.

۵- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۶- حموی، همان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۷- ابن خلكان، ج ۴، ص ۱۴۳.

نوسازی کرد حسن بن عمر خطاب تغلبی باشد که همسری در جزیره داشت و این در سال ۲۵۰ ق بود. دجله گرداگرد جزیره را مانند هلال گرفته بود مگر در یک ناحیه. بنابراین، او خندقی در آنجا (بین دو سر هلال) کند و آب را در آن به جریان انداخت و آسیابی در آنجا قرار داد و با این خندق آب گرداگرد جزیره را فرا گرفت.^۱

ابن شداد می گوید: «به نظر من قبل از اینکه ابن عمر (= حسن بن عمر بن خطاب تغلبی) این جزیره را بعد از سال ۲۰۰ ق در ایام مأمون بنا کند قبلاً به جزیره الاکراد مشهور بوده است.»^۲

ابن بطوطه ساکنان آن را مردمانی دانشمند و غریب نواز توصیف می کند.^۳

ابن حوقل می نویسد: «جزیره ابن عمر شهری کوچک و بارودار که دارای درختان، میوه ها، آب ها، اماکن عمومی و کشتزارها می باشد معرفی می کند.»^۴

۲۵- رَوَزان

«استانی زیبا بین جبال ارمنیه و بین اخلاط و آذربایجان و دیاربکر و موصل و اهل آن ارمنی و نیز طوایفی از اکراد در

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۸.

۲- ابن شداد، ص ۲۰۶ و ۲۶۷.

۳- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۸۴.

۴- ابن حوقل، ج ۱، ص ۲۲۴.

آنجا ساکنند.^۱

ابن اثیر می گوید: «اتابک عمادالدین سرداری فرستاد که قلعه‌های شعبانی، فرح، کوشر، زعفران، القی، نیروه را که از قلاع مهرانیه محسوب می‌شدند، بگیرد. او هم آنها را محاصره کرد و به تصرف در آورد. بنابراین، امور نواحی جبل و زوزان آرامش یافت و رعایا از دست گُردها آسوده شدند، اما مابقی قلعه‌های هکاریه مانند جل صورا، هرور، ملاسی، مابرما، باخوخا، باکزا و نسباس را قراجیه، صاحب قلعه عمادیه سال‌ها پس از کشته شدن عمادالدین زنگی فتح کرد.^۲»

۲- دیاربکر

آمد

قزوینی می‌نویسد: «آمد شهری است حصین از سنگ ساخته شده در میان ولایت جزیره در بالای بلندی، و دجله محیط است به این شهر به شکل هلال. چشمه‌ها و چاه‌ها در میان این شهر می‌باشد در عمق یک ذراع و درخت و زراعت بسیار دارد.»^۳ مقدسی آمد را مرکز دیاربکر می‌داند^۴ و می‌گوید: «من امروز در شهرهای مسلمانان

۱- حموی، همان، ج ۳، ص ۱۵۸.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۱۵.

۳- قزوینی، ص ۵۶۹.

۴- ابو عبدالله مقدسی، ص ۱۳۷.

شهری مستحکم تر و مرزی استوارتر از آن نمی‌شناسم.»^۱ «چهار دروازه بر این شهرستان است همه آهن، بی چوب هر یکی روی به جهتی از جهات عالم، شرقی را باب الدجله گویند؛ غربی را باب الروم؛ شمال را باب الارمن؛ جنوبی را باب التل.»^۲ ابن حوقل،^۳ ابن خلدون^۴ و ابن العبری^۵ به وجود کردها در آمد اشاره کرده‌اند.

مِیافارقین

«میافارقین معرب اسم من فارکین است گویند میا نام سازنده آن شهر و فارقین نام خود شهر است.»^۶ مقدسی آن را شهری نیکو و مستحکم می‌داند.^۷ یاقوت حموی به وجود کردهای شامی در آن اشاره کرده است.^۸ ابن اثیر نیز در سخن از آغاز دولت بنی مروان می‌گوید: «اهالی میافارقین قصد دستگیری ابن مروان نمودند و از یاران او کشتند. او تا روز عید خویشتن داری کرد که در آن روز مردم به سوی مصلی رفته از شهر خارج شدند همین که در صحرا

۱- همان، ص ۱۴۰.

۲- ناصر خسرو، ص ۱۳.

۳- ابن حوقل، ج ۲، ص ۳۷۰.

۴- ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۱۰ - ۴۱۲.

۵- غریفوروس ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی (بیسروت: دارالشرق، چاپ دوم، ۱۹۹۲م) ص ۲۴۷.

۶- انصاری، ص ۳۰۱.

۷- ابو عبدالله مقدسی، ص ۱۴۰.

۸- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۶.

جمعشان کامل شد. او خود را به شهر رساند و شیخ بلد را که نامش اباصقر بود گرفت و از روی بارو به زیرانداخت. و کسانی که با او بودند دستگیر کرد و کردها لباس مردمان را که خارج شهر بودند گرفتند و دروازه‌های شهر را به رویشان بستند و به اهل شهر گفتند هر جا که خواهند بروند، و مردم شهر نتوانستند داخل شهر شوند پس هر کدام به راهی رفتند.^۱ از این دو روایت یکی کردان شامی و دیگری تسلط کردن بر میافارقین و اخراج اهل آن توسط آنان شاید نشانگر آن باشد که کردها آنجا را تصاحب کرده‌اند نه آنکه از قدیم الایام شهر آنان باشد.

حصن کیفا

یاقوت حموی گوید: «آن را کیا نیز می‌گویند و گمان کنم که واژه ای ارمنیست و آن شهرک و قلعه ای بزرگ مشرف بر دجله میان آمد و جزیره ابن عمر در دیاربکر است که در دو کرانه دجله قرار دارد و میان آن دو پلی بوده است و من در میان شهرها از آن بزرگتر ندیده‌ام.»^۲ «انصاری حصن کیفا را از شگفت‌انگیزترین دژهای گیتی به شمار می‌آورد.»^۳ ابن اثیر و ابن خلدون به وجود کردها در حصن کیفا اشاره کرده‌اند با استناد به اینکه اهل باذ

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۷۲.

۲- حموی، همان، ج ۲، ص ۲۶۵.

۳- انصاری، ص ۳۰۱.

الکردی که از اکراد حمیدیه بود در حصن کیفا ساکن بودند^۱ و شرف‌خان بدلیسی نیز به وجود طوایفی چون مهرانی که از اکرادند، اشاره می‌کند.^۲

حصن طالب

«قلعه ای مشهور نزدیک حصن کیفا که در آن کردانی می‌زیستند و آنان را جوبیه می‌خواندند، سپس قرا ارسلان بن داود بن سقمان که مالک حصن کیفا بود پس از سال ۵۶۰ ق بر آنان غلبه یافت.»^۳

قلعه شاتان

«قرا ارسلان صاحب حصن کیفا آن قلعه را که از آن طایفه اکراد جوبیه بود گرفت و خراب کرد و ولایت آن را به حصن طالب اضافه کرد.»^۴

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۷۱؛ ابن خلدون، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲- بدلیسی، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۶۵.

۴- ابن اثیر، همان، ج ۱۱، ۲۸۰؛ العمری، ج ۲۷، ص ۷۴.

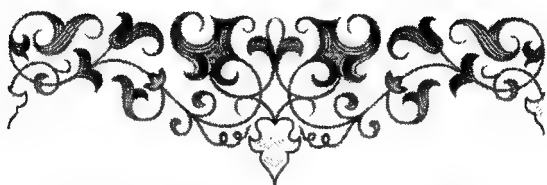


بخش سوم: اوضاع دینی و سیاسی مناطق گُردنشین پیش از ورود مسلمین

مقدمه

در این بخش که به دو فصل تقسیم شده، ابتدا به اوضاع دینی مناطق گُردنشین قبل از ورود مسلمین پرداخته شده است. مهمترین ادیانی که گُردها زمانی پیرو آن بوده‌اند عبارتند از صابئی، زردشتی، مزدکی، یهودی و مسیحی. در این فصل نگارنده با تکیه بر منابع اصلی به وجود ادیان مختلف در مناطق گُردنشین اشاره می‌کند تا این ذهنیت را که گُردها تنها بر آیین زردشتی بوده‌اند، تغییر دهد.

در فصل دوم نیز به اوضاع سیاسی مناطق گُردنشین قبل از ورود مسلمین پرداخته شده است، بدین خاطر که بدون آگاهی از اوضاع سیاسی مناطق گُردنشین قبل از اسلام، نمی‌توان آنچنان که باید و شاید به بررسی وقایع بعدی و نتیجه گیری در مورد آن پرداخت.



فصل اول: اوضاع دینی مناطق گردنشین پیش از ورود مسلمین

الف) آیین صابئی

در قرآن کریم آیاتی درمورد صابئین ذکر گردیده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ﴾ ﴿٦٢﴾ بقره/ ٦٢

«در حقیقت کسانی که ایمان آورده و کسانی که یهودی شده‌اند و ترسایان و صابئان هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد.»

در سوره‌های مائده^۱ و حج^۲ نیز نام صابئین آمده است. ابن کثیر در تفسیر آیه ۶۲ سوره بقره اقوال مختلفی در مورد صابئان می‌آورد که عبارتند از:

۱- صابئین قومی بین مجوس و یهود و نصاری هستند و دینی ندارند.

۱- مائده، ۶۹.

۲- حج، ۱۷.

۲- صابئین فرقه‌ای از اهل کتاب هستند که زبور را می‌خوانند به همین خاطر ابوحنیفه و اسحاق می‌گویند اشکالی ندارد اگر ذبائح آنان را خورد و با زنانشان ازدواج کرد.

۳- آنان قومی هستند که ملائکه را عبادت می‌کنند و زبور را خوانده و به سوی قبله نماز می‌گذارند.

۴- آنان قومی هستند در اطراف عراق در کوئی که به تمام پیامبران ایمان دارند و هر سال سی روز روزه می‌گیرند و هر روز پنج نماز به سوی یمن می‌خوانند.

۵- آنان کسانی هستند که خداوند را به یکتایی می‌شناسند و اما شریعتی ندارند که به آن عمل کنند و نیز کفری انجام نمی‌دهند.

۶- آنان اهل دینی از ادیانند که در جزیره موصل ساکنند و می‌گویند لا اله الا الله اما عمل و کتاب و پیامبری ندارند بجز اینکه می‌گویند لا اله الا الله و به هیچ پیامبری ایمان ندارند. به همین خاطر بود که مشرکان به پیامبر ﷺ و اصحاب وی می‌گفتند این صابئین خود را به آنان شبیه می‌کنند یعنی در قول لا اله الا الله.

در این مورد که مشرکان پیامبر را صابئی خوانده‌اند منابع ذیل نیز اشاره کرده‌اند؛ از جمله شذرات الذهب،^۱ السیره النبویه،^۲ سبل

۱- حنبلی، ج ۴، ص ۴۳۹.

۲- عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الایبار و عبدالحفیظ شبلی (بیروت: دارالمعرفه، بی تا) ص ۴۴۷. ←

الهدی،^۱ الاستیعاب^۲ و سیرت رسول الله.^۳

۷- آنان قومی هستند که دینشان به دین نصارا شبیه است جز اینکه قبله آنها به سوی جنوب است گمان می کنند که آنها بر دین نوح عليه السلام هستند.

۸- آنان قومی هستند که دینشان ترکیبی بین دین یهود و مجوس است که نه ذبایحشان خورده می شود و نه می توان با زنانشان ازدواج کرد.

۹- آنان قومی هستند که ستارگان را عبادت می کنند به این معنی که خداوند ستارگان را قبله ای برای عبادت و دعا قرار داده است. یعنی خداوند تدبیر این جهان را به آنان وا گذاشته است. که این عقیده منسوب به کشرانین است کسانی که ابراهیم خلیل به سوی آنان رفت تا قول آنان را باطل گرداند.

۱۰- آنان کسانی هستند که بر دین یهود، نصارا و مجوس و مشرکین نیستند بلکه اهل فطرت هستند و بر آن باقی مانده اند و دینی بر آنها مقرر نشده که از آن تبعیت کنند.^۴

→ ۱- محمد بن یوسف صالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۲، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۳ م) ص ۳۷۱.

۲- ابو عمر یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب. ج ۳، تحقیق علی محمد البجاوی (بیروت: دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م) ص ۱۳۰۱.

۳- رفیع الدین اسحاق قاضی ابرقوه، سیرت رسول الله، ج ۱، تحقیق اصغر مهدوی (تهران: خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ش) ص ۳۳۱.

۴- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۷.

۱۱- ابن عماد حنبلی نیز می گوید: «صابئین ملت ادریس عليه السلام می باشند»^۱ و سیوطی نیز می گوید: «ملت ادریس عليه السلام بر دین صابئی بودند که توحید خداوند و پاکی و نماز و روزه از عبادات آنها بود.»^۲ طبری نیز در تفسیر خود یکی از روایت هایی که می آورد آن است که، «صابئان طایفه ای از اهل کتابند.» و در ادامه در روایتی دیگر آنان را قومی می داند که «ملائکه را عبادت می کنند و به سوی قبله نماز می خوانند و زیور را قرائت می کنند.»^۳ ابن قیم نیز می گوید: «طوایفی از آنان ماه رمضان را روزه می گیرند و در نمازهایشان به سوی کعبه نماز می خوانند و مکه را گرامی می دارند و نیز آنچه از بستگان که نمی توان به نکاح در آورد را همچون مسلمین حرام می دانند.»^۴

مسعودی در التنبیه و الاشراف می گوید: «ایرانیان قبل از آنکه بر آیین زردشت درآیند پیرو دین حنیف که همان صابئان هستند، بودند.»^۵ و مؤلف تاریخ سیستان نیز در ذکر طریق و آیین اهل سیستان می نویسد: «طریقی که مردم سیستان داشتند در قدیم تا

۱- حنبلی، ج ۴، ص ۴۳۹.

۲- جلال الدین سیوطی، حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهرة، ج ۱ (بیروت: چاپ اول، ۱۴۱۸ق) ص ۳۱.

۳- محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی التأویل القرآن، ج ۲، تحقیق احمد محمد شاکر (بی جا: موسسه الرساله، چاپ اول ۱۴۲۰ق/ ۲۰۰۰م) ص ۱۴۷.

۴- محمد بن ابی بکر ابن قیم، اغاثه اللهفان من مصادد الشیطان، ج ۲، تحقیق محمد حامد الفقی (بیروت: دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۳۵۹ش/ ۱۹۷۵م) ص ۲۵۰.

۵- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۷۹.

اسلام آورده شد گرشاسب و نبیره گان او تا فرامرز بن رستم همه بر آن طریقت بودند که آدم علیه السلام آورده بود، بامداد و به وقت زوال و شبانگاه نماز کردند و پرستش ایزد تعالی، و دیگر بهمه اوقات که به شغل دنیایی اندک و بسیار خواستندی شد پیشتر نماز کردند، پس از آن بدان شغل رفتندی، و زنا و لواطه و دزدی و خون ناحق میانشان حرام بود، و مردار نخوردندی و تا ذبیحت نکردندی آنچه حلالست اکنون خودنآن نخوردندی، و صدقه بسیار دادندی و همیشه میزبان بودند و مهمان را نیکو داشتندی و این همه از جمله فرایض داشتندی بر خویشان، دختر و خواهر و مادر بزنی نکردندی و پیکار که میان رستم و اسفندیار افتاد سبب آن بود که چون زردشت بیرون آمد و دین مزدسینان آورد، رستم آن را منکر شد و نپذیرفت و بدان سبب از پادشاه گشتاسب سر کشید و هرگز ملازمت تخت نکرد، و چون گشتاسب را جاماسب گفته بود که مرگ اسفندیار به دست رستم خواهد بود و گشتاسب از اسفندیار ترس داشت، او را به جنگ رستم فرستاد، تا اسفندیار کشته شد.^۱

شاید طریقتی که نویسنده تاریخ سیستان ذکر می کند همان طریقت صابئی باشد چرا که مسعودی نیز همانطور که ذکر شد دین ایرانیان قبل از زردشت را صابئی می داند.

۱- مولف مجهول، تاریخ سیستان، تحقیق ملک الشعراء بهار (تهران: کلاله خاور، چاپ دوم،

از روایات گوناگونی که در سطور پیش از خاطر گذشت، شاید بتوان این گونه نتیجه گرفت که صابئیان قومی هستند که به توحید نبوت و معاد قائل بودند و به مرور زمان همچون ادیان یهودی، مسیحی و مجوسی به شرک و عبادت برای غیر الله گرایش پیدا کردند. اما اینکه آیا قوم کُرد بر دین صابئی بوده‌اند یا نه باید گفت: همچنان که در روایات پیشین بدان اشاره شد ایرانیان قبل از اینکه به دین زردشت در آیند بر آیین صابئی بوده‌اند.^۱ حتی روایات حاکی از آنند که پادشاهان پیش از گشتاسب نیز بر آن آیین بوده‌اند.^۲ قطعاً عمومیت آیین صابئی در میان مردمان و پادشاهان قبل از گشتاسب در ایران نشان از این می‌دهد که کردها نیز همچون سایر مردم ایران زمانی بر این آیین بوده‌اند. و مورخانی چون طبری^۳ و ابن کثیر^۴ نیز به وجود آیین صابئی در موصل و ابن خلدون^۵ فراتر از آن به وجود آیین صابئی در اقلیم جزیره اشاره کرده است. و همچنان که در فصل دوم در جغرافیای مناطق کُردنشین اشاره شد در مناطق موصل و جزیره که طبری، ابن کثیر و ابن خلدون به وجود آیین صابئی در آنجا اشاره کرده‌اند، کردها نیز سکونت داشته‌اند. بنابراین می‌توان گفت عمومیت آیین صابئی قبل از آیین زردشت

۱- مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۷۹؛ گردیزی، ص ۵۱.

۲- مولف مجهول، همان، ص ۳۳-۳۴.

۳- طبری، جامع البیان، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴- ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۸۶.

۵- ابن خلدون، ج ۲، ص ۷۹.

و اشاره مورخان به وجود این آیین در مناطق کُردنشین نشان از آن دارد که کُردها در دوره ای از زندگانی خود بر آیین و مسلک صابئی بوده‌اند.

ب) آیین زردشتی

۱- ظهور زردشت و آیین وی

مسعودی می‌نویسد: «روایت مشهور در مورد زردشت این است که وی زرادشت بن اسبیمان، اهل آذربایجان بوده است.^۱ بلاذری،^۲ ابن فقیه،^۳ گردیزی^۴ و یاقوت حموی^۵ نیز روایت ظهور وی در آذربایجان را نقل کرده‌اند.

اما مورخان روایت دیگری در مورد زردشت از اهل کتاب نقل کرده‌اند که زردشت اهل فلسطین و شاگرد یا خدمتکار بعضی از شاگردان ارمیای نبی (= پیامبر بنی اسرائیل) بوده است که عاقبت به ارمیا خیانت و دروغ بست، ارمیا نیز وی را نفرین کرد که در نتیجه آن زردشت به بیماری پیری یا برص مبتلا شد. سپس به سوی آذربایجان رفت و دین مجوسی را بنیان نهاد.^۶

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۲.

۳- ابن فقیه، ص ۵۸۲.

۴- گردیزی، ص ۵۱.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۵۹.

۶- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۵۴۰؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۸۵؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۴۲-۴۳؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰.

اما منابع در اینکه زردشت به سوی بلخ رفت و بهشتاسب (= بهشتاسف، گشتاسب، گشتاسف، کشتاسف) بن لهراسب را به سوی خویش دعوت کرد و او دین وی را پذیرفت، متفقند.^۱ علت رفتن زردشت از آذربایجان را ابن اثیر قبول نکردن دعوت وی از سوی مردم آذربایجان و شهرهای دیگر می‌داند.^۲ زردشت کتابی به نام اوستا داشته است که ابن اثیر درباره آن می‌نویسد: «علوم مختلفی چون ریاضیات، احکام نجوم، پزشکی و غیر آن از اخبار قرون گذشته و کتب پیامبران در آن وجود داشت. وی در کتابش نوشته به اوستا تمسک جوید تا زمانی که صاحب شتر قرمز یعنی محمد ﷺ می‌آید و آن هزار و هشتصد سال دیگر می‌باشد.»^۳

شهرستانی نیز می‌نویسد: «دین او عبادت خداوند، کفر به شیطان، امر به معروف و نهی از منکر و دروی از خبائث بود.»^۴ استاد طباطبایی در تفسیر آیه ۱۷ سوره حج :

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّٰنِئِينَ وَالنَّصِرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُم يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (۱۷)

۱- طبری، همان، ج ۱، ص ۵۴۰؛ گردیزی، ص ۵۰؛ ابن قتیبہ دینوری، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه (القاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب، چاپ دوم، ۱۹۹۲م) ص ۶۵۲؛ منهج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، تحقیق عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳ش) ص ۱۴۴-۱۴۵؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲- ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳- همان.

۴- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، تحقیق محمد سید کیلانی (بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق) ص ۲۳۷.

می نویسد: «در آیه شریفه واژه مجوس با واو عطف به یهود و صابئین و نصاری معطوف شده و در ردیف اهل کتاب قرار گرفته است در حالی که مشرکان به وسیله اسم موصول (الذین) از اهل کتاب جدا شده‌اند و این خود نشان می‌دهد قرآن کریم، مغان را با بت پرستانی که شریعت و کتبی ندارند، همسان نمی‌شمارد.»^۱

ابن حزم نیز مجوس را اهل کتاب می‌داند.^۲ وی می‌نویسد: «کسان دیگر که بر این رأی می‌باشند عبارتند از علی بن ابیطالب، حذیفه، سعید بن مسیب، قتاده، ابو ثور و جمهور اصحاب اهل ظاهر.»^۳ «علی بن ابیطالب می‌گوید: من آگاه‌ترین مردم نسبت به مجوسم، آنان علمی داشتند که آن را تعلیم می‌دادند و نیز کتابی که آن را تدریس می‌کردند.»^۴

اما باید گفت که آیین زردشت به دو علت بسیار مهم دچار تحریف گشت یکی آنکه عامه مردم از تعلیم کتاب اوستا محروم بودند چرا که منابع از این خبر می‌دهند که «چون گشتاسب دین زردشت پذیرفت بفرمود تا آن کتاب اوستا را بر پوست‌های گاو

۱- مصطفی حسینی طباطبایی، آیین زردشت از دیدگاه ما (تهران: بی نا، ۱۳۸۴ش) ص ۳.

۲- علی بن احمد ابن حزم، المحلی، ج ۹ (بی جا: دارالکفر للطباعة و النشر و التوزیع، بی تا) ص ۴۴۸.

۳- علی بن احمد ابن حزم، الفصل فی الملل و الاحیاء و النحل، ج ۴ (القاهره: مکتبه الخانجی، بی تا) ص ۸.

۴- محمد بن ادريس شافعی، مسند الشافعی (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا) ص ۱۷۰؛ عبدالرحمن ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م) ص ۴۱۴؛ جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، ج ۴ (بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۳م) ص ۱۶۹.

پیراسته به زر نوشتند، و به حصار اصطخر بنهادند و خزینه ملوک عجم.^۱ و «هیربدها را بر آن گماشت و عامه را از تعلیم آن بازداشت»^۲ بنابراین با ممنوع کردن تعلیم عامه مردم از اوستا فقط هیربدان از آن آگاهی داشتند و سایر مردم از آموختن آن محروم بودند. گشتاسب با این کار خود در بازداشتن عامه مردم از تعلیم اوستا مقدمات تحریف و از بین رفتن کتاب اوستا را فراهم کرد چرا که علت دوم تحریف آیین زردشت سوزاندن کتب دینی ایرانیان توسط اسکندر مقدونی بود چرا که وی چنانکه نگارنده مجمل التواریخ می نویسد: «هر چه از کتب پارسیان بود، سوخت، و همه موبدان و عالمان را بفرمود کشتن و کس نماند که علمی بواجب بدانستی یا تاریخی نگاه داشتی اخبار و علوم منسوخ گشت و ناچیز»^۳

گردیزی نیز می نویسد: «اسکندر، عَلم‌های ایشان که مرایشان را هاربدان خوانند همه بکشت، و کتاب‌ها که اندر دین مغان و زردشتی بود همه بسوخت»^۴ طبری^۵، مسکویه^۶، ابن حزم^۷ و

۱- گردیزی، ص ۵۱.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۵۶۱؛ ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۶۰. خلدون، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- مولف مجهول، مجمل التواریخ، ص ۱۰.

۴- گردیزی، ص ۵۸.

۵- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۱، ص ۵۷۷.

۶- مسکویه، ج ۱، ص ۹۹.

۷- ابن حزم، الفصل، ج ۱، ص ۹۳.

بسیاری از مورخان دیگر نیز به این سوزاندن کتب اشاره کرده‌اند. خود زردشتیان نیز این سوزاندن را در کتب خود آورده‌اند که از جمله آنها هاشم رضی^۱ می باشد.

استاد طباطبایی از پورداود در دیباچه‌ی گات‌ها درباره پریشانی و تحریف اوستا نقل می‌کند: «به نامه مقدس ایرانیان در طی روزگاران، مصائب فراوان وارد آمد، اگر سخن پریشان به نظر رسید، باید از کشاکش روزگار گله نمود نه از سراینده و در جای دیگر می‌گوید اوستایی که در دست داریم، آن کتب مقدس قدیم نیست.»^۲ همچنانکه احکام و رسوم خرافی در آن وارد آمده است برای مثال در وندیداد به نقل از طباطبایی تکلیف زنی را که کودکی مُرده بزاید، چنین تعیین کرده است: «ای آفریننده جهان جسمانی و ای مقدس، بگو بدانم، نخستین خوراک و غذای این زن چه خواهد بود؟ اهورا مزدا پاسخ داد و گفت: این زن باید یک مقدار خاکستر آمیخته با شاش گاو به اندازه سه لقمه، شش لقمه یا نه لقمه میل کند.»^۳

۲- آیین زردشت در مناطق گردنشین

در مورد اینکه آیین زردشت چگونه در ایران رواج پیدا کرد و

۱- هاشم رضی، زرتشت پیامبر ایران باستان (تهران: انتشارات بهجت، چاپ هفتم، ۱۳۸۴)

ص ۱۹۵.

۲- طباطبایی، ص ۴.

۳- طباطبایی، ص ۱۲ - ۱۳.

مردمان از جمله کردها چگونه آن را پذیرفتند باید به نحوه رواج این آیین اشاره شود.

منابع نحوه رواج و گسترش دین زردشت را به اجبار می‌دانند و می‌گویند: «گشتاسف مردم را به پذیرفتن آن وادار کرد و بر اثر این اجبار کشتار زیادی در میان مملکتش به راه‌انداخت.»^۱ حتی نگارنده تاریخ سیستان جنگ میان رستم و اسفندیار را نپذیرفتن دین زردشت از سوی رستم می‌داند.^۲ که به کشته شدن اسفندیار پسر گشتاسب می‌انجامد.^۳ بعد از اسفندیار و مرگ رستم و بعد از او فرامرز بن رستم، «بهمن بن اسفندیار به کین خواستن پدر خویش بسیاری از مردم سیستان را بکشت و خانه‌های ایشان را ویران کرد و خزینه‌های رستم و سام که اندر هزار سال نهاده‌اند برداشت.»^۴

بر طبق این روایات آنچه بر ما روشن خواهد شد آن است که گشتاسب با اجبار شدید که در نتیجه آن اهل مملکتش را به خاک و خون کشاند دین زردشتی را در میان مردمانش رواج داد چرا که دین ایرانیان قبل از آن طبق روایت مورخان آیین صابئی بوده است و پس از او بهمین همان کاری را که جدش گشتاسب شروع کرده بود به طور کامل به انجام رساند تا قول معروف «الرعایا فی البلاد

۱- ابو حنیفه دینوری، ص ۲۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱، ص ۵۴۰؛ مسعودی، التنبیه الاشراف، ص ۷۹؛ ابن جوزی، ج ۱، ص ۴۱۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۲۵۹؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۴۳؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۹۰.

۲- مولف مجهول، تاریخ سیستان، ص ۳۳ - ۳۴.

۳- ابو حنیفه دینوری، ص ۲۵.

۴- گردیزی، ص ۵۴ - ۵۵.

علی ادیان ملوکهم^۱ بر آن زمان نیز صدق کند. بنابراین مردمان کُرد نیز که ابتدا از قبول آیین زردشت خودداری کرده بودند قطعاً بر اثر این فشار و اجبار به آیین زردشت گرویدند. اما باید گفت این اجبار و فشار را نمی‌توان به تمام مناطق کُردنشین تعمیم داد چرا که نگارنده معجم البلدان در وجه تسمیه دینور می‌نویسد: «اصل آن دیناوران بوده چرا که اهل آن برای قبول دین زردشت استقبال کرده‌اند.»^۲ اما باید گفت که مورخان تنها درباره دینور چنین گفته‌اند چرا که رشاد میران می‌نویسد: «آیین زردشت مدت زمانی طولانی نتوانست در میان ملت‌های کوهستانی و کوچ رو و نیمه کوچ رو که کُردها هم از آنان بودند، رواج پیدا کند. و زمانی هم در مناطق کُردنشین در دوره ساسانی رواج پیدا کرد که آیین مسیحی جای پای خود را در آنجا باز کرده بود. بدین خاطر نظر توفیق وهبی جای تأمل دارد: «که در سده‌های چهارم و پنجم میلادی قسمت زیادی از کُردهای غرب کوهستان زاگرس یعنی جزیره، بوتان، شرق کرکوک و کوهستان‌های جنوب شرقی آیین زردشتی نداشتند. بنابراین در این مدت کُردهای کوهستان زاگرس باید بیشتر از آیین زردشت دور مانده باشند.»^۳

۱- شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳- رشاد میران، ره‌وتی نایینی و نه‌ته‌وهیی له کوردستاندا (کوردستان: سه‌ننه‌ری برابه‌تی، چاپی دووهم، ۲۰۰۰م) ص ۲۸-۲۹ (=رشاد میران، روش آیین و ملیت در کردستان (کردستان: سنتی برایتی، چاپ دوم، ۲۰۰۰م) ص ۲۸-۲۹).

رشاد میران همچنانکه ذکر گردید نفوذ نکردن آیین زردشت را در میان کوچ نشینان می‌داند و همچنانکه خاطر نشان شد دینور که شهری بزرگ بود و از این آیین استقبال کرد. شاید بتوان نتیجه گرفت که گُردهای شهرنشین تا حدی آسانتر از گُردهای کوچ نشین آیین زردشت را پذیرفته باشند. چرا که آثار، بقایا و نقوشی که در طاق بستان کرمانشاه و وجود آتشگاهی در پاوه نشان از نفوذ این آیین در مناطق گُردنشین دارد. یاقوت حموی نیز به وجود هرابذه شهرزور^۱ و قریه بزرگ بیت النار^۲ (= آتشکده) در اربیل اشاره می‌کند که نشانی دیگر از وجود آیین زردشت در این مناطق می‌باشد.

(ج) آیین مزدک

۱- ظهور مزدک

منابع نام پدر او را «بامداد»،^۳ «بامدادان»،^۴ «فامارد»^۵ و «ماردا»^۶ نوشته‌اند. طبری او را اهل مذریه^۷ (= مدریه) می‌داند. کرسیتین سن می‌نویسد: «شاید منظور مازرایا باشد که در ساحل

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۵؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۸.

۲- حموی، همان، ج ۱، ص ۵۲۲.

۳- طبری، همان، ج ۲، ص ۹۹؛ گردیزی، ص ۸۰.

۴- مولف مجهول، مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۳.

۵- مسکویه، ج ۱، ص ۱۸۰.

۶- ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۰۷.

۷- طبری، همان، ج ۲، ص ۹۹.

شرق دجله، مکان فعلی قوط الاماره (= کوت العماره) واقع بوده است.^۱
منابع در اینکه مزدک در زمان قباد ساسانی ظهور کرده است متفق القولند.^۲

مزدک موبد^۳ یا موبد موبدان^۴ بود و در دوره ای قرار داشت که اوضاع زمانه آشفته بود. دکتر زرین کوب می نویسد: «در واقع مقارن جلوس قباد طبقات عامه به سبب کشتارها، غارت ها و گرانی هایی که به دنبال اشغال کشور به وسیله هیاطله پیش آمده بود از نجبا و غلبه آنها به شدت ناراضی بودند، خود شاه هم به خاطر رخوت و غرور فوق العاده نجبا که احیاناً با قدرت سلطنت هم از در معارضه در می آمدند از آنها نارضایتی داشت. در چنین احوالی هم چنانکه بعضی محققان به درستی خاطر نشان کرده اند نهضت اشتراکی به آسانی می توانست ریشه بگیرد خاصه که پادشاه تازه هم به علت ناخرسندی هایی که از نجباداشت از مزدک که بانی این نهضت بود به جانبداری برخاست. به هر حال قباد، چون دوست نداشت نسبت به کسانی که او را بر تخت نشانده بودند مطیع و منقاد باشد از

- ۱- کریستن سن، ص ۲۴۶؛ گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان (تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۳ ش) ص ۲۸.
- ۲- طبری، همان، ج ۲، ص ۹۲؛ ابوحنیفه دینوری، ص ۶۵؛ ابی الحسین محمد الملطی، التنبيه و الرد علی الاهواء و البدع، تحقیق محمدزاهد بن الحسن الکوثری (قاهره: مکتبه الزهری للتراث، چاپ دوم، ۱۹۷۷ م) ص ۹۹؛ محمد ابن حبیب بغدادی، المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیر (بیروت: دارالافاق الجدیده، بی تا) ص ۳۶۲؛ ابن اثیر، اللباب فی تهذیب الانساب ج ۱، ص ۴۳۶.
- ۳- مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۸۸؛ ابن قیم، اغاثة اللهفان، ج ۲، ص ۲۴۷.
- ۴- مولف مجهول، همان، ص ۷۳.

ظهور مزدک استفاده کرد و برای فرو نشاندن پاره ای ناخرسندی‌ها نسبت به آیین جدید اظهار علاقه کرد. این اظهار علاقه پادشاه، به مزدک و یارانش اجازه داد تا در توزیع ثروت و در بنای خانواده پیشنهادهای خود را چنان شکل انقلابی ببخشد که نجبا و اعیان در مقابل توسعه نهضت تازه، ثروت و خانواده خود را در معرض تهدید قطعی ببابند.^۱

۲- عقیده مزدکی

همانطور که اشاره شد، مزدک خود موبد یا موبدِ موبدان بود. وی دین جدیدی نیاورد بلکه معتقد به تغییرات در آن بود چنانکه مسعودی معتقد بود: «مزدک موبد، ابستا، کتاب زردشت را تاویل می‌کرد و برایش باطنی برخلاف ظاهر می‌نهاد.»^۲ بلعمی نیز می‌نویسد: «مزدک ایشان (= مجوس) را هیچ شریعت نهاد مگر همان شریعت مغی و همان مادر و دختر حلال داشتن، مگر آنکه نکاح از زن برگرفت و ملک از خواسته برگرفت و گفت خدای جهان میان خلق راست نهاد، کس را کم و یا بیش نداد. چنان باید که همه کس به زنان و خواسته راست باشند. و هر که را خواسته بود نتواند گفتن مر آن را که نیست ندهم، وزن نیز همچنین. و زن همه کس را حلال است. آن وی این را و آن این آن را حلال است

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۶۷.

۲- مسعودی، همان، ص ۸۸.

و هر که خواهد همی گیرد و جوانان را غوغا و سَفَها را از این سخن و مذهب خوش آمد و تابع او شدند خلقی بسیار.^۱ «وی خصومت در دنیا را به سبب زن و مال می دانست.»^۲ تا جایی که مزدک و طرفداران آنها را العدلیه یا مذهب عدل نام نهادند.^۳ اما باگذر زمان مردم به حرج افتاده چرا که مردمان پست عقاید مزدک را پسندیده و غنیمت شمردند تا اینکه کارشان قوت گرفت «چون داخل خانه کسی می شدند بر مال و زن او دست می یافتند در حالی که مرد خانواده توانایی مقاومت در برابر آنها را نداشت.»^۴ مزدک قباد را بفریفت و گمراه کرد و پس، دست در کشید به قوت قباد و از مال ملک می ستد. و به ناداشتان می داد و زنان را رسوا می کرد و به دست رنود، باز می داد.^۵ بنابراین چیزی که باعث اقتدار آنها می شد تأیید آنها از سوی پادشاه (= قباد) بود که خود نیز به آنان پیوسته بود. زمانی نگذشت که کسی پدرش را و پدری فرزندش را نمی شناخت و کسی چیزی در مالکیت وی نبود.^۶

۱- ابوعلی بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۱، تحقیق محمد روشن (تهران: سروش، چاپ دوم، بی تا) ص ۶۷۶.

۲- أبو سعید عبد الکریم سمعانی، ج ۱۲، تحقیق عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی (حیدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م) ص ۲۱۹.

۳- مسکویه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۹۲ - ۹۳؛ مسکویه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۵- ابن بلخی، فارسنامه (شیراز: بنیاد فارس شناسی، چاپ اول، ۱۳۷۴ش) ص ۲۲۱.

۶- مسکویه، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳- سرانجام مزدک

«چون انوشیروان بن قباد بر تخت بنشست ... حدیث مزدک را تدارک کرد و با او مناظره کرد و به حجت و برهان درست کرد که مزدک بر ناحق است. پس فرمود تا او را بکشتند و پوست او بپاهيختند و پر کاه کردند و از در ایوان بر گذرگاه حشم بپاويختند و پس بفرمود تا مر مزدکیان را طلب کردند و بپاويزدند و اواندر نیم روز هشتاد هزار مرد مزدکی را بکشت.»^۱ «چون انوشیروان ایشان بکشت، پس مزدک را زنی بود نام او خرمة بنت فاده، بر روستای ری افتاد و مردم را دعوت کرد بدین مزدک و از آن پس خرمة دین خواندندشان و مزدکی بجای رها کردند و به عهدهارون الرشید قوت گرفتند و در این وقت بابک برایشان مهتر شد و جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بماند.»^۲

۴- مزدکیه در مناطق گردنشین

شهرستانی فرق مزدکی را کوزیه، ابومسلمیه، ماهانیه و اسبید خامکیه می داند و به وجود کوزیه در شهرزور اشاره کرده است.^۳ اما این بدان معنی نیست که تمام مردم شهرزور در این فرقه در آمده اند بلکه به معنای ابراز وجود کوزیه در آن دیار می باشد. مسکویه و ابن جوزی به دخول جماعتی از اهل کوه های ماسبذان و مهرجان قذق

۱- گردیزی، ص ۸۳ - ۸۴.

۲- مولف مجهول، مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۵۴.

۳- شهرستانی، ج ۱، ص ۲۵۰.

در دین خرمی خبر می دهند که به همراه خرمدینان همدان و اصبهان در همدان جمع شده اند و معتصم عباسی سپاهی به سوی آنها فرستاد و آنها را شکست داد و شصت هزار از آنان را کشته و مابقی به روم گریخته اند.^۱ مسعودی نیز مناطقی دیگر چون صیروان (= سیروان)، صمیره و اریوجان را اضافه می کند.^۲

محققانی چون محمد امین زکی بگ بدان معتقد است که آیین مزدکی و مانوی تأثیر چندانی در مناطق کُردنشین نداشته است.^۳ به نظر نگارنده نیز مزدکیه و بعد از آن خرمیه نتوانسته است آنچنان که باید و شاید در میان کردها نفوذ کند و وجود فرقه کوذیه در شهرزور و دخول جماعتی از اهل کوه های ماسبدان و مهرجان قذق نشان از نفوذ بسیار کم این آیین در میان کردها بوده است. از سوی دیگر همچنانکه در توضیح عقیده این آیین آمد که اشتراکی بودن مذهب آنان در زن و اموال از اصول عقاید آنان بوده است. در حالی که آنچه در مورد روحیات کردها در تاریخ آمده بسیار بعید می نماید که کردها زنان و دختران خود را به طور اشتراکی در اختیار یکدیگر بگذارند، چرا که مشهور است ابن عباس می گوید: «خداوند متعال صنعت را ده قسمت کرد، نه قسمت آن را به چینیان و یک قسمت آن را به سایر مردم داد و غیرت را به ده قسمت تقسیم کرد، نه

۱- مسکویه، ج ۴، ص ۱۷۶؛ ابن جوزی، ج ۱۱، ص ۳۰.

۲- مسعودی. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۴.

۳- زه کی به گ، ج ۱، ص ۲۰۸.

قسمت آن را به گردها و یک قسمت آن را به سایر مردم داد.^۱ قطعاً هدف ابن عباس از نه قسمت، آن است که گردها و چینیان در غیرت و صنعت بیشتر از سایر مردم شهرت دارند. بنابراین کردانی که آنچنان خبر غیرتشان به ابن عباس هم رسیده باشد قطعاً کمتر تحت نفوذ چنین عقایدی قرار می‌گرفتند.

(د) آیین یهود

۱- اسماء مختلف در نامگذاری قوم یهود

الف) عبرانی‌ها

عبری یا عبرانی یکی از نام‌هایی است که بر جماعت یهودی اطلاق می‌شود که برای این کلمه معانی و مدلولاتی آورده‌اند:

۱- عبری مشتق از عبور است و از عبارت «عبر النهر» در سفر تکوین گرفته شده است که: او (= یعقوب بن اسحاق) و هر کس که با او بود فرار کرده و از نهر عبور کردند و به سوی کوه جلعاد رفتند.^۲

۲- عبری نسبتی است برای «عابر» جد پنجم ابراهیم علیه السلام.^۳ و اول کسی که به عبرانی اسم برده شده ابراهیم علیه السلام می‌باشد.^۴

۱- نویری، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲- تورات، سفر تکوین، اصحاح ۳۱: ۲۱.

۳- همان، اصحاح ۱۱: ۱۴.

۴- همان، اصحاح ۱۴: ۱۳.

ب) بنی اسرائیل

اسرائیل عَلَيْهِ السَّلَام همان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم و پدر یوسف نبی علیهم السلام می باشد. قرآن کریم نیز از او نام می برد:

﴿ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَءِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ۚ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴾ آل عمران/۹۳

«همه خوراکی ها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز اینکه پیش از نزول تورات. اسرائیل بر خویشتن حرام ساخته بود بگو اگر [جز اینست و] راست می گوید تورات را بیاورید و آن را بخوانید».

اما در تورات تحریف شده چگونگی نام گرفتن یعقوب به اسرائیل اینگونه آمده است که خداوند با یعقوب گشتی گرفت و بعد از آن خداوند وی را اسرائیل نام نهاد چرا که یعقوب در زور آزمایی پیروز شد.^۱

بنی اسرائیل نیز فرزندان دوازده گانه یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام و نسل های آنها هستند :

﴿ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ نَسَبًا ۚ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِيبَهُمْ ۖ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴾ بقره/۶۰

«و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد گفتیم با

عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت [به گونه‌ای] هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست [و گفتیم] از روزی خدا بخورید و بیاشامید [ولی] در زمین سر به فساد بر مدارید.»

ج) یهود

در اصطلاح به پیروان شریعت تورات از بنی اسرائیل و غیره را گویند. امت یهود اعم از بنی اسرائیل است چرا که بسیاری از اجناس عرب، روم، ایرانی و غیره یهودی شده‌اند و در اصل از بنی اسرائیل هم نیستند.^۱ اما به چه علت پیروان شریعت تورات را یهودی می‌گویند؟ در سطور ذیل دلایلی آورده می‌شود که عبارتند از:

۱- یهود از هادّ یهوّد می‌باشد یعنی توبه کردن چرا که آنها از عبادت گوساله توبه کردند و گفتند: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾^۲ یعنی توبه کردیم.^۳

۱- الملک محمد صدیق حسن خان، لقطه العجلان مما تمس الى معرفته حاجة الانسان (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م) ص ۱۱۱.
۲- اعراف: ۱۵۶.

۳- ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن (= تفسیر قرطبی)، ج ۱ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م) ص ۴۳۳؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۲۵۸؛ ابوحفص عمر بن علی ابن عادل، اللباب فی علوم الکتاب، ج ۲، تحقیق الشیخ عادل عبدالموجود و الشیخ علی محمد معوض (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م) ص ۱۳۳؛ محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۳ (بیروت: دارصادر، چاپ اول، بی تا) ص ۴۳۹؛ ابومنصور محمد بن احمد الازهری، تهذیب اللغة، ج ۶ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۲۰۰۱م) ص ۲۰۵.

۲- به یهود نام گذاری شدند چرا که یهود از هادَ یهیدُ می باشد یعنی تَحَرُّک داشتن چرا که آنها در هنگام خواندن تورات تحرک دارند.^۱

۳- گفته شده یهود از هواده به معنای خضوع و مودت می باشد.^۲
 ۴- یهود از یهودا گرفته شده است.^۳ یهودا پسر چهارم یعقوب عليه السلام بود.^۴

(د) بنی صهیون

از اسم هایی است که بر یهودی ها اطلاق می شود و کلمه صهیون نسبتی برای منطقه یا کوهی مشرف بر بیت المقدس می باشد. همچنانکه یاقوت حموی نیز صهیون را جایی در بیت المقدس می داند که محله ای در آن است موسوم به کنیسه صهیون همچنین دژیست مستحکم در سواحل دریای شام از اعمال حمص می باشد.^۵ اما بنی اسرائیل یا همان یهودیان کسانی بودند که در قرآن کریم در بسیاری از سوره ها به بحث در مورد آنها پرداخته است که چگونه بعد از آنکه خداوند متعال نعمت های فراوانی را برای آنها ارزانی داشت سپس به کفر گراییدند و حتی پیامبران خود را کشتند تا جایی که ابن قیم بعد از ذکر نسبت های ناروایی که تورات چون

۱- ابن عادل، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۳۳؛ ابن کثیر، همان، ج ۱، ص ۲۸۵.

۳- ابن عادل، ج ۲، ص ۱۳۳؛ ابن کثیر، همان، ج ۱، ص ۲۸۵؛ زبیدی، ج ۹، ص ۳۵۶.

۴- تورات، سفر تکوین، اصحاح ۳۵: ۲۳-۲۶.

۵- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۳۶.

نسبت زنا به لوط علیه السلام و یهودا و ساختن گوساله توسط هارون و زور آزمایی یعقوب با خداوند متعال می نویسد: «توراتی که خداوند متعال بر موسی نازل کرد از آنچه که یهود در دست دارند، بری است.»^۱

یهودیان، همچنانکه در سفر یشوع به آن اشاره شده است کسانی بودند که چون شهری را از دشمن می گرفتند، زنان، مردان، کودکان، پیران و حتی گاو، گوسفند و الاغ های آنها را نیز از دم تیغ می گذراندند.^۲

۲- دین یهود در مناطق کردنشین

در عهد قدیم، سفرملوک ثانی به مهاجرت اجباری واسارت یهودیان از مناطق خود به سوی بابل، آشور و سرزمین های ماد اشاره شده است. از جمله اینکه پادشاه آشور تغلت فلاسر یهودی ها را به اسارت روانه آشور کرده است.^۳ پادشاه دیگر آشور به نام شلمانصر یهودی ها را به اسارت گرفته و به شهرهای جلع، خابور و نهر جوزان در شهرهای ماد فرستاد^۴ و پادشاه بابل یعنی نبوخذ ناصر اورشلیم را در حصار گرفت، سپس اهالی آن را به اسارت به سوی

۱- محمد بن ابی بکر ابن قیم، هدایة الحیاری فی اجوبة اليهود و النصراری (مدینة المنوره: الجامعة الاسلامیه، بی تا) ص ۱۰۷.

۲- تورات، سفر یشوع، اصحاح ۶: ۲۱.

۳- تورات، سفر ملوک ثانی، اصحاح ۱۵: ۲۹.

۴- همان، اصحاح ۱۷: ۳-۶.

بابل فرستاد.^۱ بنابراین سرازیر شدن یهودیان در مناطق گردنشین از جمله آشور که مورخان اسلامی سرزمین آشور را اقور یا ائور نامیده‌اند و ائور همان سرزمین جزیره می باشد که ابن فضل الله العمری^۲ بدان اشاره کرده است نشان از وجود یهودیان در مناطق گردنشین جزیره دارد. و نیز یهودیانی که به خابور و شهرهای ماد و بابل سرازیر گشته‌اند به همان شیوه بوده است تا شهرهای دیگر گردنشین نیز یهودی نشین شوند.

بنیامین تطیلی نیز آمار مبالغه آمیزی از یهودیان به دست می‌دهد او آمار یهودیان شهر عمادیه را بیست و پنج هزار یهودی^۳، نصیبین دو هزار یهودی^۴، جزیره ابن عمر چهار هزار یهودی^۵ و موصل هفتصد یهودی^۶ می‌داند. بلاذری نیز به محله یهودیان در موصل^۷ اشاره می‌کند.

بنابراین وجود یهودیان در مناطق گردنشین نشان از همان مهاجرت اجباری بوده است که پادشاهان بابل و آشور به آن دست زده‌اند. همان یهودیانی که به مناطق گردنشین وارد گشتند به تبلیغ دین خود در میان کردها پرداختند چرا که آیین یهود را مختص

۱- همان، اصحاح ۲۴: ۱۰-۱۶.

۲- العمری، ج ۵، ص ۱۶۸.

۳- تطیلی، ص ۳۲۵.

۴- همان، ص ۲۸۵.

۵- همان، ص ۲۸۷.

۶- همان، ص ۲۸۷.

۷- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۳.

بنی اسرائیل می دانستند اما به مرور زمان آداب، رسوم و فرهنگ کردها را به خود گرفتند اما باید گفت با اینکه هزاران سال در میان کردها زیستند اما باز خود را یهودی می دانستند و بر آیین و مسلک خود باقی ماندند تا جایی که با تشکیل دولت اسرائیل آنان مناطق گردنشین را ترک کرده و به سوی عبرانی های دیگر رفتند. اگر چه هنوز در مناطق گردنشین می توان یهودی کرد شده را دید اما تعداد آنها بسیار کم شده است. در صورتی که پدران ما به وجود یهودیان مخصوصاً در شهر روانسر و کامیاران اشاره دارند اما اکنون تعداد آنها بسیار کم شده است چرا که به اسرائیل باز گشتند.

ر) آیین مسیح

«او خاتم انبیاء بنی اسرائیل، که بنابر قول ارجح در بیت لحم نزدیک بیت المقدس به دنیا آمده است. در قرآن کریم و احادیث مصطفی ﷺ نام او عیسی بن مریم و در اناجیلی که نصارا اکنون در دست دارند نام او یسوع و اصل آن در عبری یشوع است که معنای آن منجی می باشد.»^۱

«هنگامی که مسیح بن مریم به سن سی سالگی رسید وحی بر او نازل شد در کتاب خداوند موسوم به انجیل برای تصدیق تورات حقیقی و تبیین آنچه که از آن تورات تحریف شده و بشارت به

۱- ابو محمد عاصم مقدسی، تحفة المقدسیة فی مختصر تاریخ النصرانیة بدایتها و منتهاها (الاردن: بی نا، ۱۴۱۸ق) ص ۴.

رسولی به نام احمد که بعد از او خواهد آمد.^۱

نام‌های پیامبر ﷺ در احادیث به صورت محمد، احمد، ماحی، حاشر و عاقب آمده است.^۲

از سوی دیگر در انجیل برنابا آمده است که: «آدم عليه السلام بر بالای درب بهشت نوشته‌ای دید که این چنین بود «لا اله الا الله محمد رسول الله»^۳

ابن قیم در مورد اناجیل اربعه می‌نویسد: «اناجیل اربعه از آن چهار نفرند، دو نفر از آنها مسیح را درک نکرده‌اند که عبارتند از لوقا و مرقس و دو نفر دیگر به نام‌های متی و یوحنا او را دیده‌اند و هر یک از اناجیل مخالف انجیل دیگرست»^۴

اما باید گفت که غیر از اناجیل اربعه انجیل‌های بسیار دیگری نوشته شده‌اند چنانکه در انجیل لوقا بدان تصریح شده و می‌نویسد: «پیش از من هم اشخاص زیادی شرح حال او را نوشته‌اند نوشته‌های ایشان همان مطلبی است که ما بارها از زبان خود شاگردان مسیح و شاهدان عینی دیگر شنیدیم من هم صلاح دیدم تمام این نوشته‌ها را از اول تا آخر به دقت بخوانم و بعد از رسیدگی دقیق، خلاصه آن را برای شما (= تئوطس) بنویسم»^۵

۱- همان، ص ۱۷-۱۸.

۲- احمد بن حنبل، مستدرک، ج ۴، ص ۸۴.

۳- انجیل برنابا، فصل ۴۱.

۴- ابن قیم، هدایة الحیاری، ص ۱۱۲.

۵- انجیل لوقا، اصحاح ۱: ۴.

«در مجمع نیقیه در سال ۳۲۵م کنیسه دستور به اعتماد بر اناجیل اربعه و کنار گذاشتن سایر اناجیل داد و عالم آلمانی، تولوستوی در مقدمه انجیلش که در آن، آنچه را که معتقد است درست می‌باشد قرار داده است، می‌نویسد: نمی‌دانم چه سری در انتخاب این چهار انجیل و برتری دادن آنها بر سایر اناجیل از سوی کنیسه بوده است. در حالی که جمیع اشخاصی که به نظرشان آنها را نوشته‌اند از قدیسون بوده‌اند. ای کاش کلیسا با انتخاب این چهار کتاب این برتری دادن را برای مردم شرح می‌داد. همانا کنیسه با انتخاب این کتاب‌ها و کنار گذاشتن سایر اناجیل و اجتهادش در این مورد خطایی نابخشودنی مرتکب شده است.»^۱

ابن تیمیه در سخن از مجمع نیقیه می‌نویسد: «قسطنطین تمام بطریق‌ها و اسقف‌ها را در شهر نیقیه جمع کرد که تعداد آنها دو هزار و چهل و هشت نفر با عقاید مختلف و اصول نصرانی و عقیده در مورد مسیح و مادرش بود. قسطنطین از اختلاف آنها تعجب کرد عاقبت رأی کسانی را که قائل به الوهیت مسیح بودند پذیرفت و آن را تأکید کرد و این رأی پولس رسول و ۳۱۸ نفر از اساقفه پیرو او بودند.»^۲

۱- منقذ محمود السقار، هل العهد الجديد كلمة الله (مکه مکرمه: بی نا، ۱۴۲۳ق) ص ۹۴.

۲- تقی الدین ابن تیمیه، الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ج ۴، تحقیق د. علی حسن ناصر، د. عبدالعزیز ابراهیم العسکر و د. حمدان محمد (الریاض: دارالعاصمة، چاپ اول، ۱۴۱۴ق) ص ۲۲۰-۲۲۲.

۱- فرق مسیحی

ابن حزم و ابن تیمیه بعد از ذکر فرقه‌هایی چون اصحاب آریوس، بولس شمشاطی، مقدونیوس و بربرانیه می‌نویسند تمامی این فرقه‌ها نابود شده‌اند و امروز سه فرقه باقی مانده است که بزرگترین آنها فرقه ملکانیه می‌باشد که مذهب تمامی پادشاهان نصارا بجز حبشه و نوبه و مذهب جمیع نصارای صقلیه، اندلس و جمهور شام می‌باشد. آنان معتقدند که خدای تبارک و تعالی عبارت است از سه سبب پدر، پسر و روح القدس و هر سه همچنان هستند، و عیسی علیه السلام هم خدا و هم انسان است که از هم جدا نمی‌باشند و بعد انسانی آن همان بود که به صلیب کشیده شد و از آن به بعد به خدایی او آسیبی نرسید و نیز اینکه مریم خدا و انسان را به دنیا آورد و آن دو با هم شیء واحدی هستند و آن شیء واحد همان پسر خداست.

فرقه دوم نسطوریه می‌باشند. اینان نیز هم عقیده ملکانیه هستند مگر اینکه می‌گویند همانا مریم خدا را به دنیا نمی‌آورد، چرا که انسان به دنیا آورنده خدا نیست و خدا نیز انسانی را به دنیا نمی‌آورد و اگر به دنیا آورد خدا را به دنیا می‌آورد. این فرقه در موصل، عراق، فارس و خراسان هستند و بطریقی به نام نسطور در قسطنطنیه منسوبند.

فرقه سوم یعقوبیه هستند. آنان می‌گویند خداوند تعالی در شکم مریم توسط او حمل شده بود پس مسیح همان خداست و خدای

تعالی به خاطر کفرشان مُرد و به صلیب کشید شد و دنیا و ستارگان سه روز بدون مدبر ماندند. سپس دوباره خداوند تعالی مُحَدِّث به صورت قدیم بازگشت. آنان در استان‌های مصر، نوبه و تمامی کشور حبشه و نیز پادشاهان این دو کشور قرار دارند اما یعقوبی‌ها به یعقوب بردعانی که راهبی در قسطنطنیه بود منسوبند.^۱

۲- کردها و مسیحیت

قسمت‌هایی از نواحی گردنشین در بعضی از ادوار تحت تسلط رومیان در آمده‌اند در واقع با جنگ‌های خونینی که در برگه‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد مناطق گردنشین مدام در دست حکومت‌های رومی و ایرانی قرار می‌گرفت. «در سال ۳۱۳ م قسطنطین فرمان رسمی شدن دین مسیح را در روم موسوم به فرمان میلان صادر کرد.»^۲ قطعاً رسمی شدن دین مسیح به همراه ورود مبلغان آنها به مناطق گردنشین تحت سلطه رومیان بوده است که در پی آن کردهایی به دین مسیح گرایش پیدا کردند. شهرستانی نیز در الملل و النحل اشاره می‌کند که مردمان بر دین پادشاهانشان هستند.^۳ تا جایی که نگارنده‌ی مروج الذهب از طوایف کرد یعقوبی و جورقان نام می‌برد و می‌گوید که آنان بر دین نصارا می‌باشند که

۱- ابن حزم، الفصل، ج ۱، ص ۴۷-۴۸؛ ابن تیمیه، الجواب الصحیح، ج ۴، ص ۸۴-۸۸.

۲- پیرنیا، اقبال، بخش قبل از اسلام، ص ۱۹۱.

۳- شهرستانی، ج ۱، ص ۲۳۰.

محل سکونتشان از موصل تا کوه جودی می‌باشد.^۱ لسترینج نیز در مورد یکی از قریه‌های موصل به نام باعشیکا می‌نویسد: «اکثریت اهالی آن مسیح بودند».^۲

یاقوت حموی به دیرهایی چون دیر الاعلی در موصل^۳، دیر باعربا بین موصل و حدیثه در شرق دجله^۴، دیر باغوث بین موصل و جزیره ابن عمر^۵، دیر الجب در شرق موصل^۶، دیر صلوبا از روستای موصل^۷ و بسیاری از دیرهای دیگر که یاقوت حموی در مناطق گردنشین به آنها اشاره کرده است.

قطعاً وجود چنان دیرهایی در مناطق گردنشین نشان از نفوذ آیین مسیح در میان کردها داشته است. بلاذری نیز به نقش بطریق زوزان در ایجاد صلح با مسلمین فاتح آنجا اشاره کرده است^۸ و نیز در جای دیگر به مسیحیان موصل اشاره می‌کند.^۹

مورخین^{۱۰} در جریان شرح سرگذشت سلمان فارسی به وجود

۱- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- لسترینج، ص ۹۷.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۹۸.

۴- حموی، همان، ج ۲، ص ۴۹۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۵۰۰.

۶- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۰۳.

۷- همان، ج ۲، ص ۵۱۹.

۸- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶.

۹- همان، ص ۳۲۳.

۱۰- ابن هشام، ج ۱، ص ۲۱۷؛ اسماعیل بن عمر ابن کثیر، السیرة النبویه، ج ۱، تحقیق مصطفیٰ عبدالواحد (بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۱م) ص ۳۰۵.

نصارا در موصل و نصیبین و ابن حزم^۱ نیز در الفصل به وجود نصارای نسطوری در موصل اشاره کرده است.

اگر دقت داشته باشیم مورخین در میان مناطق گردنشینی که دین مسیح نفوذ کرده بیشتر به ذکر مناطقی پرداخته‌اند که زمانی تحت تسلط رومیان بوده است. اما باید گفت که کریستین سن از نواحی اسقف نشینی چون حلوان نیز نام می‌برد از سوی دیگر می‌نویسد: «پادشاهان ایران در لشکرکشی‌های خود به سوریه، گاهی تمام سکنه یک شهر یا یک ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم می‌کردند. چون قسمت اعظم این مهاجران عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران‌اندکی رواج گرفت.»^۲ کریستن سن از نواحی اسقف نشین دیگر چون شهرهای مناطق گردنشین در شرق دجله تا کرکوک و نیز نصیبین، اربل و میافارقین نام می‌برد.^۳ کولسینکف نیز می‌نویسد: «در کرکوک اسقفی بود که چند کشیش (از جمله کشیش‌های لاشوم، شهر کُرت و اریوان) تابع او بودند.»^۴

بنابراین آنچه که در مورد آیین مسیح و گردها می‌توان گفت آن است که گردهای تحت سلطه امپراطور روم بیشتر بر آیین مسیح

۱- ابن حزم، الفصل، ج ۱، ص ۴۸.

۲- کریستن سن، ص ۱۹۴.

۳- همان، ص ۱۹۶-۱۹۷.

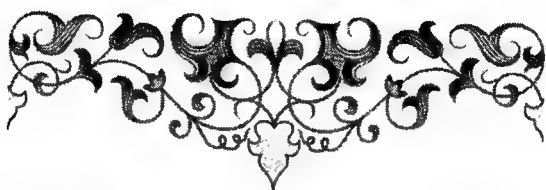
۴- آ. ای کولسینکف، ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمدرفیق یحیایی (تهران: انتشارات آگاه، چاپ اول، ۲۵۳۵ شاهنشاهی) ص ۲۷۳.

بوده‌اند و حتی اسرای مسیحی اسکان داده شده در ایران توانستند شماری از ایرانیان را به دین مسیح داخل کنند تا جایی که حلوان را اسقف نشین کردند. و همچنانکه در جغرافیای تاریخی مناطق کُردنشین ذکر شده حلوان شهری بوده که کُردها نیز در آن زیسته‌اند.

نتیجه

در این فصل به تحقیق درباره ادیانی پرداخته شد که کُردها اما نه تمامی آنها مدت زمانی در حیاتشان به آن تمسک جسته بودند. آیین‌هایی که قبل از ورود اسلام رواج داشته و در این جستار به توضیح مختصری درباره آنها پرداخته شد، تا علاوه بر آشنایی مختصری با آن ادیان، کسانی را که بر آنند تمامی کُردها بر دین زردشت بوده‌اند و لاغیر، آگاه گردند که زمانی ادیانی دیگر نیز در میان کُردها رواج داشته است، اما با آمدن اسلام بیشتر کُردها به مرور زمان به اسلام گرویده‌اند. نکته بسیار مهمی که باید بدان اشاره شود آن است که با آمدن اسلام کُردها به یک باره از دین و آیین خود برنگشته و به آیین جدید اسلام نگرویدند چرا که بسیاری از کسان در پی آنند که بگویند اسلام به اجبار به کُردها تحمیل گشته است و با اجبار مسلمین به آن داخل گشته‌اند اما باید گفت که این تفکرات جز خیالات و اوهام نیست. اسلام تنها حکومت‌های ظالم و ستمگر رومی و ساسانی را از میان برداشت اما مردم بر همان آیین پیشین خود مانده، تمامی آتشکده‌ها و کلیساهایشان نیز محفوظ ماند

که در بخش آخر به آن پرداخته شده است. گردهایی که چندین قرن بر آیینی همچون زردشت یا مسیح بوده‌اند و معتقدات این ادیان در ذهن و روان آنها ریشه دوانیده، بسیار سخت است که یک باره از آن برگشته و آیین جدیدی را که هیچ گونه آشنایی با آن ندارند برگزینند. باید گفت آنان به مرور زمان و با آشنایی با اسلام به ترک آیین تحریف یافته پدران خویش پرداختند و با ورود به دین جدید مسیر رشد و ترقی خود را بهتر توانستند پیمایند تا در دامان خویش مردان بزرگی چون ابن صلاح شهرزوری، ابن خلکان اربلی و صلاح الدین ایوبی را پرورانند.



فصل دوم: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین قبل از ورود مسلمین

الف) قبل از خسرو پرویز

دوره ای از تاریخ گُردها که می‌بایست پرده از تاریکی‌های آن برداشت از خسرو پرویز تا پایان بنی‌امیه می‌باشد. اما لازم است به شمه ای از اوضاع این مناطق در دوره ساسانی قبل از خسرو پرویز نیز پرداخته شود. مناطق گردنشین در این دوره طولانی و نیز در ادوار پیشین بارها زیر پای سربازان رومی، اشکانی و ساسانی طعم تلخ ظلم، ستم، قتل و غارت را چشید. مناطقی که در هر بار در دست ظالمان از حکومت‌های ایران و روم قرار می‌گرفت و با حمله طرف مقابل و جنگ در آن به باد فنا و نابودی دچار می‌گشت.

در زمان آخرین پادشاه اشکانی، اردشیر بابکان برای فرو نشانیدن طمع خود به کشور گشایی پرداخت تا حکومتی را سامان دهد. او به جنگ اشکانیان رفت و بنابر وصیت جدش کشتاری عظیم از آنان به راه‌انداخت.^۱ مناطق گردنشین نیز از این کشتار در امان نماند، چرا

که اردشیر به بلاد جبال، آتروپاتکان و موصل یورش برد تا جایی که مورخان به مقاومت شهر موصل در مقابل وی اشاره کرده‌اند که عاقبت اردشیر توانست موصل را با جنگ تصرف کند.^۱ و شاه آنجا را نیز به قتل رساند.^۲

«جانشین اردشیر پسر وی شاپور بود. او نیز در سال یازدهم حکومت خویش به علت حضور سپاه رومیان در نصیبین به آنجا حمله کرد و در طی محاصره دیوار شهر فرو ریخت و شاپور پس از ورود به نصیبین شروع به کشتار و اسارت مردم کرد.»^۳

مناطق کردنشین در دوره هر شاهی از روم و ایران دست به دست می‌شد و بارها این مناطق طعمه حریق گشت. «شاپور دوم نیز در سال ۳۵۹م بر قلعه آمیدا (آمد) که دیاریکر فعلی باشد، حمله برد و آن را پس از مقاومت دلیرانه حصاریان تصرف کرد.»^۴ در واقعه ای که به تصرف آمد منجر شد کریستن سن به نقل از آمیانوس مارسلینوس می‌نویسد: «سپاهیان رومی مزارع گندم را آتش زده، و سنجار نیز توسط ایرانیان غارت شد.» وی اضافه می‌کند که «چند قلعه مستحکم در آن حوالی به دست دشمن (= ایرانیان) افتاد و طعمه غارت و حریق شد. از آنجا هزاران نفر را بیرون آوردند از

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۴۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۸۳.

۲- ابوحنیفه دینوری، ص ۴۳.

۳- طبری، همان، ج ۲، ص ۴۶-۴۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۳۸۱؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴- کریستن سن، ص ۱۷۴.

۵- همان، ص ۱۷۶-۱۸۰.

جمله پیر مردان و زنان که چون تاب راه رفتن نداشتند ماهیچه و استخوان آنها را بریده در راه می گذاشتند و می رفتند.^۱ آمیانوس در ادامه می نویسد: «این جنگ خونین مدتی بی نتیجه ماند و هیچکس نمی گذاشت که ترس مرگ در شوق او برای دفاع تزلزلی راه دهد. جنگ به منتهای شدت بود، که حادثه‌ای احتراز ناپذیر سرنوشت طرفین را تعیین کرد، یعنی بام ما که آنقدر از برای ساختن آن جد و جهد کرده بودیم، مثل اینکه زلزله واقع شده باشد، خراب گردید و بدین طریق فاصله‌ای که بین حصار و صفِ حمله دشمنان در خارج بود شد، چنانکه گویی جاده‌ای ساخته یا پلی بر آن استوار کرده‌اند. دشمنان معبری یافتند، که هیچ مانعی در مقابل آن نبود. غالب سربازان خرد شده یا به قدری در اثر خرابی بام کوفته و خسته گشته، که قدرت عمل از آنان سلب شده بود، مع ذلک از همه طرف برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند. همین عجله مانع کار شد و هر کس دیگری را از پیشرفت باز می داشت. بالعکس به سبب این پیش آمد بر تهور دشمن افزوده شد. به فرمان شاه تمام قوای لشکری پیش رفتند. کار به جنگ با شمشیر رسید و در این کشتار عظیم خون از طرفین جاری شد و خندق‌ها از کثرت اجساد انباشته گشت. راهی پهن در مقابل قوای دشمن باز شد و خصم تمام شهر را فرو گرفت و بدین طریق هرنوع دفاع یا فرار از ما سلب گردید. مردمان مسلح و کسانی که اسلحه نداشتند، بدون امتیاز زن و مرد

مثل چهارپایان قتل عام شدند.»^۱

«در سال ۳۶۰م قلعہ سنجار به دست ایرانیان افتاد، در موقع ورود لشکریان ایرانی معدودی کشته شدند، تمام سکنه و بازماندگان ساخلو رومی آنجا به امر شاپور اسیر گشته به نواحی دور دست مملکت فرستاده شد.»^۲

«در پی عهدنامه ای که شاپور با یوبیانوس رومی بست، قرار شد نصیبین به شاپور واگذار شود اما مردم نصیبین به علت علاقه به دین مسیحیت و کراهت از حکمرانی ساسانیان بر آنان از شهر بیرون رفتند و شاپور دوازده هزار خانواده از اصطخر به آنجا منتقل ساخت و آنان را در آن شهر مسکن داد که فرزندان و نسل آنها تاکنون (= زمان دینوری) در آن شهرند و رومیان نیز به سرزمین خود برگشتند.»^۳ ابن خلدون نیز علت مهاجرت مردم نصیبین را «ترس مردم از خشم شاپور می داند که در نتیجه آن شاپور مردمانی از اصطخر، اصفهان و دیگر شهرها را در آن شهر جای داد.»^۴

«قباد اول شهر آمد (= دیار بکر امروزی) و میافارقین را تصرف و مردمان آنجا را به اسارت گرفت.»^۵ طبری نیز به اسارت مردم آمد توسط قباد اشاره کرده است.^۶ پروکوپيوس واقعه تصرف آمد توسط

۱- کریستن سن، ص ۱۸۱.

۲- همان، ص ۱۸۳.

۳- ابوحنیفه دینوری، ص ۵۰.

۴- ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۰۶.

۵- ابوحنیفه دینوری، ص ۶۶.

۶- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۹۴.

قباد را بیشتر توضیح داده و می‌نویسد: «چون سپاهیان ایران وارد شهر شدند به تاراج و قتل عام پرداختند و گروه بسیاری از اهالی را به قتل رسانیدند تا بالاخره پیرمرد کاهنی به حضور قباد آمد و خود را به پای وی انداخت و گفت از رسم بزرگواری و آیین تاجداری دور است که پادشاه فرمان به قتل اسرای بیگناه بدهد. قباد را این حرف مؤثر افتاد و گفت چرا شما در برابر من ایستادگی کردید و به فکر ستیزه افتادید؟ پیرمرد جواب داد برای آنکه اراده خداوند بر آن قرار گرفته بود که تو شهر آمد را به نیروی شمشیر بستانی. قباد از این جواب به موقع خشنود گردید و فرمان داد سپاهیان دست از قتل عام بکشند و به تاراج اموال و اسیر ساختن بقیه مردم پردازند ضمناً فرمان داد که بزرگان و معاریف شهر را به عنوان بندگی برای خود بیاورند.»^۱

«پس از آن قباد از آمد بیرون رفت و هزار نفر سپاهی را به سر کردگی شخصی موسوم به «گلون» در آنجا به نگهبانی گماشت و جمعی از اسرای شهر را نیز برای خدمتگزاری و تهیه مایحتاج آنان تعیین نمود و خود با بقیه سپاهیان و خیل اسیران به جانب ایران عزیمت نمود. طرز رفتار قباد با این اسرا از روی کمال فتوت و بزرگواری و تناسب با عدل و داد شاهانه بود، چه پس از اندک مدتی همه آنها را آزاد کرد و به وطنشان عودت داد ولی در انتظار چنین

۱- پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ←→ ۱۳۴۷ش) ص ۳۹-۴۰.

وانمود کرد که خودشان از نزد وی گریخته‌اند.^۱

«در دوره قباد نیروی ایران و بیزانس هم در حدود نصیبین و دارا به شدت با یکدیگر درگیری پیدا کردند. بلیزاریوس سردار نامی‌یوستی نیانوس در همان اوایل در حدود نصیبین از سپاه ایران شکست سختی خورد و تلفاتی سنگین داد. اما چند سال در نزدیک دارا به وسیله چریک‌های ماساگت، سپاه ایران را عقب راند (۵۳۰ م).»^۲

پروکوپوس شرح وقایع جنگ دارا را به طور مفصل نگاشته است. جنگی که طی آن هزاران نفر کشته شدند و سرانجام به پیروزی رومیان انجامید. او می‌نویسد: «ایرانیان چون پرچم خود را نگونسار دیدند همراه «فوج جاویدان» به سمت رومی‌ها در آن نقطه حمله بردند، لیکن رومی‌ها در برابر ایشان ایستادگی کردند و در همان گیرودار «سونیکا» «بارسمان» را به قتل رسانید و او را از اسب به زیر انداخت. «ایرانی‌ها چون حال را بدین منوال مشاهده نمودند، دست از مقاومت کشیدند و با اغتشاش و بی‌نظمی کامل رو به گریز نهادند، ولی رومیان از هر سو آنان را احاطه کردند و بیش از پنج هزار تن از ایشان را به هلاکت رسانیدند. بدین ترتیب نیروی دو طرف به یکباره به حرکت آمد، منتها ایرانیان رو به فرار و هزیمت نهادند و رومی‌ها در تعاقب ایشان می‌تاختند. در این معرکه تمام

۱- پروکوپوس، ص ۴۰.

۲- زرین کوب. تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۴۷۲.

سربازان پیاده ای که در قشون ایران بودند، از ترس سپرهای خود را به زمین انداختند و رومی‌ها بی هیچ مانعی آنها را قتل عام می‌کردند.^۱

انوشیروان نیز در دوره خود با هفتاد و چند هزار سپاهی از راه جزیره ابن عمر شهرهای دارا، رها، شام، منبج، حلب، انطاکیه، فامیه و حمص را به تصرف در آورد.^۲ همچنانکه در فصل دوم به آن اشاره شده دارا شهری بود که گردها هم در آن ساکن بوده‌اند.

شهر نصیبین همچون دوره شاپور اول و دوم مورد حمله انوشیروان قرار گرفت. و «چون محاصره گردید انوشیروان عقب‌های تیرانشاه را در میان خمره‌ها گذاشته با منجنیق به نصیبین انداخت بدین جهت مردم نصیبین به تنگ آمده، قلعه مفتوح انوشیروان شد.»^۳

ب) از خسرو پرویز تا ورود مسلمین

وضعیت گردها در دوران فرمانروایی خسرو پرویز مشابه پادشاهان سلف وی بود. در این دوره مناطق کُردنشین دوباره جولانگاهی برای جنگ‌های خونین داخلی و مصاف‌های پر خون

۱- پروکوپئوس، ص ۷۱-۷۲.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۳۸.

۳- قزوینی، ص ۵۴۲.

* کولسینکف آن را در نزدیک گنزک می‌داند. ص ۱۵۳ و گای لسترینج می‌گوید: ((گنزک نیز تخت سلیمان امروزی بوده است.)) لسترینج، ص ۲۴۱.

بین دو امپراطوری روم و ساسانی گردید. جنگ‌هایی که جز ویرانی، کشتار و غارت مناطق گردنشین سودی برای آنان نداشت.

۱- جنگ در آتروپاتکان (= آذربایجان)

در همان ابتدای کار خسرو پرویز به علت طغیان بهرام چوبین برای استمداد از امپراطور روم ایران را ترک کرد. خسرو پرویز با سپاهی که موریق امپراطور روم در اختیارش گذاشت به ایران بازگشت. سپاه خسرو در آذربایجان در صحرایی به نام دنق* فرود آمدند. بهرام نیز با رسیدن خبر روی به سوی آذربایجان نمود. در جنگ سخت و هولناکی که بین طرفین درگرفت عاقبت بهرام فرار کرد و خسرو پرویز پیروز شد.^۱

«پس از شکست بهرام چوبین اردوگاه او غارت شد و اشیای گرانبهایش به خسرو رسید. مبالغ موجود برای سپاسگزاری سخاوتمندانه از سپاه روم و سرداران آن و فرستادن هدایای گرانبها برای امپراطور ماوریکی (=موریق) کاملاً کفایت می‌کرد. آگاهی ممبیجی می‌نویسد: مبلغی که به رومیان داده شد، دویار بیش از وامی بود که آنها داده بودند. در بهار سال ۵۹۱ میلادی، بین دو دولت پیمان صلح بسته شد. خسرو پرویز ناچار شد همه مواد پیمان تحمیلی را اجرا کند؛ دارا و میافارقین را که خسرو انوشیروان تصرف کرده بود، به رومیان بازگرداند، شهرستان عربستان

[خوزستان] را تا نصیبین، بخشی از ایبریا (گرجستان) و بیشتر ارمنستان را که تنها شهرستان‌های واسپورکان، سیونیک و دوین برایش باقی مانده بود، به بیزانس بدهد و از مطالبه پول از بیزانس چشم‌پوشد.^۱

۲- قیام بسطام

بسطام و بندوی در به تخت نشاندن خسرو پرویز و قتل پدر وی یعنی هرمز چهارم نقش اساسی داشتند. اما خسرو با پدرش هرمز عهد کرد تا هرگاه پایه‌های حکومتش استوار یابد خون دایی‌هایش یعنی بسطام و بندوی را بریزد.

«خسرو پرویز بعد از پیروزی بر بهرام چوبین چون فرمانروایی خویش را استوار یافت به دنبال دستاویزی بود تا انتقام خود را از آنان بگیرد. عاقبت خسرو بهانه‌ای به دستش آمد و به سر کرده پاسداران دستور داد که نزد بندوی رود و دستان و پاهایش را قطع کند. سر کرده پاسداران به راه افتاد تا فرمان کسری را انجام دهد او با بندوی که سواره به سوی میدان می‌آمد، رو به رو شد. دستور داد تا او را از اسب به زیر کشیدند و دست و پایش را قطع کردند و بدن آغشته به خونس را بر جای نهادند.»^۲ «بسطام نیز با شنیدن خبر به هواداران بهرام که به دیلم رفته بودند، پناه برد.»^۳ وی با آنها

۱- کولسینکف، ص ۱۵۵.

۲- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۰۱؛ کولسینکف، ص ۱۶۳.

۳- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۰۲.

پیمانی درباره اقدامات مشترک بر ضد خسرو پرویز بست و آنها وی را پادشاه خویش کردند و نجیب زادگان دیلم فرمانش را پذیرفتند.^۱

«بسطام پس از تقویت خود با افواجی تازه - که در بین آنها سپاهیان شوگ و پری یوک، دو شاهک کوشانی تابع فرمانروایی خراسان نیز بودند - با ارتشی که شماره افرادش به یکصد هزار تن می رسید، به طبرستان بازگشت تا این که به پایتخت رود و بر تخت نشیند.»^۲

«بسطام به دستیابی آمد و در آنجا اقامت کرد و سربازان خود را به سرزمین جبال فرستاد تا اینکه به حلوان، صیمره و ماسبدان رسیدند. عاملان کسری گریختند و دهقانان در دژها و قلعه های کوه ها پناهنده شدند.»^۳

«خسرو به سوی بسطام رهسپار شد تا به دشت همدان رسید در آنجا اردو زد بسطام هم بدان جا آمد و سه روز سخت جنگیدند که عاقبت با توطئه خسرو پرویز، بسطام توسط زنش که خواهر بهرام چوبین بود، کشته شد. یاران بسطام چون صبح شد و او را کشته یافتند به سرزمین دیلم گریختند.»^۴

۱- کولسینکف، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۶.

۳- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۰۳.

۴- همان، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳- شورش نصیبین

«در پایان سده ششم میلادی، نصیبین علیه خسرو دوم شورش کرد. پادشاه، سپاه بزرگی به فرماندهی نخوارگان که مأخذ مسیحی او را همچون فرمانروای دولت نوشته‌اند، برای سرکوبی آشوب این شهر فرستاد. ظاهراً او سپهد کستک باختری کشور بوده است. نخوارگان و اسقف مارصبر یشوع که همراهش بود، توانستند با وعده عفو که به آنها داده بودند، شورشیان را به تسلیم شهر قانع کنند. اما سران شورش دستگیر و کشته شدند و اموالشان ضبط گردید.»^۱

۴- جنگ با روم

خسرو پرویز بعد از آگاهی بر قتل موریق امپراتور، برای انتقام به سوی روم لشکر کشید و فرماندهانش را برای تسخیر امپراتوری روم گسیل کرد.^۲

ابن خلدون می‌نویسد: «پرویز سپاهیان خود را به شام و جزیره فرستاد و آنجا را تسخیر کرد و در بلاد روم کشتار کرد و کنیسه‌های نصارا را ویران ساخت و هر چه در آنجا طلا و نقره و ظروف بود حتی مرمرهایی که در بناها به کار رفته بود با خود بیاورد.»^۳

۱- کولسینکف، ص ۱۷۲.

۲- نگاه کنید به طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۱۸۱-۱۸۲؛ ابوحنیفه دینوری، ص ۱۰۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۴-۴۷۵.

۳- ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۶۶.

«در نخستین سال جنگ ایرانی‌ها پس از ناکامی‌های گذرا، توانستند دژ مرزی دارا را تصرف کنند؛ شهر با استفاده از عملیات پیچیده مهندسی (ساختن دیوار رو به روی باروهای دژ، حفر نقب) به تصرف درآمد؛ فاتحان مردم شهر را قتل عام کردند.»^۱

«دژ هسنادوکنا پس از دو سال محاصره، در سال ۶۰۶ میلادی و پس از یکسال دیگر، آمید، میافارقین و ادسا سقوط کردند. تسخیر همه بین النهرین در سال ۶۰۸ میلادی به پایان رسید.»^۲

«در سال ۶۱۰ میلادی، ارتش‌های ساسانی از فرات گذشتند؛ یک ارتش به استان‌های بیزانس در آسیای صغیر حمله کرد و ارتش دیگر عازم تسخیر سوریه شد. حرکت ایرانیان در آنسوی فرات با کودتای دریاری در کنستانتینوپل مقارن بود. هرکلی (= هرقل، هراکلیوس) که به جای فوکای غاصب بر تخت نشست، چون کشور را در وضع وخیمی دید، از شاه شاهان تقاضای صلح کرد. اما خسرو پرویز تقاضای صلح را نپذیرفت، سپاهیان ایران در پاسخ آنتیخو را تصرف کردند. کشیش شهر به قتل رسید و مردم اسیر شدند.»^۳

«شهر براز عازم اورشلیم شد. نزدیک بیست و شش هزار یهودی به سپاه وی پیوست و به کمک آنها شهر مقدس به دست ایرانیان تسخیر، غارت، و تقریباً قتل عام شد (ژوئن ۶۱۴م). کلیساها و

۱- کولسینکف، ص ۱۹۸.

۲- کولسینکف، ص ۱۹۸.

۳- همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

معابد شهر، از جمله مزار مقدس با خاک یکسان گشت و قطعه ای از صلیب مقدس عیسی نیز که در صندوق خاصی نگهداری می شد همچون غنیمتی فوق العاده گرانها به تیسفون فرستاده شد.^۱

ابن اثیر می نویسد: «شهربراز شهرهایشان را ویران و درختانشان را قطع کرد و همچنان پیش رفت تا به قسطنطنیه رسید و در خلیج آنجا که نزدیک شهر بود فرود آمد در حالی که در همه جا به تاراج، چپاول و ویرانگری پرداخته بود.»^۲

«ضعف روم و غلبه خسرو در این اوقات در واقع به جایی رسید که یک بار امپراتور از نومییدی و وحشت در صدد برآمد پایتخت خویش را به کارتاژ در شمال آفریقا منتقل کند.»^۳

خبر پیروزی های پی در پی ایرانیان و شکست سنگین رومیان به حجاز رسید مشرکان بر پیروزی ایرانیان خوشحال گشتند اما سوره روم نازل گردید و خداوند وعده داد که روم بعد از شکست غلبه پیدا خواهد کرد و این واقعه دور از ذهن به وقوع پیوست تا مسلمانان هر چه بیشتر بر حقانیت اسلام و مشرکان بر ناامیدی های خود بیفزایند.

هراکلیوس (= هرقل) نابودی روم را به دست سپاهیان ایرانیان دید و مشاهده نمود که چگونه سپاهیانش کشته و زن و فرزندانشان را به بردگی برده اند.

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۱، ص ۵۱۳

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۵.

۳- زرین کوب، همان، ج ۱، ص ۵۱۴.

۵- جنگ در مناطق گردنشین

«به هر ترتیب هرقل آماده جنگ شد و لشکری حاصل کرد و یکی از پسران خویش را به جای خود در قسطنطنیه گماشت و راهی غیر از آن راه که شهربراز آمده بود در پیش گرفت و از شهرهای ارمنستان گذشت روی به جزیره ابن عمر نهاد و در نصیبین فرود آمد.»^۱

«سپاهیان ایران همه در جزیره گرد آمدند و هرقل به آنها حمله برد و ایشان را مجبور به گریز کرد که تا موصل عقب نشسته و گریختند.»^۲

ابن خلدون می نویسد: «هراکلیوس خود با سیصد هزار سپاهی و چهل هزار تن از خزرها که تُرکانند از روم بیرون شد و به سوی بلاد شام و جزیره رفت و شهرهای آن را که قبلاً خسرو به هنگام فتح ارمنیه گرفته بود، تصرف کرد و به موصل رسید. ایرانیان به سرداری مرزبان با او روبه رو شدند اما شکست خورده و مرزبان کشته شد.»^۳ «هراکلیوس در مسیر خود تا حلوان، شهرزور، مداین و دجله پیش رفت و سپس به ارمنیه بازگشت. پرویز چون به کشور خود بازگشت آن را ویران یافت.»^۴ «هراکلیوس حتی توانست

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷۶.

۲- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۳- ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۶۶.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۴۶.

آتشکده زردشتیان در گنزک را ویران کند.^۱ «امپراتور هراکلی در سومین لشکر کشی خود به ایران، به شهرزور رخنه و آن را تاراج و مردمش را قتل عام کرد.»^۲

خسرو پرویز بعد از فرار در مقابل هراکلیوس عاقبت با توطئه درباریان و پسرش شیرویه (= قباد دوم) کشته شد.

ابن خلدون می نویسد: «چون مدت سلطنت پرویز طولانی شد غرور و بدخویی او افزایش یافت و مردمان نیز در دارایی و اموال خود زیان ها دیدند. او ستمکاران را بر مردم حاکم کرد و راه معاش بر آنان تنگ شد. بنابراین، مردم کینه او به دل گرفتند. او چنان ثروتی اندوخت که هیچ کس به اندازه او نیندوخته بود.»^۳

حمدالله مستوفی می نویسد: «کسری پرویز یازده هزار کنیزک مطربه و خدمتکار و شش هزار خادم و حارس و بیست هزار و پانصد بارگیر، اسب عربی، رومی، استر زینی و نهصد و شصت زننده فیل، در محضر او می بود، بیرون آنچه در شهرها داشتی و چون سوار شدی دویست کس با مجمرها در حوالی او رفتندی تا باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار [آدمی و چهارپای] آب بر رهگذرش پاشیدندی تا گرد فرونشستی و او بروی خوب و لطف شمایل و حسن خلق و زور و دلیری و قدرت شهوانی، سرآمد زمان

۱- کولسینکف، ص ۲۰۳.

۲- همان، ص ۲۵۵

۳- ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۱۴.

خود بود.^۱

کریستن سن می نویسد: «برجسته ترین صفات خسرو میل به خواسته و تجمل بود. درسی و هشت سال ایام سلطنت خود گنج‌ها آکند و تجملات فراهم آورد. در سال هجدهم سلطنت (سنه ۸-۶۰۷م) مالی که خسرو به گنج جدید خود در تیسفون نقل کرد، قریب ۶۸ میلیون مثقال زر بود. اگر هم درهم ساسانی را یک مثقال بگیریم تقریباً معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می شود.»^۲

«بعد از خسرو پرویز پسر وی قباد معروف به شیرویه سر کار آمد که قاتل پدرش بود و ایرانی‌ها او را ستمگر نامیدند. در روزگار او در عراق و اقالیم دیگر طاعون آمد و دویست هزار کس از طاعون هلاک شد بعضی گویند نیم مردم هلاک گردید و بعض دیگر گویند که ثلث مردم به هلاکت رسیدند.»^۳ «ابن قتیبه نیز به طاعون عراق در زمان شیرویه اشاره کرده است.»^۴ «مدت پادشاهی شیرویه هشت ماه بود که عاقبت خود او نیز به همان مرض طاعون دچار گشته دار فانی را به منزل دار باقی وداع گفت.»^۵

بعد از شیرویه کودکان و زنان بر تخت سلطنت ساسانی تکیه زدند که همگی آنان بازیچه‌گانی بدون قدرت در دست درباریان و

۱- مستوفی قزوینی، ص ۱۲۲.

۲- کریستن سن، ص ۳۲۳.

۳- مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۹.

۴- ابن قتیبه دینوری، ص ۶۰۱.

۵- ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۱۵.

فرماندهان بودند. «حتی در نصیبین مقارن جلوس آذر میدخت سپاهیانی که در گذشته تحت فرمان شهربراز بودند، در نصیبین یک نواده خسرو دوم را به نام هرمز پنجم بر تخت نشاندند»^۱ (۶۳۱م) تا اینکه یزدگرد بن شهریار بر تخت پادشاهی تکیه زد که در بخش بعدی، اوضاع مناطق کُردنشین در دوره او بررسی خواهد شد.

نتیجه

همچنانکه اشاره شد مناطق کُردنشین در دوره ای طولانی، تحت حاکمیت امپراتوری‌های ساسانی و رومی‌مدام دست به دست می‌گردید و دو امپراتوری برای باز ستاندن مناطق از دست رفته به جنگ با یکدیگر در همان مناطق کُردنشین پرداختند این جنگ‌های طولانی، ثمره ای جز جنگ و خونریزی و غارت برای کُردها در پی نداشت. آنان چون خود در آن دوره فاقد حکومت بودند باید مدام از شاهی ساسانی یا رومی‌پیروی می‌کردند. و نیز اوضاع اجتماعی آن دوران مخصوصاً ساسانیان و طبقات اجتماعی آنان وضعیت اسفباری را برای کُردها که قطعاً در طبقات پایین قرار داشتند به بار آورده بود. در کل می‌توان گفت اوضاع زمانه به گونه ای بود که می‌توانست نیروی سومی را در خود جای دهد. و این نیرو همان اعراب مسلمان بودند. آنان وعده‌هایی می‌دادند که به طور کلی نظام طبقاتی را درهم می‌شکست، مردمان نیز با شنیدن آن و دیدن

تساوی جایگاه فرماندهان و سربازان آنها حکومت اعراب را به نظام‌های دیگر ترجیح دادند که در برگه‌های بعدی بدان اشاره خواهد شد.



بخش چهارم: مناطق گردنشین در مواجهه با مسلمین

فصل اول: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین از ورود مسلمین تا پایان دوره خلفای راشدین

الف) فتح مناطق گردنشین جبال

«آخرین پادشاه ساسانی پسر شهریار بن خسرو پرویز بود و در گیر و دار اختلافات بعد از آزر می دخت که هر دسته از نجبا یک تن از بازماندگان خسرو را نامزد سلطنت می کردند، جمعی از اهل استخر وی را که ظاهراً کودک هشت ساله ای بود و پدرش از قتل عام بازماندگان خسرو بر دست شیرویه به استخر گریخته بود، به فرمانروایی برداشتند.»^۱

«از همان آغاز کار، اختلاف نجبا سلطنت یزدگرد را متزلزل کرد. در واقع آنگونه که از گفته سبثوس مورخ قدیم ارمنی بر می آید به سبب این اختلافات هم در خراسان با سلطنت او مخالفت شد و هم در آذربایجان و نواحی شمال عراق. اما رستم پسر فرخ هرمزد

اسپهبد خراسان که سلطنت آرمیدخت را برانداخت و بعد از وی نیز هر پادشاه دست نشانده ای را موافق میل خود ندید، وی را به هر گونه بود برکنار کرد، از سلطنت وی پشتیبانی نمود.^۱

«در همین احوال و در زمانی که سلطنت یزدگرد هنوز درست پا بر جا نشده بود اعراب بر نواحی حیره تسلط پیدا کردند و بدین گونه درگیری مسلمین با سلطنت وی آغاز شد (۱۲هـ. ق).^۲

«در جنگ‌های بعدی با مسلمین، یزدگرد هر بار به ناکامی‌هایی دست یافت عاقبت قبل از فتح مدائن توسط مسلمین، او راه حلوان را در پیش گرفت.»^۳ تا آنجا توانسته باشد جنگی دیگر ترتیب دهد و از تاج و تخت خود حمایت نماید. اما با شکست سپاهیان او در جلولا* از حلوان نیز برای استمداد و باز پس گیری شهرهای از دست رفته، به سایر مناطق ایران گریزان شد.

۱- فتح خانقین و قصر شیرین

بلاذری می‌نویسد: «بعد از جنگ جلولاء جریر بن عبدالله به خانقین رفت و بقیه اعاجمی را که آنجا بودند کشت.»^۴ و در روایت

۱- همان، ج ۲، ص ۲۲.

۲- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۲۲.

۳- ابوحنیفه دینوری، ج ۲، ص ۲۰۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۳-۱۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۳.

* «جلولا» ظاهراً مطابق با قزل رباط بوده است که امروز سعدیه خوانده می‌شود. عزیز الله بیات، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه (تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش ص ۶۰.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۰.

دیگری «عمر بن خطاب حذیفه و ابن حنیف را به خانقین فرستاد و آن اولین شهری بود که بر آن دو فتح شد.»^۱

طبری می‌نویسد: «بعد از جلولاء هاشم قعقاع بن عمرو را به تعقیب فراریان فرستاد که در خانقین به مهران رسیدند و او را کشتند اما فیروزان فرار کرده قعقاع اسرایی گرفت و آنها را به سوی هاشم فرستاد، هاشم نیز آنان را به عنوان غنایم در میان مسلمین تقسیم کرد و مسلمین آنها را به زنی گرفتند و برایشان فرزند آوردند. به این اسیران، اسیران جلولاء می‌گفتند که از جمله آنها مادر شعبی بود.»^۲ طبری در صفحات بعد همین روایت را آورده با این اختلاف که دیگر سخنی از تقسیم کردن اسرا و به زنی گرفتن آنان نیست.^۳

اگر به دقت به روایات بلاذری و طبری بنگریم می‌بینیم که فتح خانقین در پی تعقیب فراریان جنگ جلولا صورت گرفته است که در نتیجه آن قعقاع تعدادی از آنان را کشت که از آن جمله مهران بود و کسانی نیز فرار کردند که فیروزان از آنان بود. و کسانی نیز اسیر گشته که به اسرای جلولا معروف شدند. اما مورخان به هیچ گونه نبردی با اهالی خانقین اشاره نکرده‌اند و نبرد تنها با باقیمانده لشکر فرس از جنگ جلولا بوده است و اسرایی را که گرفته‌اند از

۱- همان، ص ۲۸۶.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۸؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۱-۵۲۲.

۳- طبری، همان، ج ۴، ص ۳۴؛ ابن جوزی، ج ۴، ص ۲۱۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۱؛

ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۳۹.

همان گریزندگان لشکر فرس در جلولا بودند چرا که به اسرای جلولا معروف شدند. از سوی دیگر روایت به زنی گرفتن اسیران توسط ابن جوزی و ذهبی و ابن خلدون مورد قبول واقع نگشته است و بلاذری نیز ذکری از آن نیاورده است که نشانه ضعف روایت و مستند نبودن آن است.

«مسلمین در راه حلوان بودند که یزدگرد فرار کرد و سپاهی را با خسرو شنوم در آنجا گماشت. با حرکت مسلمین خسرو شنوم به قصر شیرین آمد که در مقدمه سپاهش دهقان حلوان، زینبی بود که زینبی کشته شد و خسرو شنوم گریخت.»^۱ در قصرشیرین نیز همچون خانقین سخنی از جنگ با اهالی نیست جز آنکه مسلمین با سپاه فرس جنگیده‌اند.

۲- فتح حلوان

در مورد فتح حلوان و فرمانده فاتح آن، مورخین روایاتی را بیان کرده‌اند که در ظاهر با هم دیگر در تضادند. چرا که گروهی فتح آن را به جنگ دانسته و گروهی به صلح و این امر خطیر را محقق باید با چشمانی باز بنگرد تا در دام خطا نیفتد چه بسا کتبی نگاشته شده و کسان در آن روایت‌های باب طبع و هدفمندانه خود را انتخاب کرده و از روایت دیگری چشم پوشی کرده‌اند و در نتیجه دچار انحراف تاریخی گشته و دیگران را نیز به گمراهی افکنده‌اند.

۱- طبری، همان، ج ۴، ص ۳۴؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۲۱.

اما روایات؛ خلیفه بن خیاط^۱ و به تبع او ذهبی^۲ فاتح حلوان را جریر بن عبدالله بجلی و فتح آن را به جنگ در سال ۱۸ هجری نقل کرده‌اند اما هیچ گونه توضیح دیگری درباره آن نداده‌اند.

مورخ فتوح اسلامی، بلاذری^۳ و وامداران او چون قدامه بن جعفر^۴ و یاقوت حموی^۵ فاتح حلوان را جریر بن عبدالله بجلی و فتح آن را به صلح و امان دادن جان و مال مردم در سال ۱۹ هجری دانسته‌اند.

طبری^۶ و وامداران او چون ابن جوزی^۷، ابن اثیر^۸، ابن کثیر^۹ و ابن خلدون^{۱۰} فاتح حلوان را قعقاع بن عمرو دانسته‌اند و به جنگی در سال ۱۶ هجری در خارج حلوان با سپاه ساسانی بوده اشاره کرده‌اند.

بلاذری می‌نویسد: «چون مسلمین از جنگ جلولا الوقیعه فارغ شدند، هاشم بن عتبّه بن ابی وقاص سواران زیادی را به جریر بن

۱- خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق فواز (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م) ص ۷۷.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۶۹.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۵.

۴- قدامه بن جعفر، ص ۳۷۰.

۵- یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۶- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۴.

۷- ابن جوزی، ج ۴، ص ۲۱۵.

۸- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۱.

۹- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۷۱.

۱۰- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۳۹.

عبدالله بجلی داد و او را بر جلولا گماشت تا او میان مسلمانان و دشمنانشان چونان حایلی باشد. سپس سعد نیز سه هزار تن از مسلمین را به سوی آنان فرستاد و به او دستور داد تا به همراه آنان و کسان دیگری که در نزد خود دارد روانه حلوان شود. چون جریر به نزدیکی آنجا رسید، یزدگرد به ناحیه اصفهان گریخت. بنابراین، جریر حلوان را به صلح فتح کرد. بدین قرار که از اهل آن دست بردارد و بر جان و مالشان امان دهد و هر که خواهد بگریزد و کسی متعرض وی نشود.^۱

طبری می‌نویسد: «چون یزدگرد از شکست سپاهش در جلولا و کشته شدن مهران در خانقین آگاهی یافت، از حلوان به سوی ری شتافت و خسرو شنوم را با سپاهی در حلوان گذاشت. قعقاع بن عمرو نیز روانه حلوان شده، و به قصر شیرین رسید. خسرو شنوم نیز به سوی او رهسپار گردید و دهقان حلوان زینبی را بر مقدمه پیش فرستاد. در جنگی که رخ داد زینبی کشته شد و خسرو شنوم نیز گریخت و مسلمین بر حلوان دست یافتند و قعقاع حمراء را در آنجا فرود آورد و قباد را بر آنها امیر گردانید و رفتگان را فرا خواند. آنان نیز بازگشته و تعهد جزیه کردند قعقاع همچنان سالار مرز و جزیه بود تا اینکه سعد از مدائن به کوفه رفت. قعقاع نیز به او پیوست و قباد را که اصل او خراسانی بود، امیر مرز گردانید.»^۲

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۵.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۴-۳۵.

از این روایات اینگونه می‌توان نتیجه گرفت که جنگ مسلمین در بیرون از حلوان با سپاه ساسانی بوده است که طبری و وامداران او نقل کرده‌اند و جنگی که خلیفه بن خیاط و ذهبی بدون توضیح نوشته‌اند همان جنگی است که طبری بدان اشاره کرده است. اما شهر حلوان، همانطور که بلاذری و تابعان او قدامه و یاقوت به آن اشاره کرده‌اند، حلوان به صلح فتح گردید. بدین‌گونه که مردم را برجان و مالشان امان دهد و هر که خواهد بگریزد و کسی متعرض وی نشود. طبری نیز اشاره می‌کند که بعد از فرار خسرو شنوم مسلمین بر حلوان دست یافتند و قعقاع رفتگان را فرا خواند. آنان نیز بازگشته تعهد جزیه کردند. بنابراین، می‌توان این چنین نتیجه گرفت که حلوان به صلح فتح شد و جنگی که رخ داده باسپاه ساسانی در بیرون از حلوان بوده است.

اما در مورد فرمانده جنگ، طبری و مورخان همگام او، فاتح را قعقاع بن عمرو می‌دانند و خلیفه بن خیاط و بلاذری و تابعان آنها فاتح را جریر بن عبدالله بجلي می‌دانند. اگر به رویداد به طور دقیق نگریسته شود ملاحظه می‌شود که بلاذری می‌نویسد هاشم بن عتبّه سواران زیادی در اختیار جریر بن عبدالله گذاشت و در ادامه می‌آورد که سعد سه هزار تن را به سوی او گسیل کرد تا به حلوان برود از سوی دیگر طبری می‌نویسد: «عمر بن خطاب به سعد نوشت اگر خداوند جلولا را برایتان گشود قعقاع بن عمرو را به

دنبال پارسیان روان کن تا در حلوان مقام گیرد.^۱ بنابراین، احتمال دارد فرمانده سه هزار تنی که سعد به سوی جریر فرستاده باشد قعقاع بن عمرو باشد و در مسیر به سوی حلوان در مقدمه سپاه جریر بن عبدالله بجلی قرار گرفته باشد.

اما در مورد سال فتح، بطور کلی مورخان در باب سالهای فتوح شهرها با یکدیگر اختلاف دارند، از جمله می‌توان به جنگ جلولا اشاره کرد که خلیفه^۲ فتح آن را در سال ۱۷ و ۱۹، طبری^۳ سال ۱۶، بلاذری^۴ اواخر سال ۱۶، ابن حزم^۵ سال ۱۸ و یعقوبی^۶ سال ۱۹ هـ. می‌داند.

خلیفه بن خیاط در ذکر حوادث سال بیست و نه هجری قمری خبر از نقض صلح حلوان و فتح دوباره آن به دست عبدالله بن عامر می‌دهد. وی فتح آن را به صلح و جنگ می‌داند که کشتاری هم در آن صورت گرفته است.^۷

اما باید دید که علت نقض صلح چه بوده است. همچنانکه مورخان خبر داده‌اند یزدگرد در آن موقع هنوز در فارس بوده است.

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۴.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۷۶.

۳- طبری، همان، ج ۴، ص ۲۴-۲۵.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۱.

۵- علی بن احمد ابن حزم، جوامع السیره و خمس رسائل اخری، تحقیق احسان عباس (مصر: دارالمعارف، چاپ اول، ۱۹۰۰ م) ص ۳۴۵.

۶- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۱.

۷- خلیفه بن خیاط، ص ۹۴.

دینوری می‌نویسد: «در سال بیست و نه مردم استخر از اطاعت مسلمین سر پیچیدند و یزدگرد با جمعی از اعاجم به آنجا آمد.»^۱ قطعاً از دست دادن پادشاهی برای یزدگرد بسیار دشوار بود و او برای تحکیم و بدست آوردن دوباره قدرت تمام تلاش خود را به کار می‌بست و همچنانکه طبری اشاره کرده است، حتی «هنگامی که در مرو بود با نامه نگاری کسانی چون هرمزان و مردم فارس، فیروزان و اهل جبال را برانگیخت که پیمان شکستند و مناطقی که هنوز فتح نشده بود را نیز تحریک کرد آنان نیز به اطاعت او در آمدند.»^۲ ابن اعثم نیز در ذکر وقایع جنگ نهاوند خبر می‌دهد که «ساسانیان در نهاوند جمع آمده و لشکری به حلوان و خانقین و جلولا فرستاده‌اند.»^۳ و در صفحات بعد می‌نویسد: «شادوه بن آزادمرد با ده هزار لشکر فرس در حلوان بود که چون خبر آمدن مسلمین را دریافت کرد به قرماسین (= کرمانشاهان) گریخت.»^۴

روایتی دیگر نیز وجود دارد که علت نقض صلح شهرها را بیان می‌کند؛ عمر بن خطاب ده نفر از صالحان سپاه بصره را خواست تا علت فتح دوباره مناطق را بداند عمر بن خطاب خود علت نقض صلح را در این می‌دانست که شاید بر اهالی ظلم شود، اما

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۳۹.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳- احمد ابن اعثم الکوفی، کتاب الفتوح، ج ۲، تحقیق علی شیری (بیروت: دارالاضواء، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق/ ۱۹۹۱ م) ص ۲۹۱.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۹۷.

نمایندگان در جواب گفتند که با مردمان به همان گونه رفتار می‌شوند که تو می‌خواهی که بجز وفا و نیک رفتاری چیزی نمی‌دانیم. آنان علت نقض صلح را وجود و زنده بودن یزدگرد در ایران دانستند.^۱ همچنان که اشاره شد یزدگرد مدام سرداران مناطق را به نقض صلح و طغیان در شهرها بر می‌انگیخت.^۲ بنابراین صلح حلوان در سال بیست و نه نیز ناشی از همان تحریکات یزدگرد بوده است. چرا که او در سال بیست و نه در فارس بوده است^۳ و دکتر زرین کوب نیز بدان تصریح کرده است که یزدگرد فارس را در اواخر سال بیست و نه ترک کرده است.^۴ بنابراین، در این شکی نخواهد ماند که او برای ملک از دست رفته تلاش کند. اما در روایت خلیفه بن خیاط مبنی بر اینکه حلوان به صلح و جنگ فتح شد نیز قطعاً صلح آن با اهالی و جنگ نیز با پارسیانی بوده است که از سوی یزدگرد گسیل یا تحریک شده‌اند و کشتار نیز در نتیجه همان جنگ بوده است.

اما کسانی که در پی آنند که بگویند کردها در حلوان نقض صلح کرده‌اند و جنگ نیز با آنان بوده است، قطعاً به خطا رفته‌اند چرا که آنان اقوام دیگر حلوان یعنی پارسیان (= فارس‌ها) را نادیده گرفته و از صفحه تاریخ حلوان پاک گردانده‌اند چراکه یعقوبی در البلدان

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۸۹.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۳۹.

۴- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۲۵.

خود می نویسد: «مردمان حلوان مخلوطی از عرب و عجم از فارس و کُردند.»^۱

لازم به ذکر می باشد که روایت نقض صلح حلوان در سال بیست و نه و فتح دوباره آن توسط طبری و بلاذری ذکر نگردیده است که خود مایه تفکر و تعمق می باشد که شاید آنان این روایت را نپسندیده اند.

۳- فتح قرماسین (= کرمانشاهان)

بلاذری می نویسد: «جریر بن عبدالله بجلی بعد از فتح حلوان روی به سوی دینور نمود - که در جای خود سخن از آن خواهد آمد - و از آنجا روانه کرمانشاه شد که به صلحی همانند صلح حلوان آن را فتح کرد بدین گونه که از آنان دست بردارد و بر جان و مالشان امان دهد و هر کس می خواهد بگریزد کسی متعرض وی نمی شود.»^۲

اما همچنانکه در صفحات پیش نیز اشاره شد طبری ذکر کرده که «یزدگرد با نامه نگاری به تحریک اهل جبال از بین باب، سند، خراسان و حلوان پرداخته است و آنان نیز به یکدیگر نامه نوشتند و به سوی یکدیگر رفته هم سخن گشتند که به نهند برونند و در آنجا کارهای خویش را استوار کنند.»^۳ «لشکر فرس در نهند جمع

۱- یعقوبی، البلدان، ص ۷۵؛ اسحاق بن حسین، ص ۶۸.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۵.

۳- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۲۰.

شدند و در آنجا لشکری به حلوان، خاتقین و جلولا فرستادند.^۱ «از جمله اینکه شخصی به نام شادوه بن آزادمرد با ده هزار سوار در حلوان بود.»^۲

ابن اعثم در مورد رهسپار شدن مسلمین برای جنگ در نهاوند می نویسد: «نعمان بن مقرن که در مقدمه او طلیحه بن خویلد قرار داشت به حلوان رهسپار شد. یکی از فرماندهان کسری که نامش شادوه بن آزادمرد بود با ده هزار سوار فرس در حلوان بود. هنگامی که عزیمت سپاه مسلمین را به حلوان دریافت با تمام همراهانش به قرماسین (= کرمانشاهان) فرار کرد. نعمان در ادامه راه قیس بن هبیره را در مقدمه سپاه خود قرار داد و آنها به کرمانشاه رهسپار شدند. که در آن زمان دو فرمانده بزرگ کسری یعنی شادوه بن آزادمرد که از حلوان به آنجا فرار کرده بود و دیگری مهرویه بن خسروان بود که بیست هزار سپاه فرس در اختیار آنان بود. اما به محض آگاهی از حرکت مسلمین به قرماسین، به مازران گریختند قیس بن هبیره نیز وارد کرمانشاه شده که محل گردشگاه کسری بود. پس از آن نعمان نیز به آنجا آمد.»^۳ بنابراین، قرماسین (=کرمانشاهان) که بار اول بدون هیچ جنگی فتح شده بود، این بار نیز بدون هیچ جنگی سپاه مسلمین را در خود جای داد.

۱- ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۹۷.

۳- ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸.

* از شهرهای ماسبدان می باشد. قدامه بن جعفر، ص ۱۷۳.

۴- فتح ماسبذان

الف) فتح ماسبذان قبل از نهاوند (۱۶هـ)

«چون هاشم بن عتبّه از جلولا به مدائن رفت، به سعد خبر رسید که آذین بن هرمزان جمعی را فراهم و به دشت آمده است. سعد نیز این خبر را برای عمر بن خطاب نوشت. عمر نیز در جواب نوشت که ضرار بن خطاب را به سویشان فرست و در مقدمه سپاهش ابن هذیل اسدی و جناحین را به عبدالله بن وهب راسبی و مضارب بن فلان العجلی واگذار کن. ضرار نیز روانه گشت. ابن هذیل در مقدمه سپاه او به دشت ماسبذان رسید جنگ در مکانی به نام هندف روی داد که مسلمین پیروز گشته و سر از تن آذین نیز جدا گردید. آنگاه به تعقیب مابقی سپاه یعنی شکست خوردگان رفتند تا به سیروان* رسیدند. بدین سان ماسبذان به جنگ فتح شد و مردمش سوی کوهستان گریختند، اما ضرار آنان را فراخواند آنان نیز باز گشتند.»^۱

ب) فتح ماسبذان بعد از نهاوند

«ابوموسی اشعری به همراه اهل بصره که برای کمک به نعمان بن مقرن آمده بود بعد از واقعه نهاوند به دینور رفت. وی پنج روز آنجا بود که اهل آن تنها یک روز با او جنگیدند و پرداخت جزیه و خراج را پذیرفتند و از ابوموسی خواستند که بر جان و مال و اموال

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۲۵؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۷۲؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۶.

و اولاد خود در امان باشند. ابوموسی نیز درخواست آنان را اجابت کرد و عامل خود را با جمعی از سواران بر آن گماشت و خود به ماسبذان رفت. چون بدان جا رسید، اهل ماسبذان نجنگیدند و اهل سیروان نیز با او صلحی چون صلح دینور بستند مبنی بر اینکه جزیه و خراج بدهند.^۱

بلاذری در ادامه می‌نویسد: «و قومی برآنند که ابوموسی ماسبذان را قبل از نهاوند فتح کرده است.^۲ ابن حزم نیز فتح ماسبذان را به دست ابوموسی بعد از نهاوند می‌داند.^۳ خلیفه بن خیاط نیز می‌نویسد: «حذیفه بن یمان دینور و ماسبذان را به جنگ فتح کرد در حالی که سعد قبلاً آن را فتح کرده بود و آنان نقض عهد کرده بودند.»^۴ اینکه طبری و وامداران او به جنگ ماسبذان در سال شانزده هجری اشاره کرده‌اند روایتی درست می‌باشد. چرا که بلاذری^۵ و خلیفه^۶ بن خیاط نیز به فتح ماسبذان قبل از نهاوند اشاره کرده‌اند. اما جنگ با چه کسانی بوده را طبری بیان کرده است که جنگ با سپاه آذین بن هرمزان بوده است و اهالی تنها از ترس و ناآشنایی با مسلمین به کوهستان گریخته‌اند. اما چون ضرار آنان را فراخواند

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۶؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۵۸.

۲- بلاذری، همان، ص ۳۰۰؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۲.

۳- ابن حزم، جوامع السیره، ص ۳۴۶.

۴- خلیفه بن خیاط، ص ۸۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۱.

۵- بلاذری، همان، ص ۳۰۰.

۶- خلیفه بن خیاط، ص ۸۵.

اهالی به سوی او رهسپار گشته و دعوت او را استجابت کردند و یاقوت حموی^۱ سه بیت شعر را در معجم البلدان خود آورده که مضمون آن بدین گونه است: بعد از کشته شدن آذین در اثنای جنگ به جانشین او گفته شد که چرا می جنگیدی؟ او جواب داد من همواره به کسری وفادار خواهم ماند. اما بعد تمام اهل ماسبذان و سیروان به سوی ما آمدند. بنابراین، آنچه که از ابیات یاقوت حموی بر می آید چیزی جز صلح اهالی با ضرار بن خطاب نبوده است و جنگ مسلمین نیز با سپاه کسری بوده است. اما روایت فتح بعد از نهاوند که بلاذری و خلیفه بن خیاط به آن اشاره کرده بودند. همچنانکه ذکر شده بلاذری می نویسد: «اهل ماسبذان نجنگیدند و با اهل سیروان نیز صلحی همانند صلح دینور بسته شد بدین قرار که اهل آن بر جانها، اموال و اولاد خود در امان باشند و جزیه و خراج بدهند.»^۲ اما خلیفه بن خیاط به گونه ای دیگر فاتح را حذیفه بن یمان و فتح را به جنگ دانسته است.^۳ محققان معاصر هیچکدام روایت خلیفه بن خیاط را نپذیرفته اند کسانی چون دکتر زرین کوب^۴، عباس اقبال^۵ و اشپولر^۶ رای صحت را بر همان روایت

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۶.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳،

ص ۱۶؛ ابن ← → خلدون، ج ۲، ص ۵۵۸.

۳- خلیفه بن خیاط، ص ۸۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۱.

۴- ریچارد فرای، تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، جلد ۴، ترجمه

حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۱ش) ص ۲۵.

۵- پیرنیا، حسن و عباس اقبال، بخش دوم ایران اسلامی، ص ۵۶.

۶- اشپولر، ج ۱، ص ۱۹.

بلاذری نهاده‌اند. بنابراین، رأی بلاذری اصح می‌باشد.

اما دلیل فتح دوباره ماسبذان چه بود؟ ابن اعثم کوفی می‌نویسد: «بعد از شکست ارتش فرس در نهاوند آنان به چند دسته تقسیم شدند. گروهی به اصفهان، گروهی به ماسبذان و گروهی به قم و کاشان رفتند.»^۱ بنابراین، فتح دوباره ماسبذان قطعاً نتیجه ورود سپاهیان فرس و تحرکات آن در ماسبذان بوده است که ابن اعثم به ورود آنان به ماسبذان اشاره کرده است و همان باعث شده که ابوموسی به سوی ماسبذان گسیل شود. اما همچنانکه گفته شد شهر به صلحی همانند صلح دینور یعنی اینکه جزیه و خراج بدهند و بر جان و مال و اولاد خویش در امان باشند. اما نکته ای مهم که باید به آن اشاره کرد، این است که در فتح دوم اهل ماسبذان همچون سال شانزدهم هجری به کوهستان نگریختند. چرا که به مرور به اخلاق مسلمانان و هدف آنان از جنگ آشنایی یافته بودند.

لازم به توضیح می‌باشد که ماسبذان منطقه ای تمام گردنشین نبوده است بلکه یعقوبی می‌نویسد: «اهل این شهر مردمانی آمیخته از عرب و عجم می‌باشند.»^۲ اما از اینکه همچون شهر حلوان و مهرجان قذق عجم را از فارس و گُرد بداند، چیزی نگاشته است. اما نکته ای که به آن اشاره کرده، این است که می‌نویسد: «زیان آنها فارسی می‌باشد.»^۳ و قطعاً این نکته دلیلی بر وجود فارس‌ها و حتی

۱- ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۷۲.

۳- همان، ص ۷۳.

نشان از اکثریت آنان در آن زمان بوده است.

۵- فتح دینور

الف) فتح دینور قبل از نهاوند

بلاذری می نویسد: «جریر بن عبدالله بجلی که از سوی سعد بن ابی وقاص سوی حلوان فرستاده شده بود، بعد از فتح آن روی به سوی دینور نمود. اما آن را فتح نکرد.»^۱

خلیفه بن خیاط می نویسد: «دینور را قبل از نهاوند سعد بن ابی وقاص فتح کرده بود.»^۲

این دو روایت کاملاً با یکدیگر متناقض می باشند. بلاذری علت فتح نشدن دینور را نمی نویسد که آیا سپاه ساسانی یا اهل دینور در مقابل مسلمین دست به مقاومت زده اند؟ که هر دوی این نظریه معنایی جز جنگ با مسلمین را در دینور و حصارى شدن اهل آن ندارد. اما اگر این نظریه درست بود قطعاً بلاذری از جنگ و مقاومت شهر خبر داده و برای آن توضیحاتی می نگاشت اما نه تنها او بلکه مورخان تابع او نیز به هیچ گونه مقاومتی که حتی باعث حصارى شدن اهالی شهر باشد قائل نیستند. شاید موقعیت کوهستانی و صعب العبور بودن آن جریر بن عبدالله را از فتح آن

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۵؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۸۵؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۱؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۲۹.

بازداشته است و الله اعلم.

اما خلیفه بن خیاط به فتح آن قائل می‌باشد در حالی که هیچ گونه توضیحی مبنی بر صلح یا جنگ در آن نمی‌دهد. اگر چه عادت خلیفه بن خیاط اختصار نویسی می‌باشد و در بیشتر اوقات هیچ گونه توضیحی در رابطه با فتوح نمی‌دهد و تنها روایات مختلفی را در مورد نام فاتح، سال فتح و چگونگی فتح به صلح یا جنگ را می‌نویسد. اما در این رویداد خبری از فتح به صلح یا فتح به جنگ نمی‌دهد. و باید گفت اگر فتح به جنگ بود خلیفه قطعاً آن را می‌نوشت. بنابراین، چون مورخان به هیچ گونه مقاومتی از دینور در برابر مسلمین اشاره نکرده‌اند، ما نیز برآنیم که دینور اگر فتح نشده باشد، دلیل بر مقاومت شهر نبوده است و اگر هم به روایت خلیفه فتح شده باشد قطعاً فتحی آسان بوده است که خلیفه به راحتی از آن می‌گذرد.

ب) فتح دینور بعد از نهاوند

بلاذری می‌نویسد: «ابوموسی اشعری بعد از فتح نهاوند روانه دینور گشت. وی پنج روز در آنجا اقامت کرد و تنها یک روز در آن جنگ شد سپس اهل آن جزیه و خراج دادند و از ابوموسی بر جان و مال و اولاد خویش امان خواستند. ابوموسی نیز پذیرفت و عامل خود را با جمعی از سواران در آن گماشت و خود به سوی ماسبدان

رفت.»^۱ ابن اثیر^۲ به پنج روز اقامت و سپس صلح ابوموسی اشاره کرده اما به یک روز جنگ آن هم نپرداخته است. اما چون ابن اثیر از بلاذری نقل کرده است، همان روایت پنج روز اقامت و یک روز جنگ را باید از خاطر گذرانید.

یک روز جنگی که بلاذری از آن خبر داده بدون شرح و توضیح می‌باشد. در حالی که در جنگ‌های دیگر به شرح جنگ می‌پردازد. از جمله در شرح جنگ جلولاء می‌نویسد: «جنگ شدیدی در گرفت که مسلمانان همانند آن ندیده بودند. چندان تیر بارید و ضربات نیزه فرود آمد، آنقدر شمشیر زده شد که باعث خم شدن تیغ‌ها گشت. عجمان گریختند و بسیاری از آنان کشته شدند.»^۳ در این جنگ جلولاء بلاذری حتی به خم شدن شمشیرها اشاره کرده است. اما در یک روز جنگ دینور حتی از کشته شدنی سخن نمی‌گوید اما بدان معنا نیست که در آن جنگ کسی کشته نشده است. اما نشان از جنگی می‌باشد که به سرعت به صلح انجامیده است جنگی که بلاذری آن را شایسته بحث نمی‌داند بنابراین، می‌توان گفت دینور هم همچون بلاد دیگر به سهولت در اختیار مسلمین قرار گرفت و در پی صلحی مردمان آن بر جان و مال و اولاد خویش در امان ماندند.

اما در روایت خلیفه بن خیاط مبنی بر فتح دینور و ماسبذان

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۶.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۰.

توسط حذیفه بن یمان و دلیل قابل استناد نبودن آن در روایت فتح ماسبذان اشاره شده است.

در دوره خلافت عثمان بن عفان، مالک اشتر سر از اطاعت پیچید «او خود کسانی را به شهرهای مختلف فرستاد از جمله هانیء بن ابی حیه را با هزار سوار برای امن کردن راه‌ها در جبال به سوی حلوان فرستاد. هانیء در ناحیه دینور به کردانی که دست به فساد برداشته بودند، رسید با آنها جنگیده و بسیاری از آنها را کشت.»^۱

اما آیا اینان علیه مسلمین شورش کرده، یا دست به قطاع الطریقی و کشتار ابناء السبیل زده بودند؟ اگر به روایت به دقت توجه شود ملاحظه می‌شود که هانیء برای امن کردن راه‌ها گسیل شده است و با کردانی برخورد که دست به فساد برداشته بودند امن کردن راه‌ها و فساد کردها معنایی جز قطاع الطریقی و راهزنی و ناامن کردن طرق برای مردمان ندارد و از میان برداشتن و سرکوب آنها جز برای آسایش خود مردمان گرد دینور معنایی دیگر در بر ندارد. اگر به منابع دیگر و رخدادهای تاریخی واقع شده در آنها نگریم به شکوه و گلایه مردمان از کردان قطاع الطریق می‌توان پی برد که چگونه از دست آنان به تنگ آمده بودند. از جمله ابن اثیر در ذکر وقایع سال ۲۹۳ق می‌نویسد: «اهل نینوا از کردهای هذبانی که به رهبری محمد بن بلال که به شهرشان هجوم برده و همه را غارت کرده، در ستوه آمده بودند و به ابوالهیجاء حمدان بن

حمدون تغلبی شکایت کردند.^۱ و همچنین در ذکر حوادث ۵۱۶ هجری از فساد کردها در موصل و جزیره ابن عمر اشاره کرده که در نتیجه آن مردم از دست آنها به تنگ آمده بودند و راه‌ها نیز ترسناک و ناامن شده بود.^۲

ابن کثیر نیز در ذکر وقایع ۲۳۱ ق از دستگیری پانصد نفر از کردهایی که در راه‌ها به فساد و راهزنی پرداخته بودند توسط وصیف خادم اشاره کرده است.^۳

اما باید دانست که اینان تنها دسته ای از کردها بودند که به راهزنی می پرداختند و خود کردها نام‌هایی چون چته (= راهزن) بر آنان نهاده چرا که به راهزنی، نهب و غارت کردن ورمه‌ها و اموال آنها پرداخته‌اند. بنابراین تعمیم دادن قطاع الطریقی به تمامی کردها کاری است خلاف واقع چرا که در میان کردها عالمان و بزرگانی ظهور کرده‌اند که نه تنها مایه پیشرفت مسلمین در زمینه‌های علمی شده‌اند بلکه کسانی چون سلطان صلاح الدین یوسف و خاندان شریف او مرزهای مسلمین را در مقابل صلیبیان حفظ کرده‌اند.

۶- فتح مهرجان قذق

الف) فتح مهرجان قذق قبل از نهاوند

دینوری می‌نویسد: «ابوموسی اشعری منجوف بن ثور را به همراه

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۳۸.

۲- همان، ج ۱۰، ص ۶۰۴.

۳- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۰۷.

سائب بن اقرع به مهرجان قذق فرستاد و آن را فتح کرد.^۱

ب) فتح مهرجان قذق بعد از نهاوند

«ابو موسی اشعری بعد از نهاوند به سوی دینور و سپس به سوی ماسبذان رفت که در صفحات پیش ذکر گردید. سپس ابوموسی سائب بن اقرع را به سوی صیمره که شهر (= مرکز) مهرجان قذق بود فرستاد؛ سائب آنجا را به صلح فتح کرد بر این مبنا که از ریختن خون، برده گرفتن و طلب زر و سیم در گذرد و در عوض اهالی نیز جزیه و خراج زمین را پردازند. بدین ترتیب تمام استان مهرجان قذق فتح گردید.»^۲

بلاذری در ادامه می نویسد: «خبر استوار آن است که ابوموسی سائب را از اهواز به مهرجان قذق فرستاد و او آنجا را فتح کرد.»^۳
طبری می نویسد: «بعد از فتح نهاوند در سال ۲۲ق احنف بن قیس مهرجان قذق را فتح کرد.»^۴

اما جمع روایات؛ اینکه دینوری به فتح مهرجان قذق قبل از نهاوند اشاره می کند، درست می باشد چرا که روایت دوم بلاذری آن را تأیید می کند اما نه بلاذری و نه دینوری در فتح قبل از نهاوند به

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۶.

۳- بلاذری، همان، ص ۳۰۰.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۶۷.

هیچ گونه جنگی اشاره نکرده‌اند، در حالی که عادت مورخان بر آن بوده که اگر جایی به جنگ فتح می‌شد، قطعاً واژه عنوه را به کار می‌بردند اما در این روایت سخنی از جنگ در میان نیست. در حالی که دینوری در توضیح فتح تستر می‌نویسد: «دو سپاه به یکدیگر حمله برده که در نتیجه آن قتال شدیدی واقع گشت و کسان بسیاری از هر دو طرف کشته شدند.»^۱ بنابراین، فتح مهرجان قذق قبل از نهاوند قطعاً به صلح بوده است.

اما در مورد روایات فتح بعد از نهاوند؛ همچنانکه ذکر شد «سائب بن اقرع مهرجان قذق را به صلح فتح کرد بر این مبنا که از ریختن خون، برده گرفتن و طلب زر و سیم خودداری کند و ساکنان نیز جزیه و خراج زمین را پردازند.»^۲

اما در روایت طبری که احنف بن قیس مهرجان قذق را فتح کرده است. طبری از چگونگی فتح به صلح یا جنگ خبر نمی‌دهد اما از سیاق روایت و ادامه آن می‌توان گفت که یقیناً فتح بر اساس صلح بوده است. طبری می‌نویسد: «احنف مهرجان قذق را بگرفت سپس به سوی اصفهان رفت که اهل کوفه جی را در محاصره داشتند. سپس از طریق طبرس داخل خراسان گشت و هرات را به جنگ فتح کرد خود به سوی مرو شاهجان رفت و مطرف بن عبدالله بن الشخیر را به سوی نیشابور فرستاد که آنجا جنگ شد.»^۳ بنابراین،

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۳۰.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰.

۳- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۶۷.

طبری صراحتاً مکان‌هایی را که در آن جنگ شده می‌نویسد و قطعاً اگر فتح مهرجان قذق نیز به جنگ بود، طبری آن را می‌نوشت.

۷- هرمان

در مورد شخصیت و قومیت هرمان کسانی به خلط تاریخی افتاده و پرده‌های تاریک تعصب را بر دیدگان خود کشیده تا وقایع را به طبع و میل خویش باز نمایند و دیگران را نیز از تعصب خود سهم دهند. گویند هرمان چون از اهالی صیمره بود در نتیجه گُرد بوده است و چون او با مسلمانان جنگیده، نتیجه گیری کرده و می‌نویسند پس گُردها با مسلمانان جنگ‌های شدیدی کرده‌اند. ما نیز از پی آن بر آمدیم تا این اشتباهات را اصلاح کنیم.

دینوری می‌نویسد: «هرمان مردی از خاندان و نزدیکان یزدگرد و دایی شیرویه پسر خسرو پرویز بوده است.»^۱ و در جای دیگر می‌نویسد: «سرزمین او صیمره می‌باشد.»^۲

طبری می‌نویسد: «هرمان یکی از خاندان‌های هفتگانه ایران بود که قوم او در مهرجان قذق و شهرستان‌های اهواز بودند که بعد از قادسیه به سوی قوم خود در مهرجان قذق و شهرهای اهواز رفت و شاه آنجا شد و با کمک قوم خود با هر که می‌خواست می‌جنگید. او از مناذر و نهر تیری از دو سوی به مردم مسیان و دستمیشان

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۱۲۹.

۲- همان، ص ۱۳۲.

حمله کرد.^۱

بلعمی می‌نویسد: «ملک اهواز هرمزان بود، مردی بزرگ و پادشاهی اهواز ایشان را و به خاندان ایشان‌اندر بودی. و اهواز هفتاد شهر است. آن همه شهرها را هرمزان پادشاه بود. و او را ملوک اکاسره دستوری داده بودند که ایشان تاج بر سر نهادی. و به عجم‌اندر هفت خاندان بود که ایشان همچون ملوک تاج داشتندی زیرا که به نسب با ملک راست بودند تاج ایشان خردتر از تاج ملوک اکاسره بودی. و این هرمزان، یزدگرد بن شهریار او را به حرب قادسیه خوانده بود، پس از آنجا به هزیمت شد و به پادشاهی خویش باز شد.»^۲

ابن اعثم کوفی او را هرمزدان انوشیروان می‌نامد.^۳

بلاذری نیز می‌نویسد: «هرمزان اهل مهرجان قذق بود.»^۴

ابن خلدون می‌نویسد: «او از مردم خوزستان و از خاندان‌های هفتگانه ایرانی بوده است.»^۵

این روایات را شاید بتوان اینگونه جمع کرد؛ روایت دینوری در اینکه هرمزان خال (= دایی) شیرویه بوده نمی‌تواند صحیح باشد چرا که مادر شیرویه مریم دختر موریق امپراتور روم می‌باشد.^۶ اما

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۷۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۲.

۲- بلعمی، ج ۳، ص ۴۹۰.

۳- ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۷۵.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۶۹.

۵- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۵۰.

۶- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۱۸؛ ابن قتیبه دینوری، ص ۶۵۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۹۴.

منابع دیگری او را از خانواده‌های هفتگانه ایرانی می‌دانند.^۱ در حالی که طبق رأی دینوری هرمزان پسر موریق رومی می‌باشد و اصل ایرانیّت از او سلب می‌شود. بنابراین، روایت دینوری قابل استناد نمی‌باشد. ابن اعثم او را هرمزدان انوشیروان می‌نامد که شاید منظورش هرمزان بن انوشیروان ساسانی باشد، اگر اینگونه باشد، روایت او نیز قابل استناد نیست.

مورخان در مورد سرزمین او تا حدی با هم توافق دارند: همچنانکه ذکر شد بلاذری سرزمین او را مهرجان قذق، دینوری صیمره، طبری و ابن اثیر قوم او را در مهرجان قذق و شهرهای اهواز می‌دانند. ابن خلدون او را اهل خوزستان و بلعمی پادشاه خوزستان و شهرهای آن می‌داند.

چنین روایاتی را این گونه می‌توان جمع بست که قوم او در مهرجان قذق و اهواز سکونت داشته‌اند و او به عنوان یکی از خاندان‌های هفتگانه پارسی بر شهرهای اهواز حاکم بود و همچنانکه ذکر گردید بلعمی به خوبی آن را توضیح داده است.

اما در مورد هرمزان کسانی گمان کرده‌اند که چون هرمزان اهل مهرجان قذق (= صیمره) بوده، بنابراین، او گُرد می‌باشد، غافل از آنکه یعقوبی مردمان صیمره (= مهرجان قذق) را آمیخته ای از عرب و عجم از فارس و گُرد بوده‌اند می‌داند.^۲ آنان موجودیت مردمان

۱- طبری، همان، ج ۴، ص ۷۲؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۴۲؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۵۰.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۷۲.

فارسِ مهرجان قذق را نفی کرده و این امکان که هرمزان فارس باشد نه کُرد را هیچ گاه در سر نمی‌پرورانند. و نیز جای تعجب آن است که می‌گویند چون هرمزان در نبرد با مسلمین در سوق الاهواز از اکراد کمک خواسته^۱ پس او کرد می‌باشد. غافل از آنکه چون هرمزان با مسلمین صلح کرد، یکی از بندهای صلح آن بود که اگر از جانب اکراد فارس به او حمله شود مسلمین به هرمزان کمک کنند.^۲ بنابراین کمک اکراد در سوق الاهواز به هرمزان یا حمله ور شدن آنان به او در فارس اثبات معنای کُرد بودن او را نمی‌کند. اگر به ادامه وقایع هرمزان در تاریخ توجه شود نکاتی ریز وجود دارند که نباید از دید محقق پنهان بماند. چرا که هرمزان چون به مدینه رسید، مورخان می‌گویند او به فارسی سخن گفته و مغیره بن شعبه که تا حدودی فارسی می‌دانست مترجم وی بوده است.^۳ بنابراین هرمزان به زبان فارسی سخن گفته است نه زبان کردی در حالی که مسعودی به وجود زبان کردی برای کُردها اشاره کرده است.^۴ که معنایی جز تمایز با زبان فارسی ندارد. از سوی دیگر هیچ منبعی از کُرد بودن هرمزان سخن نگفته است. در حالی که در همان زمان مورخان از کسانی چون جابان ال‌کُردی و پسر وی میمون ال‌کُردی

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۷۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۴.

۲- طبری، همان، ج ۴، ص ۷۸.

۳- همان، ج ۴، ص ۸۸؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۵۴۹؛ بلعمی، ج ۳، ص ۵۰۰.

۴- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۹.

ابوبصیر (= ابونصیر) نام می‌برند.^۱

ابن اثیر در حالی که صراحتاً پسوند گردی را به میمون بن جابان می‌دهد^۲، به هرمزان هم پسوند فارسی یعنی هرمزان الفارسی می‌دهد.^۳ محققان معاصر نیز از گرد بودن یکی از خاندان هفتگانه پارسی سخن نگفته‌اند. پروفیسور کریستن سن^۴ در توضیح از واسپوهران از گرد بودن آنان هیچ گونه سخنی ارئه نداده است. بنابراین، گرد بودن هرمزان خیالی واهی می‌باشد که فقط حس تعصب باعث ابراز چنین اوهامی می‌شود.

اما در مورد اکراد فارس و خوزستان که به هرمزان کمک کرده یا برضد او بوده‌اند باید گفت که این اکراد پیشینیان لرهای امروز بوده‌اند. که در قدیم لرها نیز چون سایر اقوام دیگر همچون بلوچ، قفص و دیلم در زیر شاخه واژه اکراد قرار گرفته‌اند که در فصل اول به آن اشاره شد. حتی نویری از قوم گرج به عنوان اکراد اتراک نام می‌برد.^۵

دکتر بهاروند در مورد لرهای استان فارس می‌نویسد: «لرها شاخه

۱- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، تحقیق د. وصی الله محمد عباس (بیروت: موسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م) ص ۶۵۱؛ ابونعیم اصبهانی، معرفة الصحابه، ج ۶، تحقیق عادل بن یوسف العزازی (الریاض: دار الوطن للنشر، چاپ اول، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م) ص ۳۰۷۳؛ ابن اثیر، عزالدین، اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۵ (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م) ص ۳۵۱.

۲- ابن اثیر، اسدالغابة، ج ۵، ص ۳۵۱.

۳- همان، ج ۱، ص ۴۷۴.

۴- کریستن سن، ص ۷۳-۷۸.

۵- نویری، ج ۹، ص ۱۳۱.

ای از قوم پارس هستند که برخی از طوایف آنها از بدو ورود ایرانیان در استان فارس مستقر شده‌اند. لر‌ها از زمان‌های باستان تاکنون دست کم در سه کوره از پنج کوره فارس باستان سکونت داشته و دارند. این سه کوره عبارتند از: کوره قباد (استان کهگیلویه - بویر احمد)، کوره شاپور (قسمتی که قبلاً شولستان نام داشت و اکنون ممسنی نامیده می‌شود) و کوره استخر (مناطق چون کامفیروز، کهمر، کاکان و بیضا).^۱

وی در مورد لرهای خوزستان می‌نویسد: «همانند استان فارس از زمان‌های کهن تاکنون یکی از مناطق عمده لرنشین بوده است. هم اکنون شش شهرستان از مجموع یازده شهرستان این استان یا به طور کامل لرنشین هستند یا اینکه لر‌ها اکثریت جمعیت آنها را تشکیل می‌دهند. این شهرستان‌ها عبارتند از: ایذه، بهبهان، مسجد سلیمان، دزفول، شوشتر و رامهرمز».^۲

«استان بوشهر نیز مانند فارس محل سکونت تعداد زیادی از طوایف لر بوده چنانکه هم اکنون دست کم دارای چهار دهستان لرنشین یعنی لیراوی، حیات داودی، شوانکاره (= شبانکاره) و انکالی است».^۳

در مورد استان همدان نیز به همین گونه می‌باشد چرا که نگارنده در تحقیقاتی که در نهادند انجام داده، قبایل لر آنجا عبارتند از:

۱- بهاروند، ص ۲۲۸.

۲- همان، ص ۲۲۳.

۳- همان، ص ۲۴۸.

شیراوند، رشنو، زیار، ابوالفتحی زرینی، سیف، ذولفقاری، جوزانی، دشتی، سُرْمیلی، بازوند، جلال وند، واحدی، سوری، سلگی، ساکی، پیرزادی، شهبازی، فریادرسی، فلکه دینی، کولیوند، زمانیان و شجاعیان، شهرستان‌های ملایر و تویسرکان نیز لر نشینند. البته کردهایی نیز در حوالی اسدآباد ساکنند.

نتیجه

آنچه که از روایات در مورد فتح مناطق کُردنشین جبال بر می‌آید، آن است که فتح این مناطق به آسانی صورت گرفته است. و اگر جنگی هم در این مناطق روی داده باشد جنگ با سپاه فرس ساسانی بوده است نه جنگ با اهالی که در صفحات پیش به آن اشاره شد. اما مهمترین نکته در مورد فتح این مناطق علت فتح دوباره شهرهاست، که علت آن در فتح شهرها از جمله حلوان و ماسبدان از خاطر گذشت. دکتر زرین کوب نیز می‌نویسد: «به هر حال پیداست که تا سال‌ها بعد از واقعه جلولا و نهاوند، یزدگرد به امید آنکه تکیه گاه تازه‌ای برای ایجاد یک نیروی مقاومت قومی به وجود آورد، در سراسر قلمرو خود دائم از غرب به شرق و از جنوب به شمال بین ولایات جبال، فارس، کرمان و سیستان در تکاپو بود و هر جا اندک امیدی می‌جست، می‌کوشید تا زمینه‌ای برای دست‌یابی به مقصود پیدا کند و به این امید در هر جا فرصت توقف می‌یافت، از مرزبانان، دهقانان و ولایات از بزرگان و اهل

بیوتات استمداد می کرد.^۱

همچنان که در فتح شهر حلوان اشاره شد یکی از دلایل فتح دوباره‌ی حلوان وجود شادوه بن آزادمرد و ده هزار سوار فرس بود^۲ که حاکی از تحریکات یزدگرد در مناطق و تلاش برای بازپس‌گیری مناطق از دست رفته بوده است که طبری نیز به نامه نگاری‌های او به سوی هرمزان و فیروزان و مناطقی که فتح نشده بود، اشاره کرده است.^۳ حتی عمر بن خطاب چون از نمایندگان بصره علت فتح دوباره را می‌پرسد که مبادا بر اهالی ظلم شود آنان علت فتح دوباره را وجود یزدگرد و تحریکات وی می‌دانند.^۴

نکته بسیار مهمی که در اینجا باید بدان اشاره شود، این است که در فتح دوباره مناطق کُردنشین به همان سهولت فتح اول بار، بوده است. از جمله آن در فتح ماسبذان بود که بار اول اهالی چون با مسلمین ناآشنا بودند به کوهستان گریختند که سپس با دعوت ضرار بن خطاب بازگشتند.^۵ اما بار دوم که ماسبذان فتح شد دیگر مردمان نگریختند^۶ چرا که با هدف مسلمین از فتح مناطق آشنایی یافته بودند.

۱- زرین کوب، تاریخ مردم ایران، ج ۲، ص ۲۳.

۲- ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۹۱ و نیز ص ۲۹۷.

۳- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۶۷.

۴- همان، ج ۴، ص ۸۹.

۵- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۷.

۶- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۰۰.

ب) فتح مناطق گردنشین آذربایجان

قبل از بررسی فتح آذربایجان باید به یادآوری در مورد مناطقی که کردها در آن ساکن بوده‌اند، پرداخت. مورخان و جغرافی دانان در آثار خود به مناطقی که کردها همچون قوم آذری در آن ساکن بوده‌اند، اشاره کرده‌اند؛ شهرهایی چون ارومیه، تبریز، دوین، بلاشجان، سبلان، ساترودان، آشنه و سلماس. لکن در صدر اسلام مورخان تنها از بلاشجان، سبلان و ساترودان نام برده‌اند. اما به مرور زمان مورخان به وجود کردها در سایر شهرهای مذکور اشاره کرده‌اند. چرا که جمعیت کردها در قرن اول هجری بسیار اندک بوده است تا حدی که یعقوبی که خود در قرن سوم زیسته است به هنگام سخن از اهل آذربایجان می‌نویسد: «اهل شهرهای آذربایجان و استان‌های آن مخلوطی از عجم‌های کهن از آذریه و جاودانیه، اهالی شهریز که بابک در آن بود می‌باشد.»^۱ حتی یاقوت حموی که در نیمه آخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم زیسته است، در مورد مردمان آذربایجان می‌نویسد: «مردمان آنجا زیبا، با صورت‌های سرخ و سفید و نازک پوستند و زبانی دارند که به آن آذری گویند و جز خودشان کسی آن را نمی‌فهمد. مردمانش نرمخو و خوش معامله هستند ولی بخل بر طبعشان غالب می‌باشد.»^۲ نجم الدین رازی (م ۶۵۴ هـ. ق) نمونه ای از اشعار آذری را اینگونه آورده است:

۱- یعقوبی، البلدان، ص ۸۰.

۲- حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۸.

کرته واکیری ای روسام اوسرانند

مویم که کیرو ولام اوسر

ارتم اج ور برانی ور بیسرممیان

اهنامه داران خام اوسر^۱

اما مورخان همچنانکه اشاره شد به وجود کردها حتی حکومت‌های کردی همچون شدادیان اران و دوین و روادیان و ... اشاره کرده‌اند. یاقوت حموی می‌نویسد: «تبریز روستایی بود تا آنکه رواد ازدی در زمان متوکل بر آذربایجان غلبه کرد سپس وجناء بن رواد به همراه برادرانش در آنجا قصرها ساخته و بارویی دور آن کشیدند. سپس مردم نیز با او در آن مسکن گزیدند.»^۲

ابن‌اثیر روادیان را شریف‌ترین تیره کردها می‌داند.^۳ مقریزی روادیان را یکی از بطون هذبانیان می‌داند.^۴

اگر چه جمعیت کردها به مرور زمان در آذربایجان بیشتر شد و کم کم بر شهرهای دیگر آن مسلط شدند - از جمله ابودلف در مورد شهر نریز می‌نویسد: «چون کردها بر نریز مسلط شدند خرابی‌ها را ترمیم نمودند و به کار عمران و آبادانی پرداختند و دهات آنجا را وسعت دادند»^۵ - اما بنابر نوشته‌های یعقوبی و یاقوت

۱- نجم الدین رازی، مرصاد العباد، تصحیح محمد امین ریاحی (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ش) ص ۹۵.

۲- یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳.

۳- ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۳۴۱.

۴- مقریزی، ج ۳، ص ۴۰۵.

۵- مسعر بن مهلهل ابودلف، سفرنامه، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی (تهران: زوار، بی تا) ص ۵۴.

حموی هنوز مردم آذربایجان آذری بوده‌اند نه کُرد اما باید گفت که این نشانه نبود کُردها نیست؛ بلکه نشانه‌ی قَلت جمعیت آنها نسبت به آذری‌هاست. حتی ابن اثیر در ذکر حوادث ۴۲۹ق می‌نویسد: «غزها به مراغه رفتند و در سال ۴۲۹هـ داخل شهر گردیده، مسجد آن را آتش زدند و از عامه مردم کشتار زیادی به راه‌انداختند و نیز با کُردهای هَذَبانی همان کار را کردند.»^۱

او عامه مردم را از کُردها جدا می‌داند که نشان از قَلت جمعیت آنها نسبت به عامه مردم می‌باشد.

به هر حال، تمامی شهرهای قدیم آذربایجان مورد بررسی قرار گرفت و در این راه از آثار مورخان و جغرافی‌دانان استفاده گردید تا برای دیگران روشن شود که آنان در قدیم به وجود کُردها در کدامین شهرها اشاره کرده‌اند.

در صدر اسلام منابع به وجود کُردهای بلاشجان، سبلان و ساترودان اشاره کرده‌اند که در پیمان نامه حذیفه با اهل آذربایجان به ان اشاره خواهد شد. اما شهرهای ارمیه، دوین، مراغه، تبریز، آشنه و سلماس که ذکر آنها در فصل دوم آمده است، جز ارمیه سایر شهرها ذکری از آنها در دوره فتوحات نیامده است. مورخانی چون خلیفه بن خیاط، بلاذری و طبری هر کدام چندین روایت نقل کرده‌اند که در این بین تنها بلاذری و طبری روایت به نظر ارجح خود را شرح داده‌اند و از شرح سایر روایات خودداری کرده‌اند.

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۸۱-۳۸۲.

محققان معاصر نیز همچون زرین کوب^۱، احمد عادل کمال^۲ و اشپولر^۳ روایت طبری یا بلاذری را پسندیده‌اند. ما نیز بر این اساس که طبری و بلاذری روایات ارجح خود را شرح داده‌اند روایات آن دو را به واقع نزدیکتر می‌دانیم اما به نقد سایر روایات نیز خواهیم پرداخت. روایت بلاذری؛ «مغیره بن شعبه از سوی عمر والی کوفه شد در حالی که نامه ای برای حذیفه داشت بدین مضمون که او روانه آذربایجان شود، پس نامه را برای او فرستاد که در نهاوند یا نزدیک آن بود. حذیفه رهسپار گشت تا به اردبیل که مرکز آذربایجان بود، رسید. مرزبان آذربایجان که مأموریت خراج آذربایجان نیز با وی بود، ساکن اردبیل بود. مرزبان جنگجویانی از اهل باجروان، میمند، نریز، سراه، شیز و میانج و غیره جمع کرد که با مسلمانان چند روزی به شدت جنگیدند سپس مرزبان با حذیفه بر قرار هشتصد هزار درهم* صلح کرد. بر این مبنا که هیچ کس کشته نشود، کسی به اسارت در نیاید، آتشکده ای ویران نگردد و متعرض گردهای بلاشجان، سبلان و ساترودان نشوند و اهل شیز را از رقصیدن در عیدها و انجام مراسمشان منع نکنند. بلاذری در ادامه می‌نویسد:

۱- زرین کوب، عبد الحسین، ایران بعد از اسلام (تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۸ش) ص ۳۳۶؛ فرای، ج ۴، ص ۲۵.

۲- احمد عادل کمال، سقوط المداثن و نهایة الدولة الساسانیة (بیروت: دارالنفاس، چاپ پنجم، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷) ص ۲۵۱-۲۵۷.

۳- اشپولر، ج ۱، ص ۲۰.

* و در روایتی یکصد هزار درهم (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۸).

عمر حذیفه را عزل کرد و عتبه بن فرقد را ولایت آذربایجان داد، عتبه چون به اردبیل رسید، مردم را به عهد خود باقی دید، بعضی نواحی را که نقض پیمان کرده بودند عتبه با آنها جنگید و غنیمت گرفت.^۱ مورخان دیگری چون ابن خیاط^۲، ابن حزم^۳ و ذهبی^۴ به فتح صلح حذیفه اشاره کرده‌اند.

روایت طبری؛ «عمر به نعیم بن مقرن در ری نامه نوشت که سیماک بن خرّشه را برای کمک به بُکَیر بن عبدالله به آذربایجان فرستد. سیماک نیز بعد از فتح ری روانه شد. هنگامی که بکیر در راه خود به مقابل جرمیذان رسید، با اسفندیار بن فرخزاد که در واجرود شکست خورده بود، برخورد کرد. در جنگی که در گرفت خداوند سپاه اسفندیار را شکست داد و خود او اسیر گردید. چون اسفندیار اسیر گردید به بکیر گفت: صلح را دوست می‌داری یا جنگ؟ بکیر گفت: صلح. اسفندیار گفت: پس مرا نزد نگه‌دار که مردم آذربایجان اگر من از طرف آنها صلح نکنم به کوهستان‌های قبیج و روم می‌گریزند و هر کس هم که حصارى شد مدت‌ها در حصار می‌ماند. بکیر اسفندیار را نزد خود نگهداشت و ولایت بجز قلعه‌ها تسلیم شده سیماک بن خرّشه و عتبه بن فرقد تمامی نواحی مجاور

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۷-۳۱۸؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۸-۳۷۹؛ حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۸۶.

۳- ابن حزم، جوامع السیره، ص ۳۴۳.

۴- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۹.

خود را فتح کردند که در پی آن عمر آذربایجان را به عتبه بن فرقد داد تا امیر آنجا باشد، بعد از آن بهرام بن فرخزاد آهنگ عتبه کرد. اما شکست خورده، فرار کرد. چون خبر هزیمت بهرام و مهر به اسفندیار که اسیر بکیر بود، رسید، گفت: اکنون صلح شد، جنگ خاموش گشته و آذربایجان آرام شد. اسفندیار با بکیر صلح کرد و همه نیز پذیرفتند. عتبه نیز میان خود و مردم آذربایجان عهد نامه ای نگاشت که بدین مضمون بود: بسم الله الرحمن الرحيم. این امانیست که عتبه بن فرقد عامل امیر المؤمنین عمر بن خطاب به اهل آذربایجان، از اهالی دشت و کوه، اطراف، دره ها و اهل ادیان می دهد که تمام آنها بر جان ها، اموال، ادیان و شریعت های خود درامانند بر این مبنا که به قدر توان جزیه بدهند. بر کودک، زن، بیماری که دارایی ندارد و عابد خلوت نشین که دارایی ندارد جزیه نیست. اهل آذربایجان باید یک شب و روز سپاه مسلمین را مهمانی و راهنمایی کنند. هر کس به سپاه مسلمین بپیوندد جزیه آن سال را نمی دهد و هر کس که خواست در آذربایجان اقامت نکند و برود در امان است. جُندب آن را نوشت و بکیر بن عبدالله لیشی و سِماک بن خَرَشَه انصاری شاهد شدند.^۱

مورخان دیگری چون ابوعلی مسکویه^۲، بلعمی^۳، ابن اثیر^۴، ابن

۱- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۱۵۳-۱۵۵.

۲- مسکویه، ج ۱، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۳- بلعمی، ج ۳، ص ۵۲۹-۵۳۰.

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷.

کثیر^۱ و ابن خلدون^۲ به این رویداد و عهدنامه عتبه بن فرقد اشاره کرده‌اند. اما برای اجتناب از اطناب و رعایت ایجاز از آوردن متن آن خوداری کرده‌اند. بلاذری^۳ و خلیفه بن خیاط^۴ نیز به فتح آذربایجان توسط عتبه بن فرقد اشاره کرده‌اند. اما باید گفت مورخان روایات دیگری نیز نقل کرده‌اند. اما از سیاق جملات، روایت و اختصار آنها پی برده می‌شود که آن روایات بسیار مختصر و متناقض تنها از باب اطلاع می‌باشد که چنین روایاتی نیز وجود دارند. از جمله روایات فتح آذربایجان توسط مغیره بن شعبه می‌باشد که بلاذری در روایتی فتح آذربایجان توسط او را به جنگ می‌داند^۵ و در روایتی دیگر که سیاق آن صلح فهمیده می‌شود، به صلح می‌داند.^۶ مقدسی نیز فتح آذربایجان توسط مغیره را به صلح می‌داند.^۷ خلیفه بن خیاط^۸، یعقوبی^۹، طبری^{۱۰}، ذهبی^{۱۱} و ابن کثیر^{۱۲} نیز روایت فتح توسط مغیره

۱- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۲۲.

۲- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۶۱.

۳- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۲۰.

۴- خلیفه بن خیاط، ص ۸۶.

۵- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۸.

۶- همان، ص ۳۱۸.

۷- مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاريخ، ج ۵ (بورسعيد: مكتبة الثقافة الدينية، بی تا) ص ۱۸۳.

۸- خلیفه بن خیاط، ص ۸۶.

۹- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۶.

۱۰- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۴۶.

۱۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۱.

۱۲- ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۱۲۹.

بن شعبه را نقل کرده‌اند. اما هیچ کدام به هیچ گونه جنگی اشاره نکرده‌اند.

خلیفه بن خیاط^۱ روایتی دیگر مبنی بر اینکه «حبیب بن مسلمة فهری با اهل شام در حالی که حذیفه و اهل کوفه نیز با او بودند و آذربایجان را بعد از جنگی شدید فتح کرده‌اند» را نقل کرده است. حتی یعقوبی^۲ و مقدسی^۳ روایتی را بدون هیچ گونه توضیحی مبنی بر اینکه فاتح هاشم بن عتبہ می‌باشد آورده است. مقدسی در روایت دیگر فاتح ارمنیه و آذربایجان را عثمان بن ابی‌العاص و فتح را به صلح روایت کرده است.^۴

تحلیل روایات: روایات مربوط به مغیره بن شعبه که فاتح آذربایجان باشد پریشان می‌باشند. همانطور که اشاره شد، مورخی فتح او را به صلح و مورخی دیگر فتح او را به جنگ دانسته است. گویا روایت آنچنان اهمیتی ندارد که طبری، یعقوبی، خلیفه، ابن کثیر و ذهبی هیچ گونه توضیحی درباره روایت نمی‌دهند از سوی دیگر بلاذری روایت ارجح خود را نقل کرده و به شرح آن پرداخته و این روایت تنها از باب نقل روایات و آگاهی مورخ بر آن است که چنین روایتی نیز موجود می‌باشد. همچنان که یعقوبی و مقدسی در مورد فتح توسط هاشم بن عتبہ نقل روایت کرده‌اند نیز بر همان

۱- خلیفه بن خیاط، ص ۸۶.

۲- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- مطهر بن طاهر مقدسی، ج ۵، ص ۱۸۳.

۴- همان، ج ۵، ص ۱۷۶.

مبنا می‌باشد. حتی محققان معاصر چون زرین کوب، اشپولر و احمد عادل کمال نیز این دو روایت را نپذیرفته‌اند. که باز نشان از ضعف روایت دارد.

اما در روایت فتح توسط حبیب بن مسلمه با اهل شام و حذیفه با اهل کوفه، این روایت نیز همچون در روایت پیشین از نظر اهل تحقیق قابل استناد نیست. چرا که مورخان دیگر حبیب بن مسلمه را فاتح ارمنیه می‌دانند.^۱ حتی خود خلیفه بن خیاط در ذکر وقایع سال ۲۸ ق می‌نویسد ولید بن عقبه آهنگ آذربایجان کرد. وی بر مبنای صلحی که حذیفه با آنها بسته بود، صلح کرد.^۲ از این روایت شاید بتوان این گونه نتیجه گرفت که خود خلیفه بن خیاط روایت فتح آذربایجان توسط حذیفه را بر سایر روایات ترجیح داده است.

اما دو روایت بلاذری و طبری، مکمل یکدیگر می‌باشند. و این گونه می‌توان آنها را جمع بست که مرزبان آذربایجان که جنگیده و بلاذری از او نام نبرده اسفندیار بن فرخزاد بوده است. هم بلاذری و هم طبری به امارت عتبه بن فرقد اشاره کرده‌اند. چون ولایت آذربایجان به عتبه رسید، بلاذری می‌نویسد بعضی نواحی با او نقض پیمان کرده بودند که عتبه با آنها جنگید. طبری نیز می‌نویسد بهرام بن فرخزاد به جنگ عتبه آمد اما هزیمت یافت. پس از آن

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۹۶؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷ و نیز ص ۱۶۸؛ طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۵۵-۱۵۷؛ ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ ابن حزم، جوامع السیره، ص ۳۴۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۸۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۲.
۲- خلیفه بن خیاط، ص ۹۲.

آذربایجان آرام گشت.

روایت طبری معنایی جز صلح با اهالی و جنگ با اسفندیارد در جرمیذان - که یاقوت حموی آن را از نواحی همدان می‌داند^۱ ندارد. اما اینکه چه کسانی به همراه مرزبان بر ضد مسلمین جنگیده‌اند را بلاذری بیان کرده است. وی می‌نویسد: «مرزبان جنگجویانی از اهل باجروان، میمذ، نریز، سرراه، شیز، میانج و ... جمع کرد که چند روزی با مسلمانان جنگیدند.» بر اساس کتب تاریخی و جغرافیایی هیچ یک از این شهرها در آن دوره کُردنشین نبوده‌اند و به وجود کُردها در آن اشاره نشده است. و شهری چون نریز بعدها کُردنشین شده که مورخان اشاره کرده‌اند «که چون کُردها بر نریز مسلط شدند، خرابی‌ها را ترمیم نمودند و به کار عمرانی و آبادی پرداختند و روستای آنجا را وسعت دادند.»^۲

تنها ذکری که از کُردها در فتح آذربایجان شده است، در دو روایت بلاذری می‌باشد که «در روایتی بر اساس عهدنامه صلح حذیفه با مرزبان آذربایجان هیچ کس کشته نشود کسی به اسارت گرفته نشود، آتشکده ای ویران نگردد و متعرض کُردهای بلاشجان، سبلان و ساترودان نشوند و اهل شیز را از رقصیدن در عیدهایشان و از انجام مراسماتشان منع نکنند.»^۳

بلاذری در روایتی دیگر در جریان ذکر فتوح ارمنیه در دوره

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- ابودلف، ص ۵۴.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۷.

عثمان بن عفان بار دیگر ذکری از کردها به میان آورده است. بدین صورت که سلمان بن ربیعہ کردهای بلاسجان را به اسلام دعوت کرد اما کردها با وی بجنگیدند ولی سلمان پیروز شد بعضی از آنان جزیه دادند و بعضی نیز صدقه که تعداد آنها قلیل بود.^۱

در این روایت باید به دقت نگریست که آیا سلمان بن ربیعہ کردها را به قبول اسلام مجبور کرده یا تنها آنان را به اسلام دعوت کرده است؟ در متن عربی دقیقاً واژه «دعا» آمده که به معنای دعوت کردن می باشد و معنای اجبار به قبول دین نمی دهد. اما اینکه جنگ رخ داده باشد، در متن عربی باز نوشته است «فقاتلوه» یعنی کردها به جنگ وی پرداختند نه آنکه کردها چون از قبول اسلام سر باز زده سلمان در پی آن به کردها یورش برده باشد. و نیز در ادامه روایت پرداخت جزیه از سوی آنها نشانه مجبور نبودن آنها در پذیرش اسلام می باشد چرا که آنان هنوز آشنایی چندانی با دین اسلام و زبان عربی نداشته، بنابراین بر دین خود ماندند. از سوی دیگر این جنگ آنچنان شایان بحث نبوده که بلاذری هیچ گونه جزئیاتی از آن نقل نمی کند.

«در سال ۲۸ق عثمان بن عفان، عتبه بن فرقد را از آذربایجان عزل کرده، ولید بن عقبه را به جای او گماشت. اما اهل آذربایجان نقض عهد کردند و ولید که در مقدمه سپاهش عبدالله بن شیبیل الاحمسی بود بر اهل موقان، بیر و طیلسان تاخت و از آنان غنائم

واسیرانی گرفت و در پی آن اهل کوره‌های آذربایجان طلب صلح کردند و او نیز با آنان بر مبنای صلح حذیفه، صلح کرد.^۱

بنابر منابع تاریخی و جغرافیایی در مناطق مذکور کردها ساکن نبوده‌اند که ولید به آنها تاخته باشد. و تنها بدین خاطر بذکر این روایت پرداخته شد که به جنگ ولید با اهالی موقان، ببر و طلیسان اشاره شده باشد و نیز صلح با سایر مناطق و شهرهای آذربایجان. تا دیدگان محقق و خواننده نسبت به آن شهرها روشتر گردد تا جنگ را به تمام آذربایجان و شهرهای آن تعمیم ندهند.

در نقض پیمان‌های دیگر باز به همانگونه سخن از موقان، ارم، بلوانکرح و جیلان می‌باشد که سعید بن عاص، جریر بن عبدالله بجلی را به سوی آنان روانه کرد و جریر آنان را به هزیمت برد.^۲

فتح ارمیه (= ارومیه)

بلاذری فاتح ارمیه را عتبه بن فرقد می‌داند.^۳ اما او از هیچ گونه جنگی در آن خبر نمی‌دهد. که نشانه سهولت فتح و صلح اهالی آن بوده است چرا که اگر مردمان ارمیه دست به مقاومت و جنگ می‌زدند قطعاً از دیدگان مورخان فتوح اسلامی پنهان نمی‌ماند.

بلاذری روایت دیگری درباره ارمیه آورده که بدین گونه می‌باشد «صدقه بن علی بن صدقه بن دینار مولای ازد با اهل آن جنگید تا

۱- خلیفه بن خیاط، ص ۹۲؛ بلاذری، همان، ص ۳۱۹.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۹۴؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۰.

۳- بلاذری، همان، ص ۳۲۳؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۸۱-۳۸۲.

داخل شهر شد و بر آن سیطره پیدا کرد. سپس خود و برادرانش در آن قصرهایی ساختند.^۱ و در ادامه می‌نویسد: «و اما تبریز، رواد ازدی، سپس وجناء بن رواد در آن مسکن گزیدند و خود و برادرانش در آن بناهایی ساختند و حصارى به دور آن کشیده سپس مردم با او در آن مسکن گزیدند.»^۲

کسانی به زعم خود این روایت را متعلق به دوره فتوحات دانسته‌اند. اما اگر به سطور پیشین روایت مراجعه می‌کردند حقیقت را در می‌یافتند. بلاذری می‌نویسد: «وجناء ازدی و صدقه بن علی مولای ازد در دوره‌هارون الرشید شورش و فساد کرده‌اند و هارون خزیمه بن خازم بن خزیمه را به ولایت آذربایجان گسیل کرد.»^۳ یاقوت حموی نیز رواد ازدی و چیره شدن او بر تبریز را در زمان متوکل می‌داند.^۴ یعقوبی نیز صدقه بن علی بن صدقه ازدی را در دوره مأمون می‌داند که به زریق مشهور بوده است.^۵

طبری نیز می‌نویسد: «در سال ۲۰۹ هجری مأمون صدقه بن علی معروف به زریق را به ارمنیه و آذربایجان و جنگ با بابک فرستاد.»^۶ آنچه از این روایات برداشت می‌شود قطعاً این است که گفته شود صدقه بن علی در زمان‌هارون الرشید با شورش و فساد

۱- بلاذری، همان، ص ۳۲۲.

۲- همان، ص ۳۲۲.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۱.

۴- یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳.

۵- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۳.

۶- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۸، ص ۶۰۱.

توانسته بر آذربایجان مسلط شود اما بعد با استیلای خزیمه بن خازم بن خزیمه بر آذربایجان، وی سرکوب می‌شود. اما مأمون در دوره خود از وی برای سرکوب شورش بابک استفاده نمود او را روانه آذربایجان و ارمنستان می‌کند.

نتیجه

فتح مناطق کُردنشین آذربایجان که در صدر اسلام به مناطقی چون سبلان، بلاشجان و ساترودان و اُرمیه اشاره شده در سال ۲۲ق بود. و به آسانی صورت پذیرفته است مسلمین نیز بر اساس پیمانی که با تمام ملت آذربایجان بستند، تعهد کردند که هیچ آتشکده‌ای را ویران نکنند، مردمان در انجام مراسم و آیین خویش آزاد باشند و متعرض گُردهای بلاشجان، سبلان و ساترودان نشوند.

در سال ۲۵ق که سه سال از آن پیمان گذشته بود، سلمان بن ربیعہ کردان بلاشجان را به اسلام دعوت کرد نه آنکه مجبور به قبول اسلام گرداند. اما کردان که هنوز با آیین اسلام چندان آشنایی نداشتند، دعوت او را نپذیرفته و حتی به جنگ سلمان رهسپار گشتند. اما در جنگ شکست خوردند. جنگی که مورخان از جزئیات آن خبر نداده‌اند نشان از عدم شدت آن دارد که به سرعت به صلح منجر گشته است. بعد از جنگ کردان بلاشجان همچون سابق با دادن جزیه آزادانه به مراسم مذهبی و دینی خود پرداختند.

ج) فتح مناطق کردنشین جزیره فتح موصل

روایت اول؛ بلاذری می‌نویسد: «عمر بن خطاب عتبه بن فرقد سلمی را در سال ۲۰ق ولایت موصل داد. اهل نینوا با او جنگیدند و او دژ آنان را که دژ شرقی بود، با جنگ گرفت و از دجله عبور کرد و اهل دژ دیگر بر این مبنا که جزیه بدهند و هر کس خواست برود و کسی مانع او نشود با او صلح کردند. عتبه در موصل دیرهایی یافت که اهالی آن نیز بر جزیه با او صلح کردند. سپس مرج و روستاهای آن، باهذری، باعذری، حبتون، حیانه، معله، داسیر و تمام دژهای کردها را فتح کرد و از حزه به بانعائا رفت و آن را نیز گشود.»^۱ ابن اثیر و ابن خلدون دژ اول را نینوا و دژ دوم را موصل دانسته‌اند.^۲

روایت دوم؛ «عیاض بن غنم چون بلد را فتح کرد، به موصل رسید و یکی از دژها را فتح کرد.»^۳ قدامه آن را ادامه داده می‌نویسد: «سپس عیاض عتبه بن فرقد را به دژ دیگر روانه کرد و اهالی آن بر اساس جزیه صلح کردند.»^۴

روایت سوم؛ طبری می‌نویسد: «در سال ۱۶ق بعد از فتح تکریت، عبدالله بن معتم قبایل ایاد، تغلب و نمر را که مسلمان شده بودند به

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۳؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۸۱.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۴؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۵.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۴.

۴- قدامه بن جعفر، ص ۳۸۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۴.

همراه ربیع بن افکل روانه دو دژ (= نینوا و موصل) کرد و به آنان گفت که قبل از رسیدن خبر پیروزی مسلمین در تکریت به آنجا بروید. قبایل ایاد، تغلب و نمر که از اهالی موصل بوده و در تکریت مسلمان شده بودند به سوی دو دژ رفته و از پیروزی بر مسلمین و غنیمت‌ها با اهالی سخن گفتند. آنان بر دروازه‌ها ایستاده و آن را در بر گرفتند تا سپاهیان ربیع بن افکل رسیدند و به سرعت وارد دو دژ شدند و مردم را به صلح فرا خواندند. هرکس خواستار آن شد ماند و هر کس خواهان صلح نبود، گریخت تا اینکه عبدالله بن معتم نیز بیامد و آنان را که گریخته بودند، فرا خواند، آنان نیز بازگشتند و کسانی که مانده بودند، مسرور و شادمان گشتند. تمامی آنان ذمی و تحت حمایت قرار گرفتند.^۱

روایت چهارم؛ خلیفه بن خیاط می‌نویسد: «عیاض موصل را فتح کرد و عتبه بن فرقد را بر یکی از دژها گماشت. و تمام زمین آنجا را به جنگ فتح کرد به غیر از آن دژ که اهل آن صلح کردند و این در سال ۱۸ ق بود.»^۲

روایت پنجم؛ مقدسی می‌نویسد: «سعد بن ابی وقاص ابوموسی اشعری را رهسپار جزیره کرد و او موصل و نصیبین را به صلح فتح کرد.»^۳

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۲۴؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷، ص ۷۲؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۵.
۲- خلیفه بن خیاط، ص ۷۷.
۳- مطهر بن طاهر مقدسی، ج ۵، ص ۱۷۶.

تحلیل روایات

طبری و مورخان تابع او فتح هر دو دژ نینوا و موصل را به صلح می‌دانند. حتی کسانی که گریخته بودند، فراخوانده شده قبول جزیه کردند و با آمدن آنان اهالی شادمان گشتند.

روایت بلاذری؛ اگر محقق به درستی به آن بنگرد وی نوشته عمر بن خطاب عتبه بن فرق را به سال ۲۰ ق به موصل رهسپار کرده است، بنابراین، می‌توان گفت که موصل بر اثر طغیان اهالی نینوا - چرا که در ادامه خواهد آمد که آنان با مسلمین جنگیدند نه اهل دژ غربی (= موصل) - برای بار دوم فتح شده است. اما کیفیت فتح آن را بلاذری اینگونه می‌نویسد: «اهل نینوا جنگیدند که در پی آن دژ نینوا به جنگ گشوده شد. اما اهل دژ غربی با عتبه صلح کردند بر این مبنا که جزیه دهند و هر کس خواست از آنجا برود متعرض وی نگردند. او در ادامه از فتح دژهای کردها سخن می‌گوید که تمامی آنها نیز گشوده می‌شوند.»^۱ ابن اثیر می‌نویسد: «دژ شرقی که نینوا بود به جنگ گشوده شد اما اهالی دژ غربی که موصل بود بر مبنای جزیه صلح کردند.» او بعد از فتح دژهای کردها می‌نویسد: «تمام اعمال موصل از آن مسلمین گشت.»^۲

همچنانکه در فصل دوم به ذکر مناطق گردنشین پرداخته شد نینوا منطقه ای گردنشین نبوده است و جنگ آن هیچ گونه ارتباطی

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۳.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۴.

با کردها نداشته است. حتی ابن اثیر در ذکر وقایع سنه ۲۹۳ق می‌نویسد: «اهل نینوا از کردهای هذبانی که به رهبری محمد بن بلال که به شهرشان هجوم برده و همه را غارت کرده به ستوه آمده بودند. بنابراین، نزد ابوالهیجاء حمدان بن حمدون تغلبی از آنها شکایت کردند.»^۱ «ابوالهیجاء حمدان نیز در جایی که آنها از کوه قندیل بالا می‌رفتند، رسید و گروهی از آنان را کشت و مابقی به قله کوه رسیدند.»^۲ عاقبت حمدان بر آنان غالب شده لکن به آنها امان داد و محمد بن بلال با امان وارد موصل شد و در آن اقامت کرد. کردهای حمیدیه و اهالی کوه داسن نیز متابعت کرده، به امان رسیدند.»^۳

بنابراین، ذکر جنگ نینوا اولاً جهت تکمیل مطالب بود، دوم اینکه آگاه کردن کسانی که نمی‌دانند نینوا گردنشین نبوده است. اگر چه ابن عبری در ذکر وقایع جنگ با مغولان می‌نویسد: «ملک صالح با کردان قرار می‌گذارد که مصمم شده و جماعات خود را گرد آورده به نینوا برونند.»^۴ اما این نشان از گردنشین بودن نینوا ندارد. بلکه نشان از ورود کردهای جبال به نینوا بنابر توصیه ملک صالح بوده است. پس دیگر جای آن نیست که گفته شود نینوا گردنشین بوده است و اگر کردهایی هم در آن سکونت دارند از آن دوره‌های بعد از ورود مسلمین بوده است. چرا که اگر غیر از آن بود مورخان

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۳۸.

۲- همان، ج ۷، ص ۵۳۹.

۳- همان، ج ۷، ص ۵۴۰.

۴- ابن عبری، ص ۳۸۳.

و جغرافی دانان به وجود آنها اشاره می کردند.

اما فتح دژهای کردان که بلاذری به روایت آن پرداخت. در این مورد بلاذری و مورخان تابع او از هیچ گونه جنگی در ضمن فتوح قلاع کردها توسط عتبه بن فرقد خبر نمی دهند در حالی که عادت مورخان بر آن بوده است که اگر جایی به جنگ فتح می شد قطعاً در نوشتن آن سهل انگاری نمی کردند.

در روایت دیگر بلاذری و قدامه که فاتح عیاض بن غنم می باشد وی پس از فتح یکی از دو دژ نینوا و موصل عتبه بن فرقد را به فتح دژ دیگر رهسپار می گرداند که او نیز دژ دیگر را به صلح فتح می کند.

روایت خلیفه بن خیاط نیز بدین گونه بود که عیاض موصل را فتح کرد و عتبه بن فرقد را بر یکی از دژها گماشت و به غیر از دژ که اهل آن صلح کردند تمام زمین آن را به جنگ گرفت.

این روایت خلیفه در تضاد کامل با روایت دوم بلاذری می باشد. او بر خلاف بلاذری می نویسد عیاض، عتبه بن فرقد را بر یکی از دژها گماشت. در حالی که بلاذری می نویسد عیاض یکی از دژها را گشود و عتبه را به سوی دژ دیگر رهسپار کرد. اما باید دانست که هدف از نقل این روایت توسط ابن خیاط ارجح دانستن آن نبوده است چرا که او روایات دیگری در مورد جزیره نقل کرده است. وی فقط از باب اطلاع از اقوال مختلف آن را بیان کرده است که چون در تضاد کامل با روایات سایر مورخان می باشد بنابراین، قابل استناد نمی باشد. ابن- خیاط در یکی از روایت هایش این گونه

نگاشته که شیخی از اهل جزیره به او خبر داده که عیاض بن غنم شهرهای جزیره را به صلح فتح کرد و عهدنامه‌ای برایشان نوشت که تا امروز به نام عیاض نزد آنان است.^۱ همچنانکه مشاهده شد این روایت خلیفه با روایت دیگرش در تضاد است. در واقع خلیفه بن خیاط برای هر واقعه‌ای روایات را چون مورخان دیگر می‌نگارد و محقق به سختی می‌تواند روایت ارجح او را دریابد. بنابراین، به علت تضاد حاکم بر این روایت در مقایسه با روایات خود خلیفه و مورخان دیگر، نمی‌توان به آن استناد کرد.

در روایت مقدسی که ابوموسی را فاتح موصل و نصیبین می‌داند و فتح او را نیز به صلح دانسته نیز نمی‌تواند قابل استناد باشد چرا که مورخان دیگر ابوموسی را فاتح فقط نصیبین دانسته‌اند نه موصل. بنابراین آنچه درباره فتح موصل و تمام مناطق کُردنشین آن می‌توان نوشت، این است که در سال ۱۶۱ق فتح آن طبق روایت طبری به صلح بوده و در سال ۲۰۱ق نیز طبق روایت بلاذری باز به صلح بوده است و مورخان از هیچ گونه کشتار و جنگی در آن خبر نداده‌اند بلکه مردم با دادن جزیه بر دین سابق خود ماندند و در حمایت مسلمین قرار گرفتند و هر کس هم خواهان رفتن از آنجا بود وی را مختار کرده‌اند و کسی معترض وی نمی‌شد. اما نکته مهمی که در اینجا باید یادآور شد این است که در موصل که استانی بزرگ بوده علاوه بر گُردها اقوامی چون

رومیان، عرب‌ها و شهارجه* ساکن بوده‌اند.^۱

فتح باجرمی (= باجرمق)

همچنانکه ابن خردادبه اشاره نموده، باجرمی شامل خنیاشاپور، دقوقا و خانيجار می‌باشد.^۲

بلاذری در ذکر وقایع بعد از جنگ جلولا می‌نویسد: «سعد بن ابی وقاص، هاشم بن عتبّه و اشعث بن قیس کندی را رهسپار کرد، آنها از راذانات گذشته، دقوقا، خانيجار و تمام استان باجرمی را فتح کردند سپس به سوی سن بارما و بوازیج الملک تا مرز شهرزور نفوذ کردند.»^۳

بنابر روایت بلاذری که در آن به هیچ گونه جنگی اشاره نکرده است، استان باجرمی نیز بدون جنگ و با سهولت هرچه تمام‌تر در پناه و حمایت مسلمین قرار گرفت.

فتح شهرزور، صامغان و دراباذ (= دزاباذ)

روایت اول:

بلاذری می‌نویسد: «عزّره بن قیس که در دوره خلافت عمر والی

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۵.

* در مورد شهارجه رجوع کنید به مسعودی، مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۱۴؛ التنبيه و الاشراف، ص ۹۴ که آنها را طبقه ای همچون طبقات دیگر مانند دهقانان، می‌داند. و نیز ابن حوقل، ج ۱، ص ۲۱۷ که آنان را نصاری می‌داند که در کفر عزی ساکن بوده اند.

۲- ابن خردادبه، ص ۹۴.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۶۱.

حلوان بود به سوی فتح شهرزور رهسپار گردید اما نتوانست آن را فتح کند. اما بعد عتبه بن فرقد آن را بعد از جنگی به صلحی همانند صلح حلوان فتح کرد، در آنجا هر مردی از مسلمانان که توسط عقرب نیش زده می شد وفات می یافت.^۱

روایت دوم:

«اهل صامغان و دراباذ با عتبه صلح کردند بر این شرط که جزیه و خراج بپردازند و در عوض کسی از آنان کشته نشود و به اسارت نیز گرفته نشود و از پیروی آیین خویش منع نگردند.»^۲

روایت سوم:

«شهرز، صامغان و دراباذ از فتوح عتبه بن فرقد سلمی بود که در آن با کُردها جنگید و کسانی از آنها را کشت.»^۳ ابن اثیر همین روایت را عیناً از بلاذری نقل کرده اما در ادامه می نویسد: «کردان بسیاری کشته شدند.»^۴

روایت چهارم:

«عتبه، شهرزور، صامغان و دراباذ را به صلح فتح کرد، اما آنها پیمان شکستند بنابراین، عتبه بازگشته شهر را به جنگ گشود و بر آنان خراج بست.»^۵

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۵؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۸۳.

۲- بلاذری، همان، ص ۳۳۵؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۸۳.

۳- بلاذری، همان، ص ۳۲۵؛ ابن خلدون، تاریخ، ص ۵۶۱.

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۸.

۵- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

تحلیل روایات

اینکه عزره بن قیس در دوره خلافت عمر نتوانست شهرزور را بگیرد قطعاً هر کس می‌تواند تحلیلی ذهنی را برای خود در مورد ناتوانی عزره در فتح آن بدهد چرا که مورخان هیچ گونه علتی برای ناتوانی عزره در فتح شهرزور ارائه نداده‌اند. در اینجا دو دیدگاه مطرح می‌شود؛ دیدگاه اول؛ علت فتح نشدن آن مقاومت سکان شهرزور بوده است. دیدگاه دوم؛ علت فتح نشدن آن موقعیت حصین، استوار، صعب العبور و کوهستانی آن بوده است. لازم است که یادآور شوم شهرزور قدیم چیزی بسیار گسترده تر از شهرزور کنونی بوده است.

دیدگاه اول: اگر فتح نشدن شهرزور توسط عزره بن قیس مقاومت سکان آن بود، قطعاً مورخان آن را بیان می‌داشتند چرا که مقاومت سکان به معنای جنگ یا محاصره اهالی می‌باشد. جنگی که مسلمانان را به عقب نشینی وادار کرده تا زمانی دیگر برای فتح آن گسیل شوند. اما باید گفت این دیدگاه به طور قطع اشتباه می‌باشد چرا که چنان جنگ یا مقاومتی که مسلمین را مجبور به دست کشیدن از فتح خود گرداند از دیدگاه مورخان پنهان نمی‌ماند. اما ملاحظه می‌شود که هیچ مورخ و جغرافی دانی به آن اشاره نکرده است. بنابراین، نمی‌توان علت فتح نشدن آن را مقاومت ساکنان شهرزور دانست.

دیدگاه دوم: همچنانکه ذکر گردید و در فصل دوم نیز اشاره شد،

استان شهرزور در گذشته بسیار وسیع بود و حتی موقعیت استوار و صعب العبور بودن آن بعدها جایگاه و پناهگاهی برای خوارج گشت که به آن اشاره خواهد شد. بنابراین، صعب العبور بودن شهرزور دیدگاهی پسندیده‌تر می‌باشد که مانع از فتح آن شده است والله اعلم.

اما روایات بعدی را اینگونه می‌توان جمع بست که عتبه بن فرقد بار اول شهرزور، صامغان و دراباذ را به صلح فتح کرد.^۱ بر این اساس که کسی از ایشان کشته نشود و به اسارت گرفته نشوند و از پیروی آیین خویش منع نگردند.^۲ اما پس از مدتی اهالی شهرزور نقض عهد نمودند، عتبه نیز برگشته و بعد از جنگی شهر را به صلحی همانند صلح حلوان گشود.^۳ که در این جنگ کسانی از کُردها کشته شدند.^۴

بلاذری در اینجا صراحتاً از کشته شدن کسانی از کُردها توسط سپاه عتبه خبر داده است. اما ابن اثیر در حالی که خود عیناً روایتش را از بلاذری گرفته لکن واژه کثیراً را خود اضافه کرده و در متن اینگونه نوشته «قتل خلقاً کثیراً من الاكراد» در حالی که بلاذری «قتل منهم خلقاً» نوشته و به تبع او ابن خلدون «قتل خلقاً من الاكراد» را نوشته است. بنابراین ابن اثیر و ابن خلدون هر دو روایتشان را از

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۲۵.

۳- همان، ص ۳۲۵.

۴- همان، ص ۳۲۵.

بلاذری نقل کرده‌اند. اما ابن اثیر چون ابن خلدون در این روایت دقت به خرج نداده واژه کثیراً را اضافه کرده است. محقق نیز در هر روایتی باید از منابع دسته اول استفاده کند که در این روایت بلاذری منبع اصلی می‌باشد نه ابن اثیر. از سوی دیگر قدامه بن جعفر از آوردن روایت سوم بلاذری یعنی «فقتل منهم خلقاً» خودداری کرده است که خود مایه تأمل می‌باشد، شاید نشان از ضعف آن روایت باشد. مورخ فتوح می‌نویسد: «شهرزور بعد از جنگی بر اساس صلح حلوان فتح شد، که مفاد عهدنامه صلح حلوان بدین گونه بود که مردم بر جان و مالشان در امان باشند و هر کس می‌خواهد بگریزد کسی متعرض وی نشود.»^۱ «آنان نیز در مقابل جزیه بدهند.»^۲ و دادن جزیه نیز معنای ماندن بر آیین خویش و انجام مراسم آن می‌باشد. بنابراین، اهل شهرزور که یاقوت حموی تمام مردم آن را گرد می‌داند،^۳ بعد از جنگی نه چندان مهم بر جان، مال، دین و آیین خویش امان یافتند.

فتح نصیبین

در مورد فتح نصیبین نیز مورخان در سال فتح، فاتح و نیز در کیفیت فتح روایات مختلفی را نگاشته‌اند که بر اساس فاتح نصیبین

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۹۵؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۷۰؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۳۴-۳۵.

۳- یاقوت، همان، ج ۳، ص ۳۷۵.

به تقسیم و تحلیل روایات پرداخته می‌شود.

الف) ابوموسی اشعری

۱- «طبری از ابن اسحاق روایات می‌کند که عمر بن خطاب به سعد بن ابی وقاص نوشت؛ اگر خداوند شام و عراق را برای مسلمین فتح کرد از سوی خودت سپاهی را رهسپار جزیره گردان و یکی از این سه تن یعنی خالد بن عُرْفَطَه، هاشم بن عُتْبَه یا عِیاض بن غَنَم را فرمانده سپاه گردان. چون نامه به سعد رسید گفت: امیر المؤمنین از این رو عیاض را آخر آورده که خواستار آن است وی را امیر گردانم. من نیز همان کار را می‌کنم. پس عیاض را به همراه سپاهی فرستاد و ابوموسی اشعری و پسر خود عمر بن سعد - که جوان کم سن و سالی بود و کار مهمی را برعهده نداشت و عثمان بن ابی العاص بن بشر ثقفی را همراه او گردانید که به سال ۱۹ ق بود. بنابراین، عیاض روی به سوی جزیره نمود. اهل رها بر قرار جزیه با عیاض صلح کردند. چون اهل رها صلح کردند، اهل حران نیز بر جزیه صلح کردند. عیاض در ادامه کار خود ابوموسی اشعری را به نصیبین فرستاد و عمر بن سعد را نیز با دسته ای که عقبدار مسلمانان باشد فرستاد و خود نیز با بقیه سپاه به سوی دارا رفت و آنجا را فتح کرد. ابوموسی به سال نوزدهم نصیبین را فتح کرد سپس عثمان بن ابی العاص را به ارمینیه فرستاد که در آن جنگی ناچیز در گرفت که صَفْوَان بن مُعَطَّل سَلَمی در آن شهید شد. سپس اهل آن با

عثمان بن ابی العاص بر قرار جزیه صلح کردند که هر خانوار یک دینار پردازد.^۱

۲- مقدسی می نویسد: «ابوموسی اشعری اهواز، تستر، شوش و رامهرمز و بعضی از نواحی فارس را فتح کرد. چون سعد عتبه بن غزوان را به بصره فرستاد، ابوموسی را به جزیره گسیل کرد و او موصل و نصیبین را به صلح فتح کرد و به سوی سعد بازگشت. سعد عثمان بن ابی العاص را به سوی ارمنیه و آذربایجان فرستاد و او با آنها بر اساس جزیه صلح کرد.»^۲

۳- خلیفه بن خیاط می نویسد: «ابوعبیده بن الجراح، عیاض بن غنم فهری را به همراه ابوموسی به جزیره فرستاد. آن دو حران، نصیبین و بخش های جزیره را به جنگ فتح کردند.»^۳ ذهبی^۴ و ابن کثیر^۵ می نویسند: «ابوموسی از بصره آمده بود و آن دو حران، نصیبین و قسمتی از جزیره را به جنگ و گفته می شود با صلح فتح کرده اند.»

ب) عبدالله بن عبدالله بن عتبان

«عیاض بن غنم سهیل بن عدی را به محاصره اهل رقه فرستاد

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۳؛ ابن جوزی، ج ۴، ص ۲۸۱؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۳؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۷۶؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۷.

۲- مطهر بن طاهر مقدسی، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۶.

۳- خلیفه بن خیاط، ص ۷۷.

۴- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۶.

۵- ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۷، ص ۹۳.

اهل رقه صلح کردند و آن بدین علت بود میان خود گفته بودند که ما بین اهل عراق و شام قرار داریم پس با جنگ با آنان بقایای برایمان نیست، پس آنها کسانی را به سوی عیاض فرستادند، عیاض نیز صلح آنان را پذیرفت و سهیل بن عدی که فرمانده آن جنگ بود به دستور عیاض پیمانی با آنها بست. عبدالله بن عبدالله بن عتبّان نیز رهسپار شد تا به موصل رسید و از شهر بلد نیز گذشته به نصیبین رسید که اهل آن به صلح نزد عبدالله آمدند چرا که آنان نیز مانند اهل رقه نگران و بیمناک شده بودند. به عیاض هم نامه نوشتند. عیاض هم صلح را قبول کرد و عبدالله با آنها پیمان صلح بست.^۱

ابن اثیر^۲ و ابن خلدون^۳ هر چند روایت خود را از طبری اخذ کرده‌اند اما به جای عبدالله بن عبدالله بن عتبّان نوشته‌اند عبدالله بن عتبّان. و ابن کثیر^۴ نیز همچون آنها به اشتباه افتاده و عبدالله بن عبدالله بن غسان را نوشته است.

ج) خالد بن ولید

یکی دیگر از روایت‌های خلیفه بن خیاط این است که می‌نویسد: «گفته می‌شود ابو عبیده، خالد بن ولید را به جزیره فرستاد و ابو موسی نیز به همراه او بود، پس او رها و سُمیسط را فتح کرد.

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۵۴.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۶.

۴- ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۷، ص ۷۶.

خالد ابوموسی و عیاض را به حران فرستاد که اهل آن صلح کردند. خالد خود به نصیبین رفت و آن را فتح کرد سپس به آمد بازگشته و آن را به صلح گشود، میان آمد و نصیبین را نیز با جنگ گشود.^۱

(د) عیاض بن غنم

۱- ابن خیاط می نویسد: «ابوعبیده بن جراح، عیاض بن غنم فهری را به جزیره فرستاد. ابوموسی نیز با او همراه شده حران، نصیبین و بخش های جزیره را به جنگ فتح کردند.»^۲ ذهبی می نویسد: «آن دو حران، نصیبین و بخشی از جزیره را به جنگ و گفته شده به صلح فتح کرده اند.»^۳

۲- ابن خیاط روایت دیگری به این صورت دارد که «شیخی از اهل جزیره به او گفته است که عیاض بن غنم تمام شهرهای جزیره را به صلح گشوده و برای آنها عهدنامه ای نگاشته که هنوز هم نزد آنها به نام عهدنامه عیاض باقی است.»^۴

۳- بلاذری از ژهری روایت می کند «که در جزیره جایی نماند که در عهد عمر بن خطاب به دست عیاض بن غنم فتح نشود. عیاض حران، رها، رقه، قرقیسیا، نصیبین و سنجار را فتح کرد.»^۵

۱- خلیفه بن خیاط، ص ۷۷.

۲- همان.

۳- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۶؛ ابن کثیر، همان، ج ۷، ص ۹۳.

۴- خلیفه بن خیاط، ص ۷۷.

۵- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۵.

۴- «عیاض رقه، حران، رها، نصیبین، میافارقین و قرقسیا را گشود و همچنین روستاهای فرات و شهرهای آن را به صلح و زمین آن را به جنگ گشود.»^۱

۵- «عیاض جزیره و شهرهای آن را به صلح و زمین آن را به جنگ گشود.»^۲

۶- «عیاض نصیبین را بعد از جنگی بر طبق صلح رها گشود.»^۳

۷- «عیاض آمد را بدون جنگ بر اساس صلح رها فتح کرد و نیز میافارقین و حصن کُفرتوثا و نصیبین و طور عبدین و حصن ماردین و دارا را مثل همان صلح رها گشود.»^۴

۸- یعقوبی می نویسد: «ابوعبیده عیاض بن غنم را در سال ۱۸هـ به جزیره فرستاد. او رقه، سروج، رها، نصیبین و سایر شهرهای جزیره را فتح کرد و فتح تمامی آنها به صلح بود.»^۵

۹- ابن اعثم کوفی می نویسد: «عیاض یک سال نصیبین را محاصره کرد و نتوانست آن را فتح کند. عاقبت چاره بر آن شد که از شهرزور عقرب‌هایی در کوزه‌ها گذاشته و با منجنیق به سوی شهر پرتاب کنند. مردم شهر به سوی عیاض فرستاده طلب صلح کردند اما او نپذیرفت و تمامی کوزه‌های پر از عقرب را به داخل

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان. ص ۱۷۶؛ ابن اثیر. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۳۴.

۴- قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳.

۵- یعقوبی، تاریخ. ج ۲، ص ۱۵۰.

شهرانداخت و چون مردم مشغول به کشتن عقرب‌ها شدند عیاض بر آنان وارد شد و تمام کسانی را که اسلحه به دست داشتند، کشت و خانه‌های بطریقان را ویران کرد و زنان و فرزندان آنان را نیز اسیر گردانید. اما بعد امان خواستند و زنان و فرزندان را به آنها بازگردانند.^۱

۱۰- ابن عبدالبر می‌نویسد: «هیچ خلافی در اینکه عیاض بن غنم جزیره و رقه را فتح کرده و اهل آن با او صلح کرده‌اند، نیست و حتی بعضی از اهل جزیره مدعی آنند که عهدنامه صلح عیاض به اسم خود او نزد آنها تا امروز باقی است.»^۲

۱۱- ابن اثیر در اسد الغابه نیز می‌نویسد: «عیاض کسی است که سرزمین جزیره را فتح کرد و اهل آن با او صلح کردند.»^۳

۱۲- ابن عبری نیز می‌نویسد: «عیاض رقه، آمد، نصیبین، طورعبدین و ماردین را به صلح فتح کرد.»^۴

۱۳- ذهبی می‌نویسد: «عیاض کسی است که جزیره را به صلح فتح کرده است.»^۵

۱- ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲- ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۲۴۳.

۳- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۸؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق/۱۹۹۵ م) ص ۶۳۰.

۴- ابن عبری، ص ۱۰۱.

۵- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۵۴.

تحلیل روایات

اگر با دید باز به تمام روایات بجز روایت فتح توسط خالد بن ولید در تاریخ خلیفه و فرماندهی ابوموسی در جزیره در البدء و التاریخ مقدسی، نگریسته شود، حاکی از آنند که فرمانده کل سپاه اعزامی به جزیره عیاض بن غنم بوده است. ابوموسی اشعری و عبدالله بن عبدالله بن عتبان در روایات طبری از فرماندهان تابع عیاض در فتح جزیره بوده‌اند.

روایت خلیفه بن خیاط در مورد فرماندهی خالد توسط مورخان مورد قبول واقع نگشته است. اگر چه یعقوبی می‌نویسد عمر ولایت رها، حران، رقه، تل موزن و آمد را به خالد داد.^۱ اما این مربوط به والی گری وی در آنجا بوده نه فتح، چرا که خود یعقوبی می‌نویسد عیاض رقه، سروج، رها، نصیبین و سایر شهرهای جزیره را فتح کرد و فتح تمامی آنها به صلح بود.^۲ بلاذری که از واقدی روایت خالد بن ولید در جناح چپ سپاه را نقل می‌کند می‌نویسد: «گفته می‌شود خالد بعد از ابو عبیده جراح تحت فرماندهی هیچ امیری نبوده است و تا سال ۲۱ ق در حمص ماند که در آنجا وفات کرده عمر را وصی خویش قرار داد. کسانی گویند خالد در مدینه وفات کرده اما خبر استوار آن است که او در حمص وفات کرده است.»^۳ یاقوت حموی نیز می‌نویسد: «روایت درست آن است که خالد بعد از

۱- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۳.

ابوعبیده تحت لوای هیچ کس نبوده است.^۱ بنابراین، بلاذری و یاقوت فرماندهی خالد را حتی بر میسر سپاه به دیده انتقاد نگریسته‌اند چه رسد به فرماندهی کل او. حتی ذهبی که روایاتش را بیشتر از خلیفه اخذ کرده از نوشتن چنین روایتی خودداری کرده است. اما روایت دوم خلیفه مبنی بر اینکه ابوعبیده جراح عیاض بن غنم و ابوموسی را به سوی جزیره رهسپار گردانیده که در پی آن حران، نصیبین و بخش‌های جزیره را به جنگ گشوده‌اند ذهبی همین روایت را از خلیفه نقل کرده، اما چون به روایات دیگر آگاهی داشته در ادامه آن می‌نویسد: «و گفته شده جزیره به صلح فتح شده است. اما گویا ذهبی به طور کلی روایت فتح به جنگ جزیره را نپسندیده، چرا که در کتاب دیگر خود می‌نویسد: «عیاض کسی است که جزیره را به صلح فتح کرده است.»^۲ و نیز روایت بعدی خلیفه بن خیاط مبنی بر اینکه خود اهل جزیره بر این قائلند که جزیره به صلح گشوده شده و عهدنامه صلح عیاض به اسم خود او تا آن روز نزدشان بوده است،^۳ دلیلی دیگر بر ضعف آن روایت می‌باشد و روایت طبری مبنی بر اینکه جزیره آسانترین جایی بود که در جهان اسلام فتح شد،^۴ دلیلی استوار بر ضعف روایت خلیفه که بر مبنای جنگ بود، می‌باشد.

۱- یاقوت، معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۳۶.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۲۵۴.

۳- خلیفه، ص ۷۷.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۴.

اما روایت ابن اعثم کوفی در مورد نصیبین مورد تأیید هیچ یک از مورخان بعد از او قرار نگرفته است او طبق معمول در الفتوح خود روایات و اضافاتی را می‌آورد که مورخان بعد از او بدان استناد نکرده‌اند. ابن حجر در لسان المیزان به نقل از یاقوت او را نزد اصحاب حدیث ضعیف می‌داند.^۱ همین روایت او در مورد فتح نصیبین را مورخان به انوشیروان ساسانی نسبت می‌دهند. کسانی چون یاقوت حموی،^۲ قزوینی^۳ و حافظ ابرو^۴ همان روایت را با همان جزئیات؛ عقرب‌ها را که از شهرزور آورده‌اند و در کورزه‌ها گذاشته و با منجنیق پرتاب کرده‌اند در مورد انوشیروان نقل کرده‌اند نه عیاض بن غنم.

اما روایات بلاذری، او در مورد جزیره که نصیبین را نیز شامل می‌شود چهار روایت را از کسان مختلفی نقل کرده است. در روایت اول سخن از جنگ نیست، در روایت دوم می‌نویسد تمام شهرهای جزیره به صلح و زمین آن به جنگ فتح شد. روایت سوم نیز به همان معنای باشد اما در روایت چهارم می‌نویسد عیاض بعد از جنگی نصیبین را بر طبق صلح رها گشود.

بلاذری این بار از سیاق روایات مشخص نکرده که کدام

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱، تحقیق دایرة المعارف النظامیه - الهند (بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۶ ق/ ۱۹۸۶ م) ص ۱۳۸.

۲- یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۳- قزوینی، ص ۵۴۲.

۴- حافظ ابرو، ج ۲، ص ۴۰-۴۱.

روایتش ارجح می باشد و برای قبول و توضیح روایت صحیح در مورد نصیبین چاره ای جز آن نیست که به مورخان دیگر مراجعه شود. چرا که در مورد خلیفه بن خیاط ملاحظه نمودیم که مورخان همگام او روایت فتح به جنگ او را نپذیرفته، روایت فتح به صلح وی را مستندتر دانسته اند. قدامه بن جعفر که همیشه روایت خود را از بلاذری اخذ می کند، در این مورد به هیچ گونه جنگی در نصیبین اشاره نمی کند. چرا که قطعاً او از رأی سایر مورخان بر مبنای صلح آگاه بوده است. بنابراین، روایت فتح به صلح تمامی شهرهای جزیره من جمله نصیبین را قطعاً به همان دلیل پسندیده است. مورخان دیگری چون یعقوبی^۱ و ابن عبری^۲ نیز بر همان رأیند که نصیبین توسط عیاض به صلح فتح شده است. یاقوت حموی نیز جنگ نصیبین را چیزی جز محاصره شهر نمی داند. او می نویسد شهر نصیبین دارای بارویی می باشد که رومیان آن را ساخته اند و انوشیروان بعد از فتح نصیبین ساخت باروی آن را به اتمام رساند.^۳ و در ادامه در مورد فتح نصیبین می نویسد: عیاض بن غنم در مسیرش به سوی نصیبین با ممانعت مواجه شد پس آن را محاصره کرد تا اینکه طبق صلح رها با او صلح شد.^۴ قطعاً مانعی که باعث ممانعت از فتح نصیبین شده همان باروی مستحکم آن بوده است

۱- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲- ابن عبری، مختصرالدول، ص ۱۰۱.

۳- یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۸۸.

۴- همان، ج ۵، ص ۲۸۹.

که در سطور پیشین یاقوت به ذکر آن پرداخته است. بنابراین، قطعاً منظور از جنگ نصیین در روایت بلاذری و به تبع او ابن اثیر چیزی جز همان محاصره شهر بارو دار و مستحکم نصیین نبوده است. ابن اثیر نیز این روایت را از آن باب نقل نکرده که آن را ارجح دانسته باشد وی هم روایات طبری و هم بلاذری را نقل کرده اما آنچه وی ارجح دانسته است در کتاب اسد الغابه نگاشته است که فتح تمام جزیره به صلح بوده است و اهل آن با عیاض صلح کرده‌اند.^۱ بنابراین، نقل تمام روایات آنها و اینکه دانسته شود کدام ارجح می‌باشند تنها با استفاده از کتب دیگر آنها و مورخان دیگر امکان پذیر می‌باشد. و در مورد فتح به صلح جزیره؛ هم شهرهای آن و هم زمین آن را ابن عبدالبر قاطعانه اتمام حجت کرده می‌نویسد: هیچ خلافتی در اینکه عیاض بن غنم جزیره و رقه را فتح کرده و اهل آن با او صلح کرده‌اند، نیست و حتی بعضی از اهل جزیره مدعی آنند که عهدنامه صلح عیاض به اسم خود او نزد آنها تا امروز باقی است.^۲ اینکه خود اهل جزیره بر آن قائل و مورخان نیز آن را تأیید کرده‌اند، گواهی‌ای مستند بر مبنای صلح می‌باشد.

تحلیل روایات طبری: آنچه که از روایات او بر آید آن است که عیاض بن غنم فرمانده کل بوده است. بنابراین، در اینجا باز هیچ اختلافی نیست که فاتح جزیره عیاض بن غنم بوده است.

۱- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۸؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۴، ص ۶۳۰.

۲- ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۱۲۴۳.

اما آیا عیاض از سوی ابوعبیده جرّاح به سوی جزیره رفته یا بعد از در گذشت ابوعبیده، عمر بن خطاب او را رهسپار جزیره کرده است یا اینکه سعد بن ابی وقاص عیاض را به سوی جزیره گسیل کرده است، در این مورد میان مورخان اختلاف است روایات در مورد عیاض و اعزام او توسط ابوعبیده آشفته می‌باشند. روایاتی بر آنند که ابوعبیده هنگام وفات، عیاض را جانشین خود کرده و عمر او را به سوی جزیره فرستاده است.^۱ روایاتی نیز بر آنند که ابوعبیده عیاض را فرستاد اما خود وفات نمود و عیاض که در آنجا بود عمر او را ابقا کرد.^۲ روایاتی نیز بر آنند که ابوعبیده زنده بود و عیاض را فرستاد که پس از فتح جزیره به سوی او بازگشت.^۳ اما طبری از این خبر می‌دهد که «عیاض به همراه مردم عراق بود که به همراه خالد بن ولید برای مدد اهل شام رفته‌اند. سپس او از کسانی است که برای کمک به اهل عراق در جنگ قادسیه بازگشت.»^۴ بنابراین، روایت طبری از دقت بیشتری برخوردار می‌باشد که عمر به سعد نامه نوشت رومیان در حمص قصد ابوعبیده کرده‌اند.^۵ و به اهل جزیره هم نامه نوشته‌اند. بنابراین، اهل جزیره نیز رومیان را بر ضد مسلمین برانگیخته و خود برای یاریشان به سوی حمص روان

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۷۴.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۲.

۳- یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۱۵۰.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۰-۵۱.

۵- همان، ج ۴، ص ۵۳.

گردیده‌اند. از این رو سعد نیز سپاهی برای کمک به ابوعبیده و جلوگیری از کمک رساندن اهالی جزیره به رومیان به سوی جزیره رهسپار کرد که فرماندهی کل آن با عیاض بن غنم بود. اهل جزیره که رهسپار شدن آنان را یافتند از مدد رساندن به رومیان بازگشته و سوی مناطق خود پراکنده گردیدند. که با رسیدن عیاض به جزیره شهرهای آن یکی پس از دیگری به صلح فتح گردید تا جایی که طبری می‌نویسد: «جزیره آسانترین جایی بود که (در جهان اسلام) فتح گردید.»^۱

اما نکته بسیار مهمی که در اینجا باید به آن اشاره شود این است که نباید این فکر در خاطر خطوطور کند که در آن موقع تمامی اهل نصیبین گرد بوده‌اند. چه بسا کسانی این چنین خیال واهی را در سر پرورانده‌اند. اما منابع تاریخی علاوه بر کردها به وجود اقوامی دیگر همچون عرب‌ها، ارمان‌ها و فارس‌ها اشاره کرده‌اند. یعقوبی می‌نویسد: «اهل نصیبین قومی از ربیعۀ از بنی تغلب می‌باشند.»^۲ و طبری نیز در جریان فتوح ولید بن عقبه را مأمور عرب جزیره از ربیعۀ و تنوخ می‌داند.^۳ مسعودی نیز به وجود ارمانها که از سریانی‌ها بودند، اشاره کرده است.^۴ دینوری نیز به وجود فارس‌ها در نصیبین اشاره کرده است. او می‌نویسد: «در پی عهدنامه ای که

۱- همان، ج ۴، ص ۵۰-۵۵.

۲- یعقوبی، البلدان، ص ۲۰۴.

۳- طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۱.

۴- مسعودی، التنبيه و الاشراف، ص ۴۹.

بین شاپور دوم و بایوبیانوس بسته شد قرار بر آن شد که نصیبین به شاپور واگذار شود. اما مردم نصیبین به علت علاقه به دین مسیحیت و کراهت از حکمرانی ساسانیان بر آن، از شهر برفتند و شاپور ۱۲ هزار خانواده از اصطخر (= استخر) به آنجا منتقل ساخت و آنان را در آن شهر مسکن داد که فرزندان و نسل آنها تاکنون در آن شهرند و رومیان نیز به سرزمین خود برگشتند.^۱

هدف کسان در چشم پوشی از وجود اقوام و ملت‌های دیگر و آوردن روایت‌های باب طبع خود بدون آنکه با روایت‌های سایر مورخان تطبیق دهند جز این نیست که اگر در شهرهایی که کردها در آن ساکن بوده‌اند روایتی هر چند ضعیف درباره جنگ بیابند، آن را مقاومت، پایداری و ضدیت کردها در برابر سپاهیان اسلام بدانند. از این رو نگارنده بر آن است در جای‌جای تاریخ گشته تا مردمان را هر چه بیشتر بر وقایع تاریخی آگاه کند و نیز پرده‌های تاریک را از دیدگان پر تعصبی که وقایع تاریخ را به سود اهداف خود رقم می‌زنند، بردارد تا دیگران را نیز به دام گمراهی نیندازند.

فتح آمِد (= دیاربکر)

- ۱- ابن خیاط می‌نویسد: «خالد بن ولید آمِد را به صلح فتح کرد.»^۲
- ۲- بلاذری می‌نویسد: «عیاض بن غنم آمِد را بدون جنگ برقرار

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۵۰.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۷۷.

صلح رها فتح کرد.^۱

۳- ابن اعثم می نویسد: «عیاض بن غنم مالک اشتر را به فتح آمد و میافارقین فرستاد چون مالک با سپاهش به سوی آمد رفت با قلعه حصین و محکم آن مواجه شد و دانست اگر راهی نیابد مدتی طولانی در پای حصار می ماند. بنابراین، به هنگام نزدیک شدن به آمد به سپاهش دستور داد با صدای بلند تکبیر بگویند. بنابراین اهل آمد ترسیده قدم هایشان سست شد و انگاریدند که مسلمین ده هزار نفر می باشند و توان مقابله با آنها را نخواهند داشت پس کسی نزد اشتر فرستاده، اشتر نیز صلح آنان را پذیرفت بر این مبنا که پنج هزار دینار نقد بپردازند و نیز بر هر مردی چهار دینار مقرر شد که به عنوان جزیه بپردازد حاکم شهر نیز بدان خشنود گشته دروازه ها را بر روی آنها گشودند. مسلمین صبح روز جمعه وارد شهر شده ساعتی آنجا بگشتند و بعد از شهر خارج شده نزدیک دروازه های آن اقامت کردند.^۲

۴- ابن اثیر می نویسد: «عیاض به سوی آمد روان شده آن را محاصره کرد و اهل آن جنگیدند، سپس بر طبق صلح رها صلح کردند.^۳

۵- ابن عبری نیز فتح آمد را توسط عیاض به صلح می داند.^۴

۶- یاقوت حموی نیز می نویسد: «آمد در سال ۲۰ ق فتح گردید

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳.

۲- ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ص ۵۳۴.

۴- ابن عبری، ص ۱۰۱.

عیاض بن غنم آن را در حصار گرفت، اهل آمد با او جنگیدند سپس با او صلح کردند که معبد آنان و آنچه که در اطراف آن است بماند و کنیسه ای بیشتر از آنچه که دارند نسازند و مسلمین را یاری و راهنمایی و نیز پل‌ها را مرمت کنند. اگر چیزی از این شروط را فرو گذارند حمایتی برای آنان نخواهد بود.^۱

۷- ابن شداد نیز می‌نویسد: «عیاض بن غنم داخل جزیره گردید و شهرهای آن را فتح کرد. جناح چپ سپاه او با سه هزار سپاهی با خالد بن ولید بود. مقدمه سپاه نیز با مالک اشتر نخعی بود. عیاض به آن دو امر کرد که به آمد و میافارقین بروند. چون به آمد رسیده و باروی آن را مشاهده کردند ناامید از فتح آن شدند و در آمد نیز ۲۰ هزار رومی بود که میانشان اختلاف افتاد و جنگی شدید به راه انداختند. و گفته شده فتح آن به جنگ بود؛ بدین ترتیب که مردی از مسلمین سگی را دید که از مخرج آبی بیرون می‌آید و بعد از مدتی بازگشته داخل شهر گردید. آن مرد نیز دنبال او رفته تا اینکه داخل شهر گردید سپس دوباره خارج شده و خالد را به آن آگاه کرد. پس چون شب فرا رسید آن مرد و به دنبال او خالد و گروهی از مسلمانان داخل شهر گشته شهر را به جنگ گرفتند گفته شده فتح به صلح بوده؛ بدین گونه که بطریق آمد نزد خالد آمده و با او بر این قرار صلح کرد که پنجاه هزار دینار پردازد و اینکه هر محتلم چهار دینار و گفته شده دو دینار، دو پیمانه گندم، یک مد

روغن، یک مد سرکه، و یک مد عسل پردازد و مسلمین سه روز مهمان آنان باشند.^۱ یاقوت هم روایتی خلاصه‌تر از آن را نوشته که در تحلیل روایات بدان اشاره خواهد شد.

۸- ابن خلدون می‌نویسد: «در سال سوم از خلافت عثمان، ابوموسی از بصره برای جنگ با اهل آمد و اکراذ که کافر شده بودند روانه گشت.»^۲ اما در ادامه مسیر ابوموسی عزل گشته و عبدالله بن عامر جانشین او می‌شود و از سرکوب اکراد خبری نقل نشده است.

تحلیل روایات

شاید مورخان در مورد هیچ یک از فتوح به چنین اشتباهاتی نیفتاده باشند و اگر محقق هوشیار نباشد قطعاً او نیز به دام اشتباه خواهد افتاد و ذهن دیگران را نیز با روایاتی غیر واقعی و اشتباه انباشته خواهد کرد.

در مورد روایت خلیفه بن خیاط مبنی بر فتح آمد به صلح و نیز روایت ابن شداد مبنی بر فتح به صلح یا فتح به جنگ در فتح نصیبین تا حدی توضیح داده شد که بلاذری چون از وجود خالد در جناح چپ سپاه عیاض در روایتی از واقدی خبر می‌دهد^۳ و در ادامه می‌نویسد: «خالد بعد از ابو عبیده تحت فرمان هیچ امیری نبوده و در

۱- ابن شداد، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۲- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۷۷.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۳.

حمص ماند تا اینکه در سال ۲۱ق در آنجا وفات نمود.^۱ یاقوت نیز به تبع از بلاذری می‌نویسد روایت صحیح آن است که خالد بعد از ابو عبیده، تحت لوای هیچ کس نبوده است. اما جزئیات روایت فتح که توسط ابن شداد توضیح داده شده که مسلمین با دنبال کردن سگی از مخرج آبی داخل شهر شدند در هیچ یک از کتب تاریخی یافت نشد و هیچ یک از مورخان به چنین جزئیاتی اشاره نکرده بودند و تنها یاقوت حموی در ذکر میافارقین می‌نویسد در کتابی که چیزهایی از علم سیر نوشته بود یافتم که خالد بن ولید و اشتر نخعی با سپاهی بزرگ به سوی میافارقین رفته و آن را محاصره کرده‌اند. گفته می‌شود به جنگ فتح شده و نیز گفته شده که به صلح فتح گردیده است. بر این قرار که پنجاه هزار دینار بپردازند و بر هر محتلم شونده ای چهار دینار و گفته شده دو دینار و یک پیمانه گندم، یک مد روغن، یک مد سرکه و یک مد عسل بسته شد و مسلمانان سه روز آنجا میهمان باشند و آن بعد از فتح آمد بود.^۲ بنابراین، یاقوت حموی نیز نام کتاب مذکور را ذکر نکرده است. از سوی دیگر یاقوت روایت ارجح را همان می‌داند که می‌گوید بعد از ابو عبیده، خالد تحت لوای هیچ کس نبوده است. بعد از جستجو در کتب عاقبت روایت راهنمایی توسط سگ در کتاب فتوح الشام^۳

۱- همان، ص ۱۷۳.

۲- یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۸.

۳- منسوب به محمد بن عمر واقدی، فتوح الشام، ج ۲ (بی جا: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م) ص ۱۵۰-۱۵۱.

یافته شد. کتابی که به واقدی متوفی ۲۰۷ق منسوب شده است. اما این کتاب چند قرن بعد از واقدی نوشته شده است چرا که مؤلف این کتاب از کسانی چون طبری (۲۲۴-۳۱۰هـ.ق) و مسعودی (۲۸۷-۳۴۶هـ.ق) روایت کرده که سال‌ها بعد از مرگ واقدی به دنیا آمده‌اند. و نیز روایاتی که بلاذری، طبری، خلیفه و ... در کتب خود از واقدی آورده‌اند در تضاد کامل با این کتاب می‌باشد. حتی یاقوت نیز نام مؤلف کتاب را ذکر نمی‌کند بنابراین، مؤلف کسی به غیر از واقدی بوده است و شاید برای اشتهار کتاب آن را به واقدی منسوب کرده باشد، در این صورت نقل روایت از این کتاب افسانه وار چیزی جز سردرگمی و کسب اوهام نخواهد بود.

اما روایت ابن اعثم کوفی مبنی بر اینکه مالک اشتر نخعی آمد را به صلح فتح کرده و این که مسلمین تکبیر گفته‌اند و مردمان آمد از تکبیر آنان لرزه براندازشان می‌افتد و پاهایشان سست می‌گردد، شاید افسانه ای بیش نباشد، چرا که اگر واقعیت داشت حتی یک مورخ چه قبل از ابن اعثم و چه بعد از او آن را نقل می‌کرد. از سوی دیگر مورخان بر این قائلند که «مالک اشتر در زمان علی بن ابیطالب از سوی وی به ولایت‌داری موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، میافارقین، هیت و عانات رفته است.»^۱ نه آنکه به فتح آن ولایات رفته باشد که ابن اعثم این روایت فتح را مربوط به زمان عمر بن

۱- نصر بن مزاحم المنقری، وقعة الصفین، تحقیق عبدالسلام محمد هارون (القاهره: المؤسسة العربية الحديثة، چاپ دوم، ۱۳۸۲، افست قم، منشورات مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق) ص ۱۲؛ ابوحنیفه دینوری، ص ۱۵۴.

خطاب می‌داند به هر حال این روایت نیز مستند نیست.

اما روایت ابن اثیر، اگر به درستی به کتاب فتوح البلدان بلاذری نگریسته شود ملاحظه می‌شود که ابن اثیر روایت خود را از او گرفته حتی عبارات بلاذری را عیناً نقل کرده است. اما در فتح آمد سهل‌انگاری کرده و آن را اشتباهاً مانند فتح نصیبین بلاذری می‌نویسد. بلاذری این روایت ابن اثیر را همچنانکه در فتح آن توضیح داده شد، در مورد نصیبین نوشته است نه آمد؛ و ابن اثیر در اینجا همچون یاقوت حموی و ابن خلدون در دو روایت بعدی که توضیح داده خواهند شد به اشتباه افتاده است. بنابراین، نقل این روایت ابن اثیر به طور قطع اشتباه می‌باشد و به هیچ عنوان قابل اعتماد نیست. یاقوت حموی نیز روایت خود را از بلاذری گرفته اما به اشتباه افتاده و همچون ابن اثیر روایت فتح نصیبین را برای آمد آورده است اما در ادامه که بلاذری گفته عیاض آمد را بدون جنگ بر صلح رها فتح کرد یاقوت صلح رها را دوباره بازگو می‌کند.

ابن خلدون نیز این روایت را دقیقاً از طبری اخذ کرده است اما به اشتباه به جای آنکه اهل ایدج و اکراد بنویسد اهل آمد و اکراد نوشته است. که مربوط به خوزستان می‌باشد نه جزیره. حتی ابن خلدون نیز در مورد فتح آمد که روایتش را از بلاذری گرفته به هیچ گونه جنگی در آن اشاره نکرده است.^۱

بنابراین، می‌توان گفت که عیاض بن غنم بدون هیچ گونه جنگی

بر اساس صلح رها آمِد را فتح کرده است همچنانکه بلاذری^۱، قدامه بن جعفر^۲، ابن عبری^۳ و ابن خلدون^۴ بدان اشاره کرده‌اند.

اما صلح رها که عیاض به آن اشاره کرده و مفاد آن نیز در مورد آمِد اجرا شده، چه بوده است؟ در این مورد بلاذری این گونه آورده است: «معبَد آنان و آنچه که در اطراف آن است بماند و کنیسه‌ای بیشتر از آنچه که دارند نسازند و مسلمین را یاری و راهنمایی کنند و پل‌ها را نیز مرمت کنند و اگر چیزی از این شروط را فرو گذارند حمایتی بر آنها نخواهد بود.»^۵

«متن عهدنامه عیاض برای اسقف رها: بسم الله الرحمن الرحيم این عهدنامه ای است از عیاض بن غنم برای اسقف رها، همانا اگر دروازه شهر را بر ما بگشایید بر این قرار که هر مردی یک دینار و دو مد گندم پرداخت نماید، بر جان و مال خود در امان است. بر شماست، کسانی که راه گم کرده‌اند را راهنمایی کنید و پل‌ها و راه‌ها را اصلاح کنید و نیز مسلمین را راهنمایی کنید. خداوند گواه باشد و گواهی او نیز کافی است.»^۶

«متن عهدنامه عیاض برای اهل رها: بسم الله الرحمن الرحيم این عهدنامه از عیاض بن غنم و مسلمانان همراه او برای اهل رها

۱- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶.

۲- قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳.

۳- ابن عبری، ص ۱۰۱.

۴- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۷.

۵- بلاذری، همان، ص ۱۷۲-۱۷۳.

۶- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۴.

می باشد همانا من آنها را بر خون، اموال، کودکان و زنان و شهر و آسیاب هایشان امان می دهم. هر گاه حقی را که بر عهده دارند، ادا کنند. و پل های ما را اصلاح کنند و کسانی از ما را که راه گم کرده اند راهنمایی نمایند. خداوند، فرشتگان او و مسلمانان گواهند.^۱

فتح میافارقین

بلاذری فتح میافارقین را بدون جنگ می داند که صلحی همانند صلح رها با آنان بسته شده است.^۲ قدامه بن جعفر^۳، ابن اثیر^۴ و ابن خلدون^۵ به تبع از بلاذری از هیچ جنگی در آن خبر نمی دهند. ابن اعثم می نویسد: «مالک اشتر بسوی میافارقین رهسپار گردید. چون بدانجا رسید، بطریق آنجا به اسم فطوس شخصی را به سوی اشتر فرستاد و بر سه هزار دینار نقد و جزیه مقرر تقاضای صلح کرد، مالک اشتر نیز بر این اساس با او صلح کرده و پیمانی بنوشت.»^۶ یاقوت نیز می نویسد: «در کتابی که چیزهای از علم سیر نوشته بود، یافتیم که خالد بن ولید و اشتر نخعی با سپاهی بزرگ به سوی میافارقین رفته و آن را محاصره کردند، گفته می شود به جنگ فتح شده و گفته شده به صلح فتح شده است. بر این اساس که پنجاه

۱- همان، ص ۱۷۵.

۲- همان، ص ۱۷۶.

۳- قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳.

۴- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۴.

۵- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۷.

۶- ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۵۹.

هزار پردازند و بر هر محتلم شونده ای چهار دینار، گفته شده دو دینار، یک پیمانه گندم، یک مد روغن، یک مد سرکه و یک مد عسل مقرر شد و اینکه مسلمانان را سه روز مهمانی کنند و برای آنان محله ای ساخته شود و این بعد از فتح آمد بود.^۱ ابن شداد نیز همین روایت را با اضافاتی آورده که در فتح آمد توضیح آن گذشت. در مورد روایت یاقوت و ابن شداد در فتح آمد توضیح داده شد. که به چه دلایلی قابل استناد نیستند. و روایت ابن اعثم کوفی نیز همچون بسیاری دیگر از روایت‌هایش توسط هیچکدام از مورخان قبل و بعدش نقل نگشته است که دلیل بر ضعف روایت او می‌باشد. بنابراین، در مورد فتح میافارقین به آنچه که می‌توان اعتماد کرد، همان روایت بلاذری می‌باشد که قدامه، ابن اثیر و ابن خلدون نیز به همان استناد کرده‌اند و آن این است که میافارقین بدون هیچ گونه جنگی توسط مسلمین فتح شد. و اهل آن با عیاض صلح کرده‌اند.

فتح سنجار

بلاذری می‌نویسد: «عیاض کسانی را به فتح سنجار فرستاد و آنها سنجار را به صلح کردند عیاض نیز قومی از عرب را در آن اسکان داد.»^۲

ابن اعثم می‌نویسد: «عیاض، عمیر بن سعد انصاری را به فتح

۱- حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۳۸.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۸؛ ابن شداد، ص ۲۵۳.

سنجار فرستاد عمیر بدانجا رهسپار گردید. اهل سنجار یک روز با او جنگیدند سپس از او امان خواستند عمیر نیز با آنها بر سه هزار دینار نقد صلح کرد و نیز هر مردی چهار دینار پیردازد.^۱

ابن خلدون می نویسد: «هنگامی که فتح فارس، خراسان، کرمان و سجستان برای ابن عامر کامل گشت، مردم گفتند خداوند آنچه برای تو فتح کرد برای کسی دیگر فتح نکرده است. ابن عامر گفت: پس باید شکر خدای بجای آورم و از اینجا احرام بندم. پس از نیشابور به نیت عمره احرام بست و نزد عثمان رفت و بر خراسان قیس بن هیثم را به جای خود گماشت. قیس به سرزمین طخارستان لشکر کشید. مردم سنجار بر او مانع شدند او نیز سنجار را به جنگ فتح کرد.»^۲

تحلیل روایات

ابن اعثم فاتح سنجار را عمیر بن سعد انصاری می داند که بعد از یک روز جنگ با صلح شهر را فتح کرد. اما هیچ مورخ دیگری این روایت و فتح به دست عمیر را ذکر نکرده است. و مورخان بر آنند که عمیر بن سعد عین الورد را فتح کرده است^۳ نه سنجار را. به هر حال، روایات ابن عثم کوفی در کتاب همچون داستان او توسط مورخان مورد اعتماد واقع نگشته تا جایی که ابن حجر عسقلانی

۱- ابن اعثم، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲- ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۸۰.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۵؛ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۴۷.

وی را ضعیف دانسته است.^۱

اما روایت ابن خلدون، اگر محقق مناطق فتح شده توسط عبدالله بن عامر را در همان روایت بنگرد، متوجه می شود که فتوح مربوط به خراسان، فارس، کرمان و سجستان بوده است نه فتح جزیره و با رجوع به کتب تاریخ پیش از ابن خلدون می توان متوجه شد که آن شهر سنجار نبوده بلکه سمنجان بوده است، و ابن خلدون این روایت را از بلاذری گرفته است و بلاذری نیز فتح سمنجان به دست قیس بن الهیثم را در ضمن فتوح خراسان آورده است.^۲ یاقوت حموی نیز سمنجان را شهری از طخارستان می داند.^۳ سمعانی نیز آن را شهری در طخارستان که مابین بلخ و بغلان می باشد، می داند.^۴ بنابراین، آنچه که در مورد شهر سنجار می توان گفت آن است که سنجار به صلح فتح شده است و هیچ گونه جنگی در آن رخ نداده است.

فتح ماردین

بلاذری می نویسد: «عیاض ماردین را بر قرار صلح رها گشود.»^۵

۱- ابن حجر، لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۵؛ قدامه بن جعفر، ج ۳، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۲۷.

۳- حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۳.

۴- سمعانی، ج ۷، ص ۲۴۱.

۵- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۳۴؛ حموی، همان، ج ۵، ص ۳۹.

ابن عبری نیز همچون بلاذری می‌نویسد: «ماردین به صلح فتح شده است».^۱

فتح دارا

بلاذری می‌نویسد: «عیاض بر اساس صلح رها آن را گشود».^۲ طبری نیز در جریان فتح آن از هیچ جنگی خبر نمی‌دهد در حالی که در ادامه آن می‌نویسد عیاض عثمان بن ابی العاص را به ارمینیه فرستاد و در آنجا جنگی ناچیز در گرفت که صفوان بن معطل سلمی در آن شهید شد.^۳

فتح زوزان

بلاذری بعد از فتح دارا می‌نویسد: «عیاض قردی و بازبدی را نیز مثل صلح نصیبین فتح کرد و بطریق زوزان پیش عیاض آمد و با او صلح کرد».^۴

و باز لازم به تذکر می‌باشد، که در تمامی مناطق مذکور که ذکر گردید تمامی اهالی آن گرد نبوده‌اند بلکه اقوام دیگری نیز در آن سکونت داشته‌اند.

۱- ابن عبری، ص ۱۰۱.

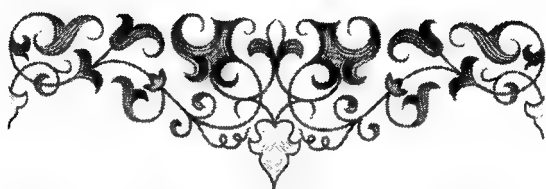
۲- بلاذری، همان، ص ۱۷۶؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۱۳؛ حموی، همان، ج ۵، ص ۳۹.

۳- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۵۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۳۳؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۷۶.

۴- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۱۷۶؛ قدامه بن جعفر، ص ۳۱۴؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۸.

نتیجه

همچنانکه طبری می‌نویسد جزیره آسانترین جایی بود که فتح گردید، نگارنده نیز بر آن است که فتح جزیره به سهولت برای مسلمین واقع گشته است مردمان آن که شکست ساسانیان را در قادسیه و جلولا و شکست رومیان در یرموک را مشاهده نمودند اگر چه در وهله اول به علت ناآشنایی با مسلمین خواستند به رومیان در حمص کمک کنند، اما از تصمیم خود صرف نظر کرده به شهرهای خود بازگشتند و با مسلمین صلح کرده، حاکمیت آنان را بر خود به رسمیت شناختند و بر دین و آیین خود نیز ماندند. مردمان جزیره از کرد، عرب، فارس، رومی، سریانی و ... چون آیین، قاعده و قانون مسلمین و هدف آنان از جنگ را مشاهده نمودند به مرور زمان به آیین آنها گرویدند و در پناه آیین جدید به رشد و ترقی دست یافتند تا جایی که علمایی چون برادران ابن اثیر، قاضی ابن خلکان اربلی، ابن صلاح شهرزوری، علما و حاکمان دیگر که ذکر آنها به اطاله بحث می‌انجامد را در دامان خود پروراندند.



فصل دوم: اوضاع سیاسی مناطق گردنشین در دوره امویان

الف) جنبش خوارج

شورش خوارج بر ضد حکومت از زمان علی بن ابی طالب شروع و نگارنده نیز شورش دو تن از خوارج دوران علی بن ابی طالب را به خاطر هماهنگی در نظم مطالب در اینجا ذکر می‌کند.

۱- هلال بن علفه (= علقمه)

«بعد از جنگ نهروان خوارج پراکنده شدند. از جمله آنها هلال بن علفه بود که به همراه برادرش مجالد به سوی ماسبذان رفت. علی بن ابی طالب معقل بن قیس را به سوی فرستاد که منجر به جنگ و کشته شدن هلال و یارانش شد تعداد یاران او دویست نفر بودند و این واقعه در سال ۳۸ ق بود.»^۱

۲- ابو مریم سعدی

«ابو مریم سعدی که به شهرزور آمده بود در آنجا شورش کرد

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۴۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۷۲.

اغلب یاران او از موالی بودند و گفته می‌شود که تنها شش عرب که خود در شمار آنها بود، با وی بودند. تعداد یاران او دویست تن و گفته شده چهار صد تن بوده‌اند. او به کوفه رهسپار شده و در پنج فرسخی آنجا اقامت نمود. علی نزد او فرستاده و او را برای بیعت با خود دعوت کرد که به کوفه بیاید و در آن اقامت کند. اما او خودداری کرده و گفت میان ما جز جنگ چیزی دیگری نخواهد بود. علی بن ابیطالب نیز شریح بن هانی را با سپاهی هفتصد نفره به سوی او فرستاد. اما شریح شکست خورد. علی خود روانه آنجا گردید و آنها را به اطاعت دعوت کرد اما آنها خودداری کردند. علی با آنها جنگید پنجاه نفر از آنها امان خواستند علی نیز به آنها امان داد، عده مجروحان خوارج نیز چهل تن بود که علی فرمود آنها را به کوفه ببرند و معالجه و مداوا کنند و در پی آن از مرگ نجات یافتند.^۱ ابن خیاط این واقعه را در سال ۳۹ ق می‌داند.^۲

۳- فروه بن نوفل اشجعی و عبدالله بن ابی الحوساء

«فروه بن نوفل در زمان علی بن ابی طالب با پانصد نفر، از جنگ با وی کناره گرفت و به شهرزور رهسپار شد. چون حسن بن علی خلافت را به معاویه واگذار کرد آنان گفتند دیگر شکی برایمان باقی نمانده است. پس به سوی معاویه بروید و با او جهاد کنید. خوارج در نزدیکی کوفه در محلی به نام نخيله گرد آمدند. معاویه

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۵۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲- خلیفه بن خیاط، ص ۱۱۹.

از حسن بن علی خواست که با آنان بجنگد. اما حسن جواب داد اگر قرار بر جنگ با اهل قبله باشد اول بار با تو می‌جنگیدم بنابراین، از جنگ خودداری کرد. معاویه جمعی از اهل شام را به جنگ آنها فرستاد اما آنها شکست خوردند معاویه اهل کوفه را به جنگ آنها فرستاد، قبیله اشجع از فروه خواستند به سوی آنها به کوفه رود. چون به میان آنان رفت، مانع از بازگشت وی شدند. بنابراین، خوارج نیز عبدالله بن ابی الحوساء را که از قبیله طی بود به ریاست خود برگزیدند در جنگی که درگرفت خوارج شکست خورده، عبدالله بن ابی الحوساء کشته شد.^۱ «فروه بن نوفل نیز در زمان ولایت مغیره بن شعبه خروج کرد. مغیره، شبت بن ربیع و گفته شده معقل بن قیس را با سپاهی به سوی او فرستاد آنها در شهرزور به وی رسیده و او را کشتند و گفته شده که در بعضی از نواحی سواد کشته شده است.»^۲ دینوری نیز از ورود فروه بن نوفل خارجی به حلوان و اخذ خراج آن خبر داده است.^۳

۴- صالح بن مسرَح

صالح بن مسرَح همچون دیگر خوارج، خلافت بنی‌امیه را مورد تأیید قرار نداده، شروع به طغیان نمود که خلاصه‌ای از شورش او

۱- بلاذری، همان، ج ۵، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ ابن اثیر، همان، ج ۳، ص ۴۰۹-۴۱۰.
 ۲- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۷۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۱۱.
 ۳- ابوحنیفه دینوری، ص ۲۱۱.

چنین است. صالح در جزیره زندگی می‌کرد، وی مردی عابد بود که از فرط عبادت چهره‌اش زرد گشته بود. او به یاران خود قرآن و فقه می‌آموخت و برایشان موعظه می‌کرد. صالح کم‌کم مردم را به جهاد علیه ظلم و ستم فراخواند. یارانش نیز همراه او گشتند. خبر خروج او به خارجی دیگری به نام شیب بن یزید رسید. شیب نیز با او نامه‌نگاری کرده و عاقبت به او پیوست. آنان به جنگ والی جزیره محمد بن مروان برادر خلیفه (=عبدالملک) رفتند. اما اهالی دارا و سنجار دروازه قلعه‌هایشان را بسته و تحصن کردند. صالح شیب را فرمانده میمنه و سوید بن سلیم را فرمانده میسر و خود فرماندهی قلب سپاه را به عهده داشت. محمد بن مروان عدی بن عدی کندی را به جنگ آنها رهسپار کرده اما عدی به علت غافلگیر شدن منهزم گشته، گریخت. محمد بن مروان خالد بن جزء سلمی و پس از او حارث بن جعونه عامری را به جنگ آنها فرستاد. در جنگی که در گرفت سی تن از یاران صالح و هفتاد تن از مخالفان آنها کشته شدند. صالح و شیب شبانه گریختند و از راه جزیره و موصل به دسکره رفتند. در جنگی که آنجا واقع گشت صالح کشته شد و شیب نیز با یارانش به قلعه ای پناه برد.^۱

۵- شیب بن یزید

در واقع شیب ادامه‌دهنده‌ی راه خروج صالح بن مسرح می‌باشد.

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۱۶-۲۲۳؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۳۹۳-۳۹۶.

چون شیب بن یزید وارد قلعه شد حارث بن عمیره فرمانده حجاج بن یوسف ثقفی آنها را در محاصره گرفت دروازه قلعه را سوزاند و به اردوگاه برگشتند تا صبح گاهان بر آنها بتازند. آن شب با شیب بیعت شد و خوارج او را امیر خود کردند. به امر شیب نمدهایی را به آب کشیده بر آتش انداختند. و در پی آن به سپاه حارث بن عمیره شیخون زده، آنان را شکست دادند و شیب با پیروزی به موصل و سپس به کوفه داخل گشت. شیب از شهری به شهر دیگر رفت و با جنگ و گریزی که کرد حجاج بن یوسف ثقفی و فرماندهان او را آزار داد. طبری سال کشته شدن وی را ۷۸ ق می‌داند. از جمله مناطق کُردنشین که شیب در آن فعالیت داشته، حلوان، خانقین، موصل و جبال بوده است.^۱

۶- سعید بن بهدل و ضحاک بن قیس

سعید بن بهدل نیز همچون شیب بن یزید خارجی شورشی بسیار سرسختانه بر ضد حکام اموی به راه‌انداخت. اگر چه سعید را زود اجل فرا رسید، لکن ضحاک بن قیس راهش را ادامه داد و طغیانی به راه‌انداخت که مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی را سخت آزار داد.

سعید بن بهدل در جزیره به همراه دویست تن از اهالی جزیره که ضحاک بن قیس نیز با آنها بوده در کفرتوثا قیام کردند. او ابتدا

۱- طبری، تاریخ‌الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۲۳-۳۱۸؛ یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۵؛ بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۸، ص ۱۷-۴۲.

خارجی دیگری به نام بسطام بیهسی را که هم عقیده او نبود، از سر راه برداشته و به سوی عراق رفت. سعید در میانه راه به علت طاعون در گذشت و ضحاک بن قیس را جانشین خود کرد، ضحاک به هدف کوفه از موصل گذشت که از اهالی موصل و جزیره سه هزار نفر به او پیوستند در آن هنگام والی کوفه نصر بن سعید حرشی و والی حیره عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بود که برضد ضحاک با هم متحد شدند. اما در جنگی که در گرفت، ضحاک پیروز شده و بر کوفه مسلط گشت ولی روایت دیگر بر این است که بعد از مرگ سعید خوارج با ضحاک بیعت کردند. او در شهرزور اقامت کرد و از هر سو خوارج صفریه به او می پیوستند تا جمع آنان به چهار هزار نفر رسید که قبلاً بر هیچ خارجی سپاهی آنچنان جمع نگشته بود. او به سوی کوفه روان گشت و آن سال ۱۲۷ق بود. او توانست فرماندهان و والیان مروان بن محمد را شکست داده، بر کوفه مسلط شود. در روایتی بعد از تسلط ضحاک بر کوفه مردم موصل به او نامه نوشتند که به سوی آنها رود تا شهر را به او تسلیم کنند. ضحاک نیز بعد از بیست ماه به سوی آنجا رهسپار گردید. ضحاک بر موصل تسلط یافت. مروان بن محمد پسر خویش عبدالله را به سوی نصیبین فرستاد تا مانع ضحاک شود، اما او تاب مقاومت در مقابل ضحاک را در خود ندید عاقبت مروان بن محمد خود سوی ضحاک روان گشت، در جنگی که در کفرتوئا روی داد ضحاک کشته شد. بعد از او خوارج با فردی به نام خییری بیعت

کردند. اما او نیز پس از مدتی کشته شد. بعد از او با شییان بن عبدالعزیز یشکری بیعت شد.^۱

۷- شییان بن عبدالعزیز یشکری

شییان بعد از قتل خیبری جنگ با مروان بن محمد را ادامه داد. وی پس از مدتی به موصل رهسپار گشت. اهل موصل نیز به یاری خوارج آمدند. مروان نیز در مقابل آنها اردو زد. والی اسبق عراق منصور بن جمهور که به خوارج پیوسته و بر ماهین و جبال مسلط شده بود برای شییان به وسیله اموال مدد فرستاد. عاقبت شییان تاب مقاومت در برابر سپاهیان مروان و فرماندهانش را نداشته از راه حلوان به سوی اهواز، فارس و سپس جیرفت رفت. در جیرفت نیز بعد از شکست در جنگی به سیستان گریخت و در سال ۱۳۰ق در آنجا و به روایتی در عمان در سال ۱۳۴ق کشته شد.^۲

ب) قیام‌های ضد خلافت

۱- عبدالله بن زبیر و مختار بن ابی عبیده ثقفی

بعد از مرگ یزید بن معاویه، عبدالله بن زبیر در حجاز اعلام

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۳۱۶-۳۴۷؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۳۴ به بعد؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۰۶ به بعد؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۸، ص ۳۵۷ به بعد؛ خلیفه بن خیاط، ص ۲۴۲ به بعد؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۵ به بعد.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۳۴۹-۳۵۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۵؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۹.

خلافت کرد. دینوری می‌نویسد: «تمام مناطق بجز شام و مصر تحت اختیار او در آمد.»^۱ شام و مصر نیز تحت اختیار مروان بن حکم بود. از سوی دیگر مختار بن ابی عبیده ثقفی به خونخواهی حسین بن علی قیام کرده، ابراهیم اشتر را نیز به یاری خود خواند. آنها توانستند بر کوفه و تمامی سرزمین‌های ابن زبیر مسلط شوند. مختار پس از آن والیانش را به سوی مناطق فرستاد. از جمله عبدالرحمن بن سعید بن قیس همدانی را بر موصل، محمد بن عثمان تیمی را بر آذربایجان، عبدالله بن حارث برادر اشتر را بر ماهین و همدان، یزید بن معاویه بجلی را بر اصفهان، قم و نواحی آن دو شهر، ابن مالک بکراوی را بر حلوان و ماسبدان، یزید بن ابونجبه فزاری را بر ری و دستی، زفر بن قیس را بر جوخی گماشت و حکومت سایر شهرهای دیگر را نیز به خواص خود سپرد. یزید بن انس اسدی را که به جزیره فرستاده بود در نصیبین اردو زد اما عبدالملک بن مروان با او جنگید که در نتیجه یزید شکست خورد. مختار این بار ابراهیم بن اشتر را به جنگ عبدالملک فرستاد. او توانست پیروز و بر جزیره مسلط شود. او والیانی به شهرهای جزیره فرستاد از جمله عمیر بن حباب سلمی را بر کفرتوئا، سفاح بن کردوس را بر سنجار، عبدالله بن مسلم را بر میافارقین و مسلم بن ربیعہ عقیلی را بر آمد والی کرد. و خود نیز به نصیبین رفته در آنجا بماند. اما عاقبت مصعب بن زبیر توانست مختار را شکست داده و به قتل برساند. اما

ابراهیم بن اشتر بعد از کشته شدن مختار از ابن زبیر امان خواست و مصعب نیز او را امان داده با او به نیکی رفتار کرد. بدین ترتیب سرزمین‌های تحت سلطه مختار تحت اختیار مصعب بن زبیر در آمدند. اما بعد از مدتی عبدالملک بن مروان، مصعب و ابراهیم بن اشتر را در جنگی در نزدیک دیر جاثلیق در حوالی بغداد شکست داد و آن دو نیز کشته شدند. عبدالملک در سال ۷۳ق نیز توانست عبدالله بن زبیر را شکست دهد، که در نتیجه آن ابن زبیر نیز کشته شد.^۱

اما طبری در مورد والیان مختار بر شهرها روایات دیگری دارد از جمله اینکه والیی که مختار به سوی حلوان فرستاد، سعد بن حذیفه بن یمان بود. و از جمله مأموریت‌های وی جنگ با کُردهای راهزن بود تا راه‌های حلوان را امن گرداند.^۲

۲- مُطَرِّف بن مغیره بن شعبه

مطرف از فرزندان مغیره بن شعبه بود که توسط حجاج بن یوسف حاکم مدائن شد. در آن هنگام شیب بن یزید خارجی به مدائن نزدیک شده بود. مطرف کسی نزد شیب فرستاد تا بر باورهای آنها و دلایل کارهایشان آگاهی پیدا کند که بعد از آن مُطَرِّف از خوارج خواست تا با او بیعت کنند و بر ضد خلافت قیام

۱- ابوحنیفه دینوری، ص ۲۶۲ و ۳۱۵.

۲- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۳۴.

کنند. اما خوارج از بیعت با او خودداری کردند. به هر حال، مطرف که می‌دانست حجاج بر کار او آگاه می‌شود، خروج کرده روی به سوی حلوان نهاد. که در آن زمان سوید بن عبدالرحمن السعدی از سوی حجاج والی آنجا بود. بنابراین، سوید از نیت مطرف که قصد جنگ با سوید را ندارد، آگاه شد پس به مطرف نامه نوشت که اگر شما قصد ولایت ما ندارید و فقط خواهان عبور از آن می‌باشید ما نیز با شما نمی‌جنگیم و آمدن ما سوی شما فقط بهانه‌ای بیش نیست که نزد حجاج معذور باشیم. مطرف نیز قبول کرد. اما چون بر گردنه حلوان رسیدند با کردها درگیر شده و کسان بکشتند. کردها نیز روی به هزیمت نهادند. مطرف بعد از آن به سوی همدان و ماه دینار رهسپار گشت. سپس سوی قم و کاشان گسیل شد. عاقبت مطرف توسط فرماندهان حجاج کشته شد.^۱

۳- عبدالله بن معاویه

از دیگر قیام‌هایی که در دوران بنی‌امیه به وقوع پیوست قیام عبدالله بن معاویه بن جعفر بن ابیطالب بود که در سال ۱۲۷ق در کوفه قیام کرد و او توانست بر جبال، حلوان، ماهین، همدان، قومن، اصفهان و ری سلطه یابد.^۲ اما او نیز همچون مخالفان دیگر بنی‌امیه شکست خورده نزد ابومسلم خراسانی گریخت و در آنجا پس از

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۶، ص ۲۸۴-۳۰۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۷، ص ۳۹۷-

۴۰۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۴۳۳-۴۳۷.

۲- طبری، همان، ج ۷، ص ۳۰۲-۳۰۳.

چندی توسط ابومسلم کشته شد.^۱

ج) مناطق کُردنشین در هنگامه تغییر حکومت از امویان به عباسیان

برای دوری از اطاله بحث خلاصه ای از قیام عباسیان و سقوط امویان از تاریخ طبری^۲ بازگو می‌شود. در سال ۱۲۹ق ابو مسلم خراسانی داعی عباسیان در خراسان قیام خود را بر ضد امویان آشکار کرد. در سال ۱۳۰ و ۱۳۱ق سپاهیان وی کم کم پیش رفته و عاملان اموی را به فرار در جنگ وادار کردند. و شهرها یکی بعد از دیگری در اختیار عباسیان قرار گرفت. فرمانده ابومسلم قحطَبه بن شیب بود. نصر بن سیار که از مهمترین عاملان امویان بود، پس از جنگی به ساوه عقب نشسته و در آنجا وفات نمود. مناطق کُردنشین نیز به همان صورت یکی پس از دیگری در اختیار عباسیان قرار گرفتند. در سال ۱۳۱ق قحطبه در نهاوند بود که پسرش حسن را به سوی مرج القلعه فرستاد حسن نیز خازم بن خزیمه را روانه حلوان کرد. عامل اموی حلوان عبدالله بن علاء کندی از حلوان بگریخت و آنجا را رها کرد. ابوعون و مالک نیز به شهرزور رهسپار گشتند. عامل آنجا عثمان بن سفیان بود. در جنگی که میان آنها درگرفت عثمان کشته و به روایتی نزد مروان بن محمد گریخت. بنابراین، ابوعون بر شهرزور و موصل مسلط شد. کرمانشاه و خانقین نیز به

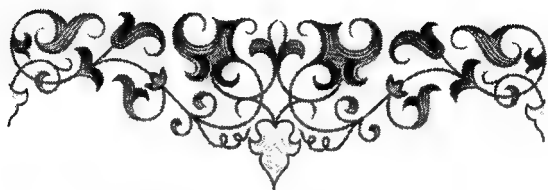
۱- خلیفه بن خیاط، ص ۲۵۵.

۲- طبری، همان، ج ۷، ص ۳۵۳-۴۴۸؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: مولف مجهول، اخبار الدولة العباسية، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلیبی (بیروت: دارالطبعة، ۱۳۹۱ق).

سلطه آنها در آمد. در این هنگام ابوالعباس سفاح به کوفه داخل گشته خود را خلیفه خواند. مروان بن محمد خلیفه اموی نیز به جنگ آنها رهسپار گردید. سفاح نیز عبدالله بن علی را به جنگ مروان فرستاد. جنگ در کنار رود زاب در گرفت. مروان شکست خورد و به حران فرار کرد. عامل حران برادر مروان یعنی ابان بن یزید بود. اما با نزدیک شدن عبدالله بن علی، مروان از آنجا نیز گریخت. چون عبدالله بن علی به حران آمد، ابان بن یزید به دیدار او رفته و با عبدالله بیعت نموده به اطاعتش در آمد. عبدالله نیز او و تمام کسانی که در حران و جزیره بودند را امان داد. مروان نیز عاقبت در مصر در دهکده‌ای به نام بوصیر گشته شد. بعد از مدتی کسی به نام ابوالورد مجزاه بن کوثر کلبی در قنسرین قیام نموده ابوالعباس سفاح را خلع کرد. او و یارانش سفید پوشیدند و با سپاهیان عبدالله بن علی در افتادند، در جنگ ابوالورد کشته شد و عبدالله به مردم قنسرین امان داد و آنان نیز به اطاعت او در آمدند. چون خبر قیام ابوالورد و مردم قنسرین به مردم جزیره رسید، آنها نیز سفید پوش گشته و با عباسیان پیمان شکسته، سوی حران رهسپار شدند، در این هنگام اسحاق بن مسلم از ارمینیه رسید و مردم جزیره او را بر خود سالار کردند. آنان شصت هزار کس بودند. عبدالله بن علی و از رها نیز ابوجعفر منصور سوی آنها رفتند اما اسحاق امان خواست و به هرکس که با او بود امان داده شد.

نتیجه

نقش کردها در دوره امویان نیز توسط مورخان ثبت گردیده است. کسانی از آنها با پیوستن به خوارج و پذیرفتن عقاید سخت گیرانه و افراطی آنان به همراه رهبران خوارج بر ضد حکومت بنی امیه قیام کردند. دلیل رسوخ عقیده خوارج مخصوصاً در شهرزور، صعب العبور بودن آن ناحیه بود چرا که خوارج بدان پناه آورده و قطعاً با ترویج عقاید افراطی خود کردن را بدان خوانده‌اند. اما باید گفت که تمامی کردها بر این عقیده نبوده‌اند، چرا که کردهایی (= کردهای حلوان) نیز در همان ایام بر ضد طغیان‌های خلافت همراه امویان گردیده و در سرکوب قیام‌ها تلاش نمودند. عامل صعب العبور بودن مناطق گردنشین که زمانی خوارج بدان پناه آورده بودند در پایان کار امویان و فروپاشی خلافت آنان، پناهگاه امویان گریخته از دست عباسیان گردید.^۱ همچنانکه در سطور پیش نیز اشاره شد کردها حتی برای اعاده حکومت امویان بر ضد عباسیان دست به قیام زدند، اگر چه قیام آنها به هیچ جنگی نینجامید، اما نشان از تابع بودن کردها نسبت به امویان بوده است. بنابراین در اینجا باید گفت که تعدادی از کردها تابع امویان و کسان دیگری از آنها نیز بر ضد آنان بوده‌اند.



فصل سوم: اسلام و نکردها

۱- علل پیروزی و گسترش اسلام

عَفِیف طَبَّارَه به نقل از دکتر گوستاولوبون در کتاب تمدن غرب می‌نویسد: «وقتی در مورد فتوحات عرب و عوامل پیروزی‌های ایشان به بحث و بررسی می‌پردازیم، خواننده به خوبی متوجه می‌شود، که عامل انتشار و گسترش قرآن قدرت و زور نبوده است. به حقیقت عرب‌ها ملت‌های مغلوب را در رعایت اصول و شعایر دینشان آزاد می‌گذاشتند. اگر بعضی اوقات برخی از قبایل و شعوب نصرانی به تمامی به اسلام روی می‌آوردند و اسلام را به جای مسیحیت انتخاب می‌نمودند، و زبان و لغت عربی را به عنوان زبان رسمی خود بر می‌گزیدند، همه به خاطر این بود که عرب‌های فاتح و پیروز، به عدالت و مساوات متصف بودند، که مردم نظیر آنها را ندیده بودند، به خاطر این بود که اصول و مبادی اسلام به اندازه ای سهل و ساده و قابل فهم بود، که هیچ دین دیگری دارای چنین امتیازی نبود.»^۱

۱- عَفِیف عبدالفتاح طباره، روح الدین اسلامی، ترجمه ابوبکر حسن زاده (سقز: انتشارات محمدی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش) ص ۷۱۰-۷۱۱.

اشپولر می‌نویسد: «تقریباً تمام ایرانیان بدون اعمال زور و فشار خارجی معتنا بهی از طرف فاتحان، در مدت قرون‌اندکی به اسلام گرویدند.»^۱ «جنگ‌های متمادی سنوات گذشته با سقوط اخلاقی داخلی ناشی از آنها، کار را به جایی رسانیده بود که حتی پاره ای از ایرانیان در همان آغاز به اسلام گرویدند.»^۲ «کارگران زردشتی نیز که (با آتش و آب و خاک سروکار داشتند) به عنوان نجس مورد تحقیر واقع می‌گشتند آزادی خود را از این فشار روحی، در قبول اسلام می‌دیدند.»^۳

«تصلب و قشری نگری مذهب رسمی همراه با رسوم و آیین‌های خشک و خسته کننده که از احکام رنج آور و بیهوده سرشار شده، و تأثیر خود را از دست داده بود، از دیگر دلایل گرایش به اسلام قلمداد شده است که خلاصگی و سادگی آیین و بی اعتبار کردن خون، نژاد، و امتیازات پدران از ویژگی‌های بارز احکام فقهی آن بود.»^۴

«روحانیان زردشتی با دخالتی که در امور عرفی می‌کردند آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیانتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلیه مواردی که در زندگانی افراد پیش می‌آمد، حق مداخله داشتند و می‌توان گفت هر فردی *مِنَ الْمُهْدِ إِلَى اللَّحْدِ* در تحت نظارت و

۱- اشپولر، ج ۱، ص ۲۳۹-۲۴۰.

۲- اشپولر، ج ۱، ص ۲۴۲.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۴۹.

۴- سرتوماس آرنولد، تاریخ گسترش اسلام، ص ۳۰۱، به نقل از مفتخری، حسین و حسین زمانی، تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان (تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۶ش) ۲۱-۲۲.

سرپرستی روحانیون بود.^۱ تا جایی که دکتر شعبانی می‌نویسد: «خصوصاً با رسمیت یافتن دین زردشتی در کشور، که آنها را از حمایت دولت نیز برخوردار ساخت، این نفوذ و قدرت چند برابر شد. و مغان حاکم بر جان و مال و ناموس مردم گردیدند.»^۲ شیرین بیانی نیز می‌نویسد: «اگر در نظر بگیریم که در اواخر عهد ساسانی دیانت زردشتی در کوچکترین وقایع دخالت داشته، و هر فردی در مدت شبانه روز بر اثر اندکی غفلت دستخوش گناه، پلیدی و نجاست می شده است؛ آنگاه آشکار می گردد که روحانیان تا چه حد اهمیت و قدرت داشته‌اند؛ و مردم را چگونه زیر سیطره معنوی خود گرفته بودند. بدنبال همین سیاست، پیوسته بر تعقیدات و خرافات دینی افزوده می شد.»^۳ دکتر مفتخری به نقل از هانری ماسه می‌نویسد: «سهولت مراسم مذهبی در اسلام را در مقایسه با مراسم دشوار و پیچیده زرتشت، از عوامل مؤثر در پذیرش اسلام، خصوصاً در شهرها بوده است.»^۴ حتی بومیان ایرانی در ابتدا مجاز بودند نماز را به زبان محلی خود اقامه کنند. در تاریخ بخارا در این باره می‌خوانیم: «و مردمان بخارا در اول اسلام، در نماز و قرآن به

۱- کریستن سن، ص ۸۳.

۲- رضا شعبانی، مروری کوتاه بر تاریخ ایران (تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۰ش) ص ۲۵۶.

۳- شیرین بیانی (اسلامی ندوشن)، دین و دولت در عهد ساسانی و چند مقاله دیگر، چاپ اول (تهران: جامی، ۱۳۸۰ش) ص ۴۲.

۴- مفتخری، ص ۵۸.

پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن.^۱ دکتر مفتخری معتقد است: «به طور کلی طبقات پایین شهری، نقش مهمی در ایجاد زمینه برای دستیابی به فتوحات صلح آمیز و در نتیجه مسلمان شدن جامعه ایرانی داشتند.»^۲

عفیف طباره به نقل از میشود در کتاب وی به نام تاریخ جنگ‌های صلیبی، می‌نویسد: «بیگمان اسلامی که به جهاد دستور داده است با پیروان سایر ادیان بسیار با گذشت و مهربان است، و علما و روحانیون و راهبان و خدمه آنان را از پرداخت جزیه و هرگونه حقوقات دولتی معاف نموده است، مخصوصاً بر تحریم کشتن راهبان که مشغول عبادت هستند تأکید کرده است، وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه بیت المقدس را فتح نمود، کوچکترین گزند را به مسیحیان نرساند، در حالی که صلیبی‌ها وقتی داخل بیت المقدس شدند مسلمانان را سر بریدند و یهودیان را در آتش سوزاندند.»^۳

طباره در ادامه می‌نویسد: «روبرتسون در کتاب خود به نام تاریخ شارلکن می‌گوید: تنها مسلمانانند که توانسته‌اند در بین جهاد و گذشت و رحم نسبت به پیروان سایر ادیانی که مغلوب واقع شدند، هماهنگی و توافق حاصل نمایند و این صفات را با هم جمع کنند

۱- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تخلص محمد بن زفر بن عمر، تحقیق محمد تقی مدرس رضوی (تهران: توس، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش) ص ۶۷؛ مفتخری، ص ۵۸.

۲- مفتخری، ص ۴۵.

۳- عفیف طباره، ص ۷۱۲.

چون وقتی که مسلمانان بر ملتی غالب می‌شدند آنان را در رعایت و برگزاری شعایر دینی خویش آزادمی‌گذاشتند.^۱ «به طور کلی پرداخت مبلغ معین مالیات سالانه (اعم از جزیه و خراج)، عدم برپایی شورش علیه مسلمانان، راهنمایی ایشان در جنگ، نریختن خون مسلمانان، ناسزاگویی نکردن به آنان از جمله تعهداتی بود که اهل ذمه باید رعایت می‌کردند و مسلمین نیز در عوض، ضمن امان دادن به جان‌ها و دین‌ها، عدم تعرض به مال و فرزندان، نریختن خون ایشان، ویران نکردن آتشکده‌ها، طمع نبردن به زر و سیم آنها، آزاد گذاردن آنها در نقل مکان به هر جا که می‌خواستند و مهمتر از همه محافظت از ایشان را متعهد می‌شدند.»^۲ ویران نکردن آتشکده‌ها در اغلب پیمان نامه‌ها دیده شده است.

حتی سهولت پیمان‌ها تا جایی بود که اهل شیراز رقصیدن در عیدهایشان منع نشدند.^۳ وجود آتشکده‌ها در قرون بعد نیز نشان از وفای به عهد اعراب در ویران نکردن آنها و آزاد گذاشتن زرتشتیان در انجام مراسم خود بود. یاقوت حموی به قریه‌ای به نام بیت‌النار (آتشکده) در اربل^۴ و آتشکده‌هایی در آذربایجان اشاره کرده است.^۵ ابن حوقل نیز می‌نویسد: «تعداد آتشکده‌ها در فارس را تنها

۱- عفیف طباره، ص ۷۱۲.

۲- مفتخری، ص ۶۰.

۳- بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۱۷-۳۱۸.

۴- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۲۲-۵۲۳.

۵- همان، ج ۳، ص ۳۸۴.

از طریق دیوان می‌توان به شماره آنها آگاه شد. چرا که شهر، ناحیه و روستایی نیست مگر آنکه آتشکده‌هایی بسیار در آن وجود دارد.^۱ سادگی زندگی مسلمین و فرماندهان فاتح قطعاً تأثیراتی بس شگرف در زندگی و آیین و مذهب سایر ادیان داشته است. سادگی که آن را می‌توان در زندگی خلیفه دوم در داستان او با هرمزان مشاهده نمود؛ «چون هرمزان اسیر شد وی را با همان تاج و زیورآلات و لباس دیبایی که داشت بر تن او کرده به سوی عمر بردند، عمر در مسجد کلاهدش را زیر سر گذاشته به خواب رفته بود، هرمزان پرسید پس عمر کجاست؟ آنان گفتند: این عمر می‌باشد که به خواب رفته است. هرمزان پرسید پس نگهبانان و حاجبان و دربانان او کجایند؟ گفتند: او نگهبان، حاجب، دربان، منشی و کاتب هم ندارد. هرمزان گفت: پس او باید پیامبر باشد. گفتند: نه اما او از پیامبران پیروی کرده، کار آنان می‌کند.»^۲

فرماندهان عمر نیز همچون او بودند و اگر نافرمانی و یا اشرافی‌گری در آنها می‌دید سریعاً به تنبیه و یا عزل آنان می‌پرداخت. که نمود آن را در داستان سعد بن ابی وقاص و ساختن درب برای قصر کوفه را می‌توان مشاهده نمود که عمر بن خطاب محمد بن مسلمه را فرستاد و درب را سوزاند و نامه‌ای به سعد داد که نوشته بود: «شنیده‌ام قصری ساخته‌ای و آن را حصار می‌کشی که آن را

۱- ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۷۳-۲۷۴.

۲- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۸.

قصر سعد می‌نامند و میان خود و مردم دربی نهاده‌ای، این قصر تو نیست بلکه قصر تباهی است درب را بردار که مانع دخول مردم به آن نشود که نتوانند حقشان را از تو درخواست کنند.^۱

۲- جزیه

همچنانکه در عهدنامه‌ها بررسی شد یکی از مفاد آن پرداخت جزیه از سوی مردمان بود، بنابراین لازم است قدری به آن پرداخته شود.

«قبل از اینکه دولت اسلامی اعلان جنگ علیه دولتی دیگر کند، او را در بین قبول دین اسلام یا پرداخت جزیه، یا جنگ مخیر می‌سازد. جزیه عبارت است از یک نوع مالیات شخصی که لازم است افراد غیر مسلمان که جزو تبعه کشور و دولت اسلامی هستند، به دولت بپردازند. جزیه غیر مسلمان به منزله زکات واجب است که مسلمانان باید به دولت پرداخت کنند، تا در مصالح عامه صرف شود، لذا واجب است تبعه غیر مسلمان آن را پرداخت کند، تا متقابلاً از حقوق یک تبعه و شهروند اسلامی برخوردار باشد، و به همین خاطر است وقتی که مسلمان می‌شود جزیه از او ساقط می‌گردد و پرداخت زکات بر او واجب خواهد شد.»^۲ «هرگاه غیر مسلمان جزیه را پرداخت نمود، بر دولت اسلامی واجب است که

۱- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۷.

۲- طباره، ص ۷۰۲.

امنیت او را تأمین کند و از او حمایت نماید، هنگامی که مورد تجاوز قرار گرفت به دفاع از او برخیزد، آزادی دینی به او عطا کند، مانند یک شهروند مسلمان با عدل و مساوات با او رفتار کند. افراد تحت الحمایه مسلمانان در اصطلاح (اهل ذمه) نام دارند، چون تمام حقوق یک شهروند اسلامی به مقتضی عهد و ذمه خدا و رسول خدا برای آنان ثابت و واجب است.^۱ طباره می نویسد: «از دلایل ناچیز بودن جزیه ای که مسلمانان از تبعه غیر مسلمان می گرفتند، در مقابل تعهدی که به آنها می سپردند، اعتراف و اقرار دانشمند و علامه معروف دربر است که در کتاب خود به نام مبارزه در بین علم و دین چنین می گوید: بیگمان آنچه مسلمانان از افراد تحت الحمایه خود می گرفتند چیز بسیار کم و بی ارزشی بود، که به هیچ وجه با آنچه که به حکومت‌های محلی خود قبلاً می دادند قابل مقایسه نبود.»^۲

۳- کردها و اسلام آنان

کردها چه زمانی دعوت اسلام را پذیرفته‌اند؟ این سؤالی است که شاید برای همگان پیش بیاید. منابع تاریخی در میان کردها به صحابه ای چون جابان الکردی اشاره کرده‌اند که پسر او نامش میمون و کنیه او ابو بصیر یا ابونصیر بوده است. از جمله کسانی که به جابان والد میمون ابوبصیر اشاره کرده‌اند عبارتند از: ابونعیم

۱- همان، ص ۷۰۳.

۲- طباره، ص ۷۰۴.

اصفهانى،^۱ ابن اثیر،^۲ ابن حجر^۳ و آلوسی^۴. و از جمله محققان معاصر نیز کسانی چون محمد امین زکی بگ^۵ و استاد حسن محمود محمد کریم^۶ می باشند. و نیز از جمله کسانی که به میمون بن جابان الکردی اشاره کرده، عبارتند از: احمد حنبل،^۷ بخاری،^۸ ابویعلی،^۹ ابن حبان،^{۱۰} بیهقی،^{۱۱} خطیب بغدادی،^{۱۲} ابن اثیر،^{۱۳} ابن تیمیه^{۱۴}، ذهبی،^{۱۵} ابن حجر^{۱۶} و سیوطی^{۱۷}. هدف از ذکر منابع در مورد جابان

- ۱- ابو نعیم اصفهانى، معرفة الصحابه، ج ۶، ص ۳۰۷۳.
- ۲- ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۵، ص ۳۵۱.
- ۳- ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۵۴۰.
- ۴- محمود الالوسی، روح المعانی، ج ۲۶ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا) ص ۱۰۳-۱۰۴.
- ۵- زه کی بگ، ج ۱، ص ۹۴-۹۵.
- ۶- هسه ن مه حمود، کابانی کوردی، ص ۱۳ که در آن حقایق بسیاری در مورد جابان گرد به نگارش در آورده اند.
- ۷- احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۶۵۱.
- ۸- محمد بن اسماعیل بخاری، التاريخ الكبير، ج ۷، تحقیق سید هاشم الندوی (بی جا: دارالفکر، بی تا) ص ۱۱۷.
- ۹- احمد بن علی ابویعلی، مسند ابی یعلی، ج ۱، تحقیق حسین سلیم اسد (دمشق: دارالمأمون للتراث، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م) ص ۴۲۶.
- ۱۰- محمد ابن حبان، الثقات، ج ۹، تحقیق السید شرف الدین احمد (بی جا: دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۹۵هـ/۱۹۷۵م) ص ۵.
- ۱۱- ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی، شعب الایمان، ج ۲، تحقیق محمد السعید بسیونی زغلول (بیروت: دارالکتب -> العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق) ص ۲۸۳.
- ۱۲- ابوبکر الخطیب البغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۲ (بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا) ص ۳۹۸.
- ۱۳- ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۵، ص ۳۵۱.
- ۱۴- تقی الدین ابن تیمیه، بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه، ج ۲، تحقیق محمد بن عبدالرحمن بن قاسم (مکه المکرمه: مطبعة الحكومة، چاپ اول، ۱۳۹۲ق) ص ۲۹۴.
- ۱۵- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۲۷۴.
- ۱۶- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱۰ (بیروت: دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م) ص ۳۵۲.
- ۱۷- سیوطی. الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۹۹.

کردی و پسر او ابوبصیر این بود که کسانی نوشته‌اند در هیچ کدام از کتب معتبر اسلامی نام آنها نیامده است. بنابراین شخصیت وی را خیالی تعریف کرده‌اند. اما همچنانکه دیدیم بسیاری از منابع معتبر اسلامی به ذکر نام ابوبصیر و پدر او پرداخته‌اند، بنابراین آشنایی کردها با اسلام به دوره قبل از فتوحات و زمان پیامبر ﷺ بر می‌گردد. در دوره فتوحات نیز همچنانکه به آن اشاره شد و محقق شهیر عراقی نیز در کتاب معروف خود به نام کردستان در برابر فتوحات اسلامی^۱ به آن پرداخته است مناطق گردنشین به سهولت در اختیار مسلمین قرار گرفته است. از نشانه‌های مسلمان شدن کردها پیوستن آنها به خوارج بود که ذکر جنبش خوارج در مناطق گردنشین از خاطر گذشت و مسعودی نیز به کردهای خوارج اشاره کرده است.^۲

اگر چه خوارج بر ضد خلفا بودند اما گروهی از کردها نیز همراه با بنی‌امیه بر ضد قیام‌های ضد خلافت جنگیدند که از جمله آن قیام مطرف بن مغیره بن شعبه بود. حتی مقدسی در مورد اهل جبال می‌نویسد اهل جبال در دوستی معاویه افراط می‌کنند.^۳ و نیز این که کسانی در شهرزور توسط زید بن علی مسلمان شده‌اند.^۴ نشانه اسلام آوردن کردها به مرور زمان بوده است. حتی کردها در

۱- حه سه ن مه حمود حمه که ریم، کردستان له به رده م فتوحاتی ئیسلامی دا (سلیمانی: چاپخانه تیشک، چاپ سوم، ۲۰۰۲م)، (حسن محمود محمد کریم، کردستان در برابر فتوحات اسلامی (سلیمانی: چاپخانه تیشک، چاپ سوم، ۲۰۰۲م).

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳- مقدسی، ابو عبدالله، ص ۳۸۴.

۴- حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۷۵.

جولمرگ به کسانی از امویان در مقابل عباسیان پناه دادند.^۱ و حتی برای اعاده حکومت آنها بر ضد عباسیان قیام کردند، اگر چه قیام آنها به هیچ گونه جنگی منجر نشد. لکن نشان از پشتیبانی از حکومت بنی امیه داشته است، از جمله اینکه منابع به کرد بودن مادر آخرین خلیفه اموی اشاره کرده‌اند.^۲ مهمتر از آن اینکه محدثین در اسناد خود به موثقینی اشاره کرده‌اند که کرد بوده‌اند. از جمله مهدی بن میمون می‌باشد که ذهبی اینگونه از او می‌گوید: امام، حافظ، ثقه و یکی از معمرین می‌باشد او کُرد بوده و در سال ۱۷۲ق وفات کرده است.^۳ از جمله کسانی که به مهدی اشاره کرده‌اند عبارتند از: ابن سعد،^۴ المزی^۵ و ابن حجر.^۶ از جمله کُردان دیگری که محدثان در اسناد خود از آنها روایت کرده‌اند عبارتند از عمرو بن کُردی که کسانی چون احمد حنبل،^۷ ابن حبان،^۸ ابوحاتم،^۹ طبرانی^{۱۰} و

۱- قلقشندی، ج ۴، ص ۳۷۷.

۲- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۷۷؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۴۶.

۳- ذهبی، همان، ج ۸، ص ۱۰-۱۱.

۴- محمد ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۷، تحقیق محمد عبدالقادر عطا (بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰) ص ۲۰۶-۲۰۷.

۵- یوسف بن زکی عبدالرحمن ابوالحجاج المزی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، تحقیق د. بشار عواد معروف (بیروت: موسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م) ص ۵۹۴.

۶- ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۹۰.

۷- احمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال، ج ۲، تحقیق وصی الله بن محمد عباس (بیروت و الرياض: المکتب اسلامی، دارالخان، چاپ اول، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م) ص ۱۵۸.

۸- ابن حبان. الثقات، ج ۷، ص ۲۲۰.

۹- ابوحاتم عبدالرحمن رازی، الجرح و التعديل، ج ۶ (بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۳۷۱- → -ق/۱۹۵۲م) ص ۲۵۶.

۱۰- سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۲۰، تحقیق حمدی بن عبدالمجید السلفی (الموصل: مکتبة العلوم و الحكم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۳م) ص ۱۶۲.

ابن حجر^۱ از او نام برده‌اند و نیز جابر الکردی که کسانی چون اسلم بن سهل^۲، دارقطنی^۳، طبری^۴ و سلفی^۵ از او نام برده‌اند.

کردها بعد از اسلام آوردن توانستند به رشد و شکوفایی قابل ملاحظه‌ای دست پیدا کنند. آنان در سایه اسلام توانستند قضات، حُکام، فقها، محدثین، مورّخین و مفسرانی را تربیت کرده و به جامعه انسانی خدمات بس شایانی کنند که قبل از اسلام کردها هیچ گاه به چنین مقام‌هایی دست پیدا نکرده بودند اما با عمومی شدن علم و دانش بعد از سقوط ساسانیان و نظام طبقاتی آنان که سواد را منحصر به طبقه‌ای از جامعه کرده بودند توانستند با نشان دادن خود در تمام زمینه‌ها نام‌گردد را در سایه اسلام جاودان گردانند.

در اینجا لازم است در زمینه‌های مختلف نام کردهای مشهور در حدی بسیار مختصر ذکر گردد و برای آگاهی از احوال آنها به منابع ارجاع داده شده رجوع شود.

۱- ابن حجر. همان، ج ۸، ص ۲۰.

۲- اسلم بن سهل الواسطی، تاریخ واسط، تحقیق کورکیس عواد (بی جا: عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۰۶ق) ص ۱۰۶.

۳- علی بن عمر دارقطنی، سنن الدارقطنی، ج ۱، تحقیق السید عبدالله هاشم یمانی المدنی (بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۹۶م) ص ۲۷۱.

۴- طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۱۸۲.

۵- السلفی، ابوطاهر احمد بن محمد، معجم السفر، تحقیق عبدالله عمر البارودی (مکه مکرمه: المكتبة التجارية) ص ۳۹۵.

الف) محدثین

- ۱- میمون بن جابان الکردی (ابوبصیر یا ابونصیر)
- ۲- مهدی بن میمون الکردی
- ۳- عمرو بن کردی (= عمرو بن ابی الحکیم)
- ۴- جابر الکردی که ذکر آنها از خاطر گذشت.
- ۵- ابن صلاح شهرزوری.^۱
- ۶- ابوحفص الکردی.^۲
- ۷- ابوالعباس احمد بن عثمان بن ابی علی بن مهدی الکردی الزرزاری.^۳
- ۸- حافظ العراقی.^۴

ب) مفسرین

- ۱- شهاب الدین ابو سعید ابن ابی الحسین مصری کردی الاصل.^۵
- ۲- شهاب الدین الشافعی سپس حنفی مفسر کردی الاصل، اهل شهرزور مربی سلطان محمد فاتح و سپس در ایام او قاضی شد.^۶

۱- ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۴۳؛ ابن قاضی شهبه، ج ۲، ص ۱۱۳؛ سبکی، ج ۸، ص ۳۲۶.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

۳- ابن مستوفی، تاریخ اربل، ج ۱، ص ۳۸-۳۹.

۴- ابن حجر عسقلانی، النکت علی کتاب ابن الصلاح، ج ۱، تحقیق ربیع بن هادی عمیر المدخلی (مدینة المنورة: عمادة البحث العلمي بالجامعة الاسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۴/ق ۱۹۸۴م) ص ۲۷.

۵- زرکلی، ج ۱، ص ۹۱.

۶- همان، ج ۱، ص ۹۸.

ج) قضات

- ۱- ابن حافظ العراقی احمد بن عبدالرحیم، قاضی دیار مصر، او فقیهی شافعی و اصولی بود که به تفسیر و حدیث و ادب آگاه بود.^۱
- ۲- قاضی، امام عمادالدین ابوعمر و الکردی شافعی قاضی دمیاط.^۲
- ۳- قاضی القضاء بدرالدین ابوالمحاسن السنجاری.^۳
- ۴- قاضی تاج الدین اربلی الکردی قاضی شهرهای حمص، بعلبک و حلب.^۴
- ۵- شمس الدین الکردی الشافعی قاضی غزه.^۵
- ۶- صدرالدین ابوالقاسم عبدالملک بن عیسی بن درباس الکردی موصلی قاضی القضاء مصر.^۶
- ۷- قاضی القضاء ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد، ابن مستوفی خانواده ابن خلکان را کُرد می‌داند.^۷

د) فُقَهَا

- ۱- علامه جلال الدین ابوعمر بن حاجب الکردی دوینی الاصل

۱- ابن حجر عسقلانی، رفع الاصر عن قضاة مصر، تحقیق د. علی محمد عمر (قاهره: مکتبه الخانجی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م) ص ۶۰.

۲- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۴، ص ۵۰۵.

۳- همان، ج ۴۹، ص ۱۶۲.

۴- همان، ج ۵، ص ۳۷۶-۳۷۷.

۵- همان، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

۶- سیوطی، حسن المحاضر، ج ۱، ص ۳۴۴.

۷- ابن مستوفی، ج ۱، ص ۲۸۳.

مقری، مالکی، نحوی، اصولی و فقیه.^۱

۲- فقیه، احمد بن عمر ابوالعباس الکردی الشافعی که از بزرگترین فقیهان بود.^۲

۳- فقیه صالح، عمر بن ابی بکر بن جعفر علاء الدین الکردی.^۳

۴- فقیه، امام زین الدین یوسف بن ابراهیم بن یوسف ابوالحجاج الکردی الحصکفی الشافعی.^۴

۵- فقیه، ابوالحسن حمیدی الکردی حلبی حنفی که از بزرگان حنفی بود.^۵

۶- فقیه، شمس الدین محمد بن ابراهیم الشافعی الکردی که از بزرگان شافعی بوده است.^۶

۷- جمال الدین ابو اسحاق ابراهیم، که فقیه، محدث، شاعر و برادرزاده صدرالدین قاضی القضاة مصر بود.^۷

(ه) حکمرانان

۱- حسنویه الکردی.^۸

۱- ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴۷، ص ۳۱۹.

۲- همان، ج ۴۲، ص ۵۶.

۳- همان، ج ۴۷، ص ۱۹۸.

۴- همان، ج ۴۷، ص ۲۵۳.

۵- همان، ج ۴۸، ص ۳۵۰.

۶- همان، ج ۴۸، ص ۴۲۶.

۷- سیوطی، حسن المحاضرة، ج ۱، ص ۳۴۴.

۸- مسکویه، ج ۶، ص ۳۰۹-۳۱۴؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۸، ص ۶۰۵ و ۶۷۱-۷۰۸.

- ۲- بدر بن حسنویه.^۱
- ۳- نصرالدوله احمد بن مروان.^۲
- ۴- صلاح الدین یوسف.^۳

نتیجه

با ورود مسلمین به مناطق کُردنشین، بیشتر کُردها در ابتدا با پرداخت جزیه بر همان آیین خویش ماندند. اما با عمومیت یافتن سواد و علم آموزی، کُردها نیز از قافله جدا نماندند، بنابراین به مرور زمان و آشنایی با قرآن و آموزه‌های اسلام به ترک آیین تحریف شده پدران خویش پرداختند و در این راه توانستند دانشمندان و حاکمان اسلامی را در دامان خود تربیت کنند. کُردها در سایه اسلام و با تلاش روز افزون خود توانستند حکومت‌های بزرگی چون ایوبیان، مروانیان و آل حسنویه را تشکیل دهند در حالی که قبل از ورود اسلام از آن محروم بودند.



۱- حنبلی، ج ۵، ص ۲۹-۳۰؛ ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۵۲-۵۳.
 ۲- ذهبی، تاریخ اسلام، ج ۳۰، ص ۳۳۷ و سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۱۱۷-۱۲۰؛ ابن عدیم، ج ۳، ص ۱۱۳۰-۱۱۳۱.
 ۳- ابن خلکان، ج ۷، ص ۱۳۹ به بعد؛ ابن اثیر، همان، ج ۱۱، ص ۳۴۲-۳۴۵؛ مقریزی، ج ۳، ص ۴۰۵؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۲۷۸-۲۹۱؛ ابن تغری بردی، ج ۶، ص ۳ به بعد.

خاتمه

در این تحقیق سعی بر آن شد که گوشه‌ای از تاریخ ملت کرد روشن گردد. و در این راه نگارنده بر آن شد که تعصبات پوچ، خیالات و اوهام را که در میان مردمان شایع می‌باشد کنار نهد و با تکیه بر منابع آنچه که به حقیقت نزدیک تر می‌باشد را بیان گرداند. در بخش اول به منشأ و واژه کرد پرداخته شد و روایات مختلف در این باره ذکر گردید. اما مهمترین نکته در این بخش واژه اکراد و معنای عام آن بود که بسیاری از کسان با دیدن واژه اکراد در تاریخ به اشتباه افتاده و آن را به معنای خاص نژاد کُرد تلقی کرده‌اند. اما در این بخش با دلایلی گوناگون به معنای عام واژه اکراد و جدایی اقوام زیر شاخه آن پرداخته شده است.

در بخش دوم، جغرافیای تاریخی مناطق کُردنشین بررسی شد که در آن به مناطقی که کُردها در آن سکونت داشته‌اند اشاره شده است. نکته بسیار مهمی که لازم است یادآوری شود آن است که بسیاری از مناطق کُردنشین امروزی در سده‌های بعد از ورود اسلام کُردنشین گشته‌اند.

در بخش سوم به ادیان کُرد و اوضاع سیاسی مناطق کُردنشین پرداخته شد که کُردها قبل از آنکه به دین اسلام درآیند پیرو ادیان دیگری بوده‌اند که به آنها اشاره شد و نیز در این بخش به اوضاع

سیاسی مناطق گردنشین پرداخته شد تا با بررسی آن اوضاع بر آن آگاه شویم که آیا مردمان، آمادگی پذیرش نیروی سوم (= مسلمین) را دارند یا نه؟ که با بررسی آن و بیان کردن اوضاع آشفته آن دوران و وضع اسف بار مردم قطعاً پذیرش نیروی سوم از سوی مردم نه ارتش ساسانی، بسیار آسان بوده است.

در بخش چهارم نیز فتوحات مسلمین در مناطق گردنشین بررسی شد و بیان گردید که چگونه مناطق گردنشین به سهولت هر چه تمام تر فتح گردید. نکته بسیار مهمی که لازم است بدان اشاره شود این است که کردها خود دولت و رهبر واحدی نداشتند تا به تجهیز سپاهی تماماً کرد به مقابله با مسلمانان پردازند و از حاکمیت خود دفاع کند. از سوی دیگر کردها با آشنایی با اهداف مسلمین از جنگ و نیز مشاهده شکست‌های پی در پی ارتش‌های ساسانی و رومی در قادسیه، جلولا و یرموک، جنگ را نابخردانه دانسته، حاکمیت مسلمین با شعارهای عدالت خواهانه بر مبنای مساوات را بر حاکمیت آن دو امپراتوری ترجیح دادند. نکته‌ی مهم دیگر این است که سپاه مسلمین مردمان را در مراسم و آداب و رسوم خویش آزاد گذاشتند و آتشکده‌ها و کلیساهای آنان را ویران نکردند. و هیچ گاه آنها را بر ترک ادیان خویش وادار نکردند. کردان نیز به مرور زمان و با آشنایی با قرآن و اسلام به این آیین داخل گشته و در این راه توانستند نام گرد را در سایه اسلام به تمامی ملت‌های دیگر بشناسانند.

در پایان برفود لازم می دانم از آقای بهزاد مولائی که
زحمات چاپ و بازخوانی کتاب حاضر را بر عهده گرفته‌اند
قدردانی نمایم امیدوارم خداوند متعال ایشان را در تمام
مسیرهای زندگی موفق و سربلند گرداند.

کتابنامه

منابع

۱. الالوسی، محمود. روح المعانی، ۳۰ جلد، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲. الالوسی، نعمان بن محمود. جلاء العینین فی محاکمة الاحمدین، بی جا: مطبعة المدنی، ۱۴۰۱ق/۱۹۸۱م.
۳. الازهری، ابومنصور محمد. تهذیب اللغة، ۱۵ جلد، چاپ اول. تحقیق محمد عوض مرعب. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۲۰۰۱م.
۴. ابن اثیر، عزالدین علی. اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ۶ جلد. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.
۵. _____. الکامل فی التاریخ، ۱۳ جلد. بیروت: دار صادر- دار بیروت، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
۶. _____. اللباب فی التهذیب الانساب، ۳ جلد. بیروت: دارصادر، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م.
۷. ابن اعثم، ابومحمد احمد. کتاب الفتوح، ۹ جلد، چاپ اول. تحقیق علی شیر. بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱م.
۸. ابن بطوطه، شمس الدین محمد. رحله ابن بطوطه (تحفه النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار) ۵ جلد، تحقیق عبدالهادی التازی. الرباط: اکادیمه المملکه المغربیه، ۱۴۱۷ق.
۹. ابن بلخی، فارسنامه. چاپ اول. شیراز: بنیاد فارس شناسی، ۱۳۷۴ش.
۱۰. ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف. النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، ۱۶ جلد. مصر: وزاره الثقافه و الارشاد القومي، دارالکتب،

بی تا.

۱۱. ابن تیمیه، تقی الدین احمد. اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم. چاپ دوم. تحقیق محمد حامد الفقی. القاهرة: مطبعة السنة المحمدية، ۱۳۶۹ق.

۱۲. ———. بیان تلبیس الجهمیة فی تأسیس بدعهم الکلامیة، ۲جلد، تحقیق محمد بن عبدالرحمن بن قاسم. مكة المكرمة: مطبعة الحكومة، ۱۳۹۳ق.

۱۳. ———. الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، ۶جلد، چاپ اول. تحقیق د. حسن ناصر، د. عبدالعزيز ابراهيم العسکر، د. حمدان محمد. الرياض: دارالعاصمه، ۱۴۱۴ق.

۱۴. ابن جبیر، ابوالحسن. رحله ابن جبیر، بیروت: دار مكتبه الهلال، بی تا.

۱۵. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوك، ۱۹جلد، چاپ اول. تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

۱۶. ابن حبان، محمد. الثقات، ۹جلد، چاپ اول. تحقیق سید شرف الدین احمد. بی جا: دارالفکر، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م.

۱۷. ابن حبیب، ابو جعفر محمد. کتاب المحبر، تحقیق ایلزه لیختن شتیتز. بیروت: دارالآفاق الجدیده، بی تا.

۱۸. ابن حجر، احمد بن علی عسقلانی. الاصابه فی تمییز الصحابه، ۸جلد، چاپ اول. تحقیق عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معوض. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

۱۹. ———. تهذیب التهذیب. ۱۴جلد، چاپ اول. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.

۲۰. ———. الدرر الكامنه فی اعیان المائة الثامنة، ۶جلد، تحقیق

محمد عبدالمعید ضان. ہند حیدرآباد: مجلس دائرہ المعارف العثمانیہ، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م۔

۲۱. _____ . رفع الاصر عن القضاة مصر، چاپ اول. تحقیق د. علی محمد عمر. القاہرہ: مکتبۃ الخانجی، ۱۴۱۸ق/۱۹۹۸م۔

۲۲. _____ . لسان المیزان. ۷جلد، چاپ سوم. تحقیق دائرہ المعارف النظامیہ - الہند. بیروت: موسسہ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م۔

۲۳. _____ . النکت علی ابن الصلاح، ۲جلد، چاپ اول. تحقیق ربیع بن ہادی عمیر الداخلی. المدینہ المنورہ: عمادہ البحث العلمی بالجامعہ الاسلامیہ، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م۔

۲۴. ابن حزم، علی بن احمد. جوامع السیرہ و خمس رسائل اخرى لابن حزم، چاپ اول. تحقیق احسان عباس. مصر: دارالمعارف، ۱۹۰۰م۔

۲۵. _____ . الفصل فی الملل و الہواء و النحل، ۵جلد. قاہرہ: مکتبۃ الخانجی، بی تا۔

۲۶. _____ . المحلی، ۱۱جلد. بی جا: دارالفکر للطباعہ و النشر و التوزیع، بی تا۔

۲۷. ابن حیان، عبد اللہ بن محمد. طبقات المحدثین بأصبہان و الواردین علیہا، ۴جلد، چاپ دوم. تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین البلوشی. بیروت: موسسہ الرسالہ، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م۔

۲۸. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. صورہ الارض، ۲جلد. بیروت: دار صادر، افسٹ لیدن، ۱۹۳۸م۔

۲۹. ابن خرداذبہ، ابوالقاسم عبید اللہ. المسالک و الممالک، بیروت: دار صادر، افسٹ لیدن، ۱۸۸۹م۔

۳۰. ابن خلدون، عبدالرحمن. تاریخ ابن خلدون (= دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرہم من ذوی الشأن الاکبر) ۸جلد، چاپ دوم. تحقیق خلیل شحادہ. بیروت: دارالفکر،

۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

۳۱. ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد. **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**، ۷ جلد، تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر جلد ۱، ۲، ۳، ۴، ۱۹۰۰م؛ جلد ۴، ۱۹۷۱م؛ جلد ۵ و ۷، ۱۹۹۴م.

۳۲. ابن سعد، محمد. **الطبقات الكبرى**، ۸ جلد، چاپ اول. تحقیق محمد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.

۳۳. ابن شداد، عزالدین محمد. **الاعلاق الخطیره فی ذکر امراء الشام و الجزیره**، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۴. ابن عادل، ابو حفص عمر بن علی. **اللباب فی علوم الکتاب**، ۲۰ جلد، تحقیق الشیخ عادل احمد عبدالوجود و الشیخ علی محمد معوض. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.

۳۵. ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف. **الاستیعاب فی معرفه الاصحاب**، ۴ جلد، چاپ اول. تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

۳۶. ابن عبری، غریغوریوس. **تاریخ مختصر الدول**، چاپ سوم. تحقیق انطون صالحانی الیسوعی. بیروت: دارالشرق، ۱۹۹۲م.

۳۷. ابن عدیم، کمال الدین عمر. **بغیة الطلب فی تاریخ حلب**، ۱۲ جلد، تحقیق سهیل زکار. بیروت: دارالفکر، بی تا.

۳۸. ابن عساکر، ابوالقاسم علی. **تاریخ مدینه الدمشق**، ۷۰ جلد، تحقیق محب الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری. بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۵م.

۳۹. ابن فضل الله العمری، شهاب الدین احمد. **مسالك الابصار فی ممالك الامصار**، ۱۴ جلد، چاپ اول. ابوظبى: المجمع الثقافى، ۱۴۲۳ق.

۴۰. ابن فقیه، احمد بن محمد. **البلدان**، چاپ اول. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.

۴۱. ابن فندق، علی بن زید بیهقی. **تاریخ بیهقی**، چاپ سوم. به کوشش

- احمد بهمنیار. بی جا: کتابفروشی فروغی، ۱۳۶۱ش.
۴۲. ابن قاضی شهبه، ابوبکر بن احمد. طبقات الشافعیه، ۴جلد، چاپ اول. تحقیق: د. الحافظ عبدالعلیم خان. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۷ق.
۴۳. ابن قیم، محمد بن ابی بکر. اغاثه اللفهان من مصائد الشیطان، ۲جلد، چاپ دوم. تحقیق محمد حامد الفقی. بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۵ق/۱۹۷۵م.
۴۴. _____ . هدایه الحیاری فی اجوبه الیهود و النصری، مدینه المنوره: الجامعة الاسلامیه، بی تا.
۴۵. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر. البدایة و النهایة، ۱۵جلد. بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.
۴۶. _____ . تفسیر القرآن العظیم، ۸جلد، چاپ دوم. تحقیق سامی بن محمد سلامه. بی جا: دار طیبہ للنشر و التوزیع، ۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م.
۴۷. _____ . السیرة النبویة. ۴جلد، تحقیق مصطفی عبدالواحد. بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۳۹۶ق/۱۹۷۱م.
۴۸. ابن مستوفی، شرف الدین مبارک. تاریخ اربل، ۲جلد. عراق: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۰م.
۴۹. ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، ۱۵جلد، چاپ اول. بیروت: دارصادر، بی تا.
۵۰. ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق. الفهرست، ۱جلد. بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
۵۱. ابن هشام، عبدالملک. السیرة النبویة. ۲جلد، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الابیاری و عبدالحفیظ شلبی. بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
۵۲. ابو حاتم، عبدالرحمن. الجرح و التعذیل، ۹جلد. چاپ اول. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۲۷۱ق/۱۹۵۲م.

۵۳. ابودلف، مسعر بن مهلهل. سفرنامه، ترجمه سید ابوالفضل طباطبایی، تهران: زوار، بی تا.
۵۴. ابویعلی، احمد بن علی. مسند ابی یعلی، ۱۳ جلد، چاپ اول. تحقیق حسین سلیم اسد. دمشق: دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴ق/۱۹۸۴م.
۵۵. احمد بن حنبل، ابوعبدالله، العلل و معرفة الرجال، ۳ جلد، چاپ اول. تحقیق وصی الله بن محمد عباس. بیروت - الرياض: المکتب الاسلامی، دارالخانی، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
۵۶. ———. فضائل الصحابه، ۲ جلد، چاپ اول. تحقیق وصی الله محمد عباس. بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
۵۷. ———. مسند احمد بن حنبل، ۶ جلد. قاهره: موسسه قرطبه، بی تا.
۵۸. ادریسی، ابوعبدالله. نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ۲ جلد، چاپ اول. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ق.
۵۹. اسحاق بن حسین. آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهوره فی کل مکان، چاپ اول. تصحیح دکتر فهمی سعد. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۸ق.
۶۰. اصفهانی، ابوالفرج. الاغانی، ۲۴ جلد، چاپ دوم. تحقیق سمیر جابر. بیروت: دارالفکر، بی تا.
۶۱. اصفهانی، ابونعیم. ذکر اخبار اصفهان. ۲ جلد. لیدن المحروسه: بریل، ۱۹۳۴.
۶۲. ———. معرفة الصحابه، ۷ جلد، چاپ اول. تحقیق عادل بن یوسف العزازی. الرياض: دارالوطن للنشر، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.
۶۳. اصفهانی، عماد الدین. البرق الشامی، ۵ جلد، تحقیق د. فالح حسین. عمان - الاردن: موسسه عبدالحمید شومان، ۱۹۸۷م.
۶۴. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. المسالک و الممالک، تحقیق محمد

جابر عبدالعال الحسینی. لیدن افست بیروت: دار صادر، ۲۰۰۴م.
۶۵. انجیل.

۶۶. انجیل برنابا.

۶۷. انصاری، شمس الدین محمد. **نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر**، ترجمه سید حمید طبیبیان. تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول. ۱۳۸۲ش.

۶۸. بخاری، محمد بن اسماعیل. **التاریخ الكبير**، ۸جلد، تحقیق السیدهاشم الندوی. بی جا: دارالفکر، بی تا.

۶۹. بدلیسی، شرف خان. **شرف نامه تاریخ مفصل کردستان**، ۲جلد، تصحیح ولادیمیر ولیامینوف. زرنوف تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول. ۱۳۷۷ش.

۷۰. البزار، ابوبکر احمد. **مسند البزار (البحر الزخار)** ۱۰جلد، تحقیق د. محفوظ الرحمن زین الله. بیروت و مدینه: موسسه علوم القرآن، مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۰۹ق.

۷۱. بغدادی، صفی الدین عبدالمومن. **مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع**. ۳جلد، چاپ اول. تحقیق علی محمد البجاوی. بیروت: دارالجلیل، ۱۴۱۲ق.

۷۲. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. **الفرق بین الفرق و بیان الفرقه الناجیه**، چاپ دوم. بیروت: دارالآفاق الجدیده، ۱۹۷۷م.

۷۳. البکری، عبدالله بن عبدالعزیز. **معجم ما استعجم من اسماء البلاد و المواضع**. ۴جلد، چاپ سوم. تحقیق مصطفی السقا. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۳ق.

۷۴. بلاذری، احمد بن یحیی. **انساب الاشراف**، ۱۳جلد، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی. چاپ اول. بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.

۷۵. ———. **فتوح البلدان**، بیروت: دارالمکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.

۷۶. بلعمی، تاریخنامه طبری، ۵جلد، تحقیق محمد روشن. تهران: جلد ۱ و ۲ سروش، چاپ دوم. ۱۳۸۷ش. جلد ۳، ۴ و ۵ البرز، چاپ سوم. ۱۳۷۳ش.
۷۷. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین. شعب الایمان، ۷جلد، چاپ اول. تحقیق محمد السعید بسیونی زغلول. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۷۸. پروکوپیوس. جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی. چاپ دوم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ش.
۷۹. تورات.
۸۰. حافظ ابرو. شهاب الدین عبدالله. جغرافیای حافظ ابرو، ۳جلد، تحقیق صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب، جلد ۱، چاپ اول. ۱۳۷۵ش. جلد ۲ و ۳ چاپ اول. ۱۳۷۸ش.
۸۱. الحموی، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله. معجم البلدان، ۷جلد، چاپ دوم. بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م.
۸۲. الحمیری، محمد بن عبدالمنعم. الروض المعطار فی خبر الاقطار، چاپ دوم. تحقیق احسان عباس. بیروت: مکتبه الهلال، ۱۹۸۴.
۸۳. حنبلی، ابن عماد شهاب الدین. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ۱۱جلد، چاپ اول. تحقیق الارناؤوط. دمشق - بیروت: دارابن کثیر، ۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م.
۸۴. حلبی، سبط بن العجمی. کنوز الذهب فی تاریخ حلب، ۲جلد، چاپ اول. تحقیق شوقی شعث و فالح البکور. حلب: دارالقلم، ۱۴۱۷ق.
۸۵. الخطیب البغدادی، احمد بن علی. تاریخ بغداد. ۱۴جلد. بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۸۶. خلیفه بن خیاط، ابو عمرو. تاریخ خلیفه بن خیاط، چاپ اول. تحقیق فواز. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۸۷. الدار قطنی، علی بن عمر. سنن الدارقطنی، ۴جلد، تحقیق السید

عبدالله هاشم يمانى المدنى. بيروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م.

۸۸. دينورى، ابن قتيبه عبدالله بن مسلم، المعارف، چاپ دوم. تحقيق ثروت عكاشه. القاهرة: الهيئه المصريه العامه للكتاب ۱۹۹۲م.

۸۹. دينورى، ابوحنيفه احمد بن داود. الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدين شيال. قم: منشورات الرضى، ۱۳۶۸ش.

۹۰. ذهبى، شمس الدين محمد بن احمد. تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، ۵۲جلد، چاپ دوم. تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى. بيروت: دارالكتاب العربى، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.

۹۱. ———. سير اعلام النبلاء، ۲۳جلد، چاپ نهم. تحقيق شعيب الارنؤوط و حسين الاسد. بيروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۳م.

۹۲. ———. العبر فى خبر من غبر، ۵جلد، تحقيق د. صلاح الدين المنجد. الكويت: مطبعة حكومه الكويت، ۱۹۸۴م.

۹۳. رازى، نجم الدين. مرصاد العباد، چاپ چهارم. تصحيح محمد امين رياحى، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۱ش.

۹۴. زبيدى، مرتضى. تاج العروس من جواهر القاموس، ۴۰جلد، تحقيق مجموعه اى از محققين. بى جا: دارالهدايه، بى تا.

۹۵. سبكى، تاج الدين بن على، طبقات الشافعية الكبرى، ۱۰جلد، چاپ دوم. د. محمود محمد الطناحى و د. عبدالفتاح محمد الحلو. بى جا: هجر للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۳ق.

۹۶. سلفى، ابو طاهر احمد. معجم السفر، تحقيق عبدالله عمر البارودى. مكه المكرمه: المكتبه التجاريه، بى تا.

۹۷. سمعانى، ابو سعيد عبد الكريم. الانساب، ۱۳جلد، چاپ اول. تحقيق عبد الرحمن بن يحيى المعلمى اليمانى، حيدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م.

۹۸. سويدی، عبدالله بن حسين. النفخه المسکيه فى الرحله المکيه، تحقيق عماد عبدالسلام رثوف. ابوظبى: المجمع الثقافى، ۱۴۲۴ق.
۹۹. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن، حسن المحاضره فى اخبار مصر و القاهره، ۲جلد، چاپ اول. بيروت: دارالکتب العميه، ۱۴۱۸ق.
۱۰۰. ———. الدر المنثور، ۸جلد. بيروت: دارالفکر، ۱۹۹۳م.
۱۰۱. شافعى، محمد بن ادریس. مسند الشافعى، بيروت: دارالکتب العلميه، بى تا.
۱۰۲. شهرستانى، محمد بن عبدالکريم. الملل و النحل، ۲جلد، تحقيق محمد سيد کيلانى. بيروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق.
۱۰۳. صالحى شامى، محمد بن يوسف. سبل الهدى و الرشاد فى سيره خير العباد، ۱۲جلد، چاپ اول. تحقيق عادل احمد عبدالوجود و على محمد معوض. بيروت: دارالکتب العلميه، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.
۱۰۴. صفدى، صلاح الدين خليل. الوافى بالوفيات، ۲۹جلد، تحقيق احمد الارناؤوط و ترکى مصطفى. بيروت: دار الاحياء التراث، ۱۴۲۰ق/ ۲۰۰۰م.
۱۰۵. طبرانى، سليمان بن احمد. المعجم الكبير، تحقيق حمدى بن عبدالمجيد السلفى. ۲۰جلد، چاپ دوم. الموصل: مکتبه العلوم و الحكم، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۳م.
۱۰۶. طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير. تاريخ الامم و الملوك (= تاريخ طبرى) ۱۱جلد، چاپ دوم. تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم. بيروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق/ ۱۹۶۷م.
۱۰۷. ———. جامع البيان فى تأويل القرآن (=تفسير طبرى) ۲۴جلد، چاپ اول. تحقيق احمد محمد شاكر. بى جا: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ق/ ۲۰۰۰م.
۱۰۸. فردوسى، ابوالقاسم. شاهنامه، ۹جلد، تصحيح عباس رکنى،

- (تهران: نشر افکار، ۱۳۸۶ش.
۱۰۹. قاضی ابرقوه، رفیع الدین اسحاق. سیرت رسول الله، ۲جلد، چاپ سوم، تحقیق اصغر مهدوی. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷ش.
۱۱۰. قبادیانی، ناصر خسرو. سفرنامه ناصر خسرو، چاپ هفتم، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۱ش.
۱۱۱. قدامه بن جعفر. الخراج و صناعه الکتابه، بغداد: دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱م.
۱۱۲. قرآن کریم.
۱۱۳. قرطبی، ابو عبدالله محمد بن احمد. الجامع الاحکام القرآن (= تفسیر قرطبی) ۲۰جلد. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
۱۱۴. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. آثار البلاد و اخبار العباد، چاپ اول. ترجمه جهانگیر میرزا قاجار. تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳ش.
۱۱۵. قلقشندی، احمد بن علی. صبح الاعشی فی صناعة الانشاء. ۱۴جلد، چاپ اول. تحقیق د. یوسف علی طویل. دمشق: دارالفکر، ۱۹۸۷م.
۱۱۶. قمی، حسن بن محمد. تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی. تحقیق سید جلال الدین تهرانی. تهران: توس، ۱۳۶۱.
۱۱۷. کتبی، محمد بن شاکر. فوات الوفيات، ۴جلد، تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر، جلد ۱، چاپ اول ۱۹۷۳م، جلد ۲، ۳، ۴، چاپ اول. ۱۹۷۴م.
۱۱۸. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک. تاریخ گردیزی (زین الاخبار) چاپ اول. تحقیق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
۱۱۹. کرمانی، ناصرالدین منشی. سمط العلی للحضرة العلیا، به اهتمام و تصحیح عباس اقبال، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ش.

۱۲۰. المزی، یوسف بن الزکی. تهذیب الکمال، ۳۵ جلد، چاپ اول. تحقیق د. بشار عواد معروف. بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م.
۱۲۱. مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر. تاریخ گزیده، چاپ سوم. تحقیق عبدالحسین النوایی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ش.
۱۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. التنبيه و الاشراف، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی. القاهره: دارالصاوی، بی تا (افست قم: موسسه نشر المنابع الثقافه الاسلامیه).
۱۲۳. ———. مروج الذهب و معادن الجواهر، ۴ جلد، چاپ دوم. تحقیق اسعد داغر. قم: دارالهجره، ۱۴۰۹ق.
۱۲۴. مسکویه الرازی، ابوعلی. تجارب الامم، ۷ جلد، چاپ دوم. تحقیق ابوالقاسم امامی. تهران: سروش، ۱۳۷۹ش.
۱۲۵. مسلم بن حجاج، ابوالحسن. صحیح مسلم، ۵ جلد، تحقیق محمد فواد عبدالباقی. بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۲۶. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. احسن التقاسیم فی المعرفه الاقالیم، ۱ جلد، چاپ سوم. القاهره: مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ق.
۱۲۷. مقدسی، مطهر بن طاهر. البدء و التاریخ، ۶ جلد. بورسعید: مکتبه الثقافه الدینی، بی تا.
۱۲۸. مقریزی، تقی الدین ابوالعباس احمد بن علی. المواعظ و الاعتبار بذكر الخط و الآثار، چاپ اول. بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
۱۲۹. ملطی، ابوالحسن محمد بن احمد. التنبيه و الرد علی اهل الاهواء و البدع، چاپ دوم. تحقیق محمد زاهد بن الحسن الکوثری. القاهره: المکتبه الازهریه للتراث، ۱۹۷۷م.
۱۳۰. منسوب به واقدی، ابو عبدالله محمد بن عمر. فتوح الشام، ۲ جلد، چاپ اول. بی جا: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م.
۱۳۱. منقری، نصر بن مزاحم. وقعة الصِّفِّین، ۸ جلد، چاپ دوم. تحقیق

- عبدالسلام محمد هارون. القاهرة: المؤسسة العربية الحديثة، ۱۳۸۲ق.
- افست قم، منشورات مكتبة المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ق.
۱۳۲. منهاج سراج. طبقات ناصري، ۲جلد، چاپ اول. تحقيق عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
۱۳۳. مولف مجهول. اخبار الدوله العباسیه، تحقيق عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبی. بیروت: دارالطليعه، ۱۳۹۱ق.
۱۳۴. مولف مجهول. تاريخ سيستان، چاپ دوم. تحقيق ملك الشعراى بهار. تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶ش.
۱۳۵. مولف مجهول. حدود العالم من المشرق الى المغرب، تحقيق وترجمه به عربی يوسف الهادى. القاهرة: الدارالثقافه للنشر، ۱۴۲۳ق.
۱۳۶. مولف مجهول. مجمل التواريخ و القصص، تحقيق ملك الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور، بی تا.
۱۳۷. مهبلی، حسن بن احمد. الكتاب العزيرى او المسالك و الممالك، دمشق: التكوين للطباعة و النشر و التوزيع، ۲۰۰۶م.
۱۳۸. نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. تاريخ بخارا، چاپ دوم. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوى. تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تحقيق محمد تقى مدرس رضوى. تهران: توس، ۱۳۶۳ش.
۱۳۹. نویری، شهاب الدين احمد. نهاية الارب فى فنون الادب، ۳جلد، چاپ اول. تحقيق مفيد قميحه و جماعه. بیروت: دارالكتب العلميه، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۴م.
۱۴۰. واسطی، اسلم بن سهل. تاريخ واسط، چاپ اول. تحقيق كوركيس عواد. بی جا: عالم الكتب، ۱۴۰۶ق.
۱۴۱. هروى، ابوالحسن على بن ابوبكر. الاشارات الى معرفة الزيارات، چاپ اول. تحقيق دكتور على عمر. قاهره: مكتبة الثقافه الدينيه، ۱۴۲۳ق.
۱۴۲. يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب. البلدان، چاپ اول. بیروت: دارالكتب

العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۱۴۳. ———. تاریخ الیعقوبی، ۲جلد. بیروت: دار صادر، بی تا.

تحقیقات

۱۴۴. احمد عادل کمال. سقوط المدائن و نهایه الدوله الساسانیه، چاپ پنجم. بیروت: دارالفائس، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م.

۱۴۵. ارانسکی، ای.ام. مقدمه فقه اللغة ایرانی، چاپ اول. ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۸ش.

۱۴۶. ارانسکی، یوسف.م. زبان های ایرانی، چاپ اول. ترجمه دکتر علی اشرف صادقی. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۸ش.

۱۴۷. اشپولر، برتولد. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ۲جلد، چاپ سوم. ترجمه جواد فلاطونی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ش.

۱۴۸. افشارسیستانی، ایرج. مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، چاپ دوم. تهران: نسل دانش، ۱۳۶۸ش.

۱۴۹. امان اللهی بهاروند، سکندر. قوم لر پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لر ها در ایران، چاپ دوم. موسسه انتشارات آگاه، بی جا، ۱۳۷۴ش.

۱۵۰. بیات، عزیز الله. تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، چاپ دوم. تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۰ش.

۱۵۱. ———. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، چاپ سوم تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹ش.

۱۵۲. بیانی (اسلامی ندوشن)، شیرین. دین و دولت در عهد ساسانی و چند مقاله دیگر، چاپ اول. تهران: جامی، ۱۳۸۰ش.

۱۵۳. پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض

- قاجاریه، چاپ نهم. تهران: انتشارات خیام، ۱۳۸۰ش.
۱۵۴. تابانی، حبیب الله. وحدت قومی کرد و ماد، تبریز: نشر گستر، ۱۳۸۰ش.
۱۵۵. حسینی طباطبایی، مصطفی. آیین زردشت از دیدگاه ما، تهران: بی نا، ۱۳۸۴ش.
۱۵۶. همه که ریم، همه ن مه حمود. کابانی کوردی. عراق: وه زاره تی روشنبیری همه ریمی کوردستانی عراق، ۱۹۹۷م (محمد کریم، حسن محمود. کابان کرد، عراق: وزارت روشنبیری کردستان عراق، ۱۹۹۷م)
۱۵۷. _____ . کوردستان له به ردم فتوحاتی ئیسلامی دا، چاپ سوم. سلیمانی: چاپخانه تیشک، ۲۰۰۲م. (محمد کریم، حسن محمود. کردستان در برابر فتوحات اسلامی، چاپ سوم. سلیمانی: چاپ خانه تیشک، ۲۰۰۲م).
۱۵۸. خصباک، شاکر. الكرد و المسألة الكردیه، بغداد، ۱۹۵۹م.
۱۵۹. دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ. تاریخ ایران باستان، چاپ سوم. ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ش.
۱۶۰. رشید یاسمی، غلام رضا. کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او، چاپ سوم. بی جا: انتشارات ابن سینا، بی تا.
۱۶۱. رضی، هاشم. زرتشت پیامبر ایران باستان، چاپ هفتم. تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۸۴ش.
۱۶۲. زرکلی، خیرالدین. الاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین، ۸ جلد، چاپ هشتم. بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۱۶۳. فرای، ریچارد. تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، پژوهش دانشگاه کیمبریج، جلد ۴، چاپ پنجم. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.

۱۶۴. زرین کوب، عبدالحسین. ایران بعد از اسلام، چاپ پنجم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸ش.
۱۶۵. ———. تاریخ مردم ایران، ۲جلد، چاپ هشتم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
۱۶۶. زه کی به گ، محه ممه دئه مین. خولاسه یه کی تاریخی کورد و کوردستان له زور قه دیمه وه تا ده وری ئیمرو. ۲جلد. سلیمانی: بنکه ی ژین، ئاماده کردنی ره فیک صالح، ۲۰۰۶م. (= زکی بگ، محمد امین. خلاصه تاریخ کرد و کردستان از دوران قدیم تا دوره معاصر، ۲جلد، به کوشش رفیق صالح. سلیمانی: موسسه ژین، ۲۰۰۶م).
۱۶۷. السقار، منقذ محمود. هل العهد الجديد کلمه الله. مکه مکرمه: بی نا، ۱۴۲۳ق.
۱۶۸. شروانی، شیخ عبدالحمید الشروانی و شیخ احمد بن قاسم العبادی. حواشی تحفه المحتاج بشرح المنهاج، ۱۰جلد. مصر: مکتبه مصطفی محمد، بی تا.
۱۶۹. شعبانی، رضا. مروی کوتاه بر تاریخ ایران، چاپ اول. تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰ش.
۱۷۰. طباره، عقیف عبدالفتاح. روح الدین الاسلامی، چاپ اول. ترجمه ابوبکر حسن زاده. سقز: انتشارات محمدی، ۱۳۷۵ش.
۱۷۱. الغزی، کامل البالی الحلبی. نهر الذهب فی تاریخ الحلب، ۳جلد، تصحیح شوقی شعث و محمود فاخوری، حلب: دارالقلم، چاپ دوم. ۱۴۱۹ق.
۱۷۲. قه فتان، صالح. میژوی گه لی کورد له کونه وه تائه مرو، بغداد: سلمان الاعظمی، ۱۳۸۸ق/۱۹۹۶م. (قفتان، صالح. تاریخ قوم کرد از قدیم تا امروز، بغداد: سلمان الاعظمی، ۱۳۸۸ق/۱۹۹۶م).
۱۷۳. کحاله، عمر رضا. معجم المؤلفین، ۱۳جلد. بیروت: دار احیاء

- التراث العربی، بی تا.
۱۷۴. کریستن سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر، ۱۳۷۸ ش.
۱۷۵. کولسینکف، آ.ای. ایران در آستانه یورش تازیان، چاپ اول. ترجمه محمد رفیق یحیایی. تهران: انتشارات آگاه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۱۷۶. گروهی از مولفان. کرد در دایره المعارف اسلام، چاپ اول. ترجمه فتاح قاضی. ارومیه: انتشارات صلاح الدین ایوبی، ۱۳۶۷ ش.
۱۷۷. گیرشمن، رومن. ایران از آغاز تا اسلام، چاپ چهاردهم. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ش.
۱۷۸. لسترنج، گای. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم. ۱۳۸۳ ش.
۱۷۹. محمد محمد حسن شراب. المعالم الاثيرة فی السنة و السيرة، دمشق: دارالقلم، چاپ اول. ۱۴۱۱ ق.
۱۸۰. مفتخری، حسین و حسین زمانی. تاریخ ایران از ورود مسلمانان تا پایان طاهریان، چاپ سوم. تهران: سمت، ۱۳۸۶ ش.
۱۸۱. مقدسی، ابومحمد العاصم. تحفه المقدسیه فی مختصر تاریخ النصرانیة بدایتها و منتهاها، الاردن: بی نا، ۱۴۱۸ ق.
۱۸۲. ملک محمد صدیق حسن خان. لقطه العجلان مما تمس الی معرفته حاجة الانسان، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق/۱۹۸۵ م.
۱۸۳. مردوخ کردستانی، شیخ محمد. تاریخ کرد و کردستان (و توابع)، ۲جلد. سنج: کتاب فروشی غریقی، چاپ سوم. ۱۳۵۱ ش.
۱۸۴. میران، ره شاد. ره‌وشی ئایینی و نه‌ته‌وه‌یی له کوردستاندا، چاپی دووه م. کوردستان سه‌نتری بریاه‌تی، ۲۰۰۰ م. (= میران، رشاد. روش آیین و ملیت در کردستان، چاپ دوم. سنتری بریاه‌تی، ۲۰۰۰ م)
۱۸۵. مینورسکی، ولادیمیر. دو سفرنامه درباره لرستان همراه با

رساله لرستان و لرها، ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند و لیلی بختیار.
تهران: بابک، ۱۳۶۲ش.

۱۸۶. ———. کرد، تاریخ، زبان و فرهنگ، ترجمه محمدرئوف
یوسفی نژاد. چاپ اول. تهران: نشر سهیل، ۱۳۷۸ش.

۱۸۷. نفیسی، سعید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره
معاصر، ۲جلد. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۶۶ش.

۱۸۸. نیکیتین واسیلی. گرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی. تهران:
انتشارات نیلوفر، ۱۳۶۶ش.